

# فراسوی عمار

مجموعه سخنرانی های منتشر نشده

حضرت آیت الله مصباح یزدی پیرامون فتنه

ندای انقلاب

[nedayeenghelab.com](http://nedayeenghelab.com)

[info@nedayeenghelab.com](mailto:info@nedayeenghelab.com)

# فراسوی عمار

مجموعه سخنرانی های منتشر نشده  
حضرت آیت الله مصباح یزدی پیرامون فتنه

[nedayeenghelab.com](http://nedayeenghelab.com)



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

## فصل اول:

# دنیا جایگاه امتحان و فتنه

کتابی که پیش رو دارید گزیده‌ای از سخنان حضرت آیت الله مصباح یزدی (دامت برکاته) در دفتر مقام معظم رهبری است که از تاریخ ۱۶ دی ماه ۸۸ لغایت بیست و دوم اردیبهشت ۸۹ ایراد فرموده‌اند. باشد تا این رهنمودها چراغ فروزان راه هدایت و سعادت ما قرار گیرد.

### مفهوم فتنه

ترتیب منطقی بحث اقتضا می کند که اول در باره مفهوم فتنه صحبت کنیم. اصلاً فتنه به چه معناست؟ موارد کاربرد آن کدام است؟ و چرا این واژه به کار رفته است؟ به هر حال محور اول مبادی تصویری بحث است. در قرآن کریم واژه فتنه در موارد مختلفی ذکر شده است که مورد استعمال آنها شباهت کمی به همدیگر دارند، و عملاً حکم مشترک لفظی را دارند. بسیاری از لغویین سعی می کنند حتی مشترکات لفظی را هم به یک اصل یا دو اصل برگردانند و بگویند اصل این معانی یک چیز است و با خصوصیات مورد یا با اضافه کردن ویژگی هایی، معنای دوم و سوم به وجود می آید. در این زمینه افراط و تفریط هایی هم وجود دارد. یک بحث این است که اصلاً این کار، کار درستی است؟ اگر منظور این است که این ها را به یک مشترک معنوی برگردانیم و بگوئیم: اصل، یک معناست و آن تعدد معانی، خصوصیات مورد است، مثل انسان که در بین همه افراد مشترک است و ویژگی های نژاد، زبان، خون، رنگ، جنسیت، و... باعث می شود انسان یک جا مرد و یک جا زن باشد، یک جا سیاه و یک جا سفید باشد؛ انصاف این است که این کار میسر نیست و این کار نادرستی است. گاهی آن قدر معانی با هم تفاوت دارند که نمی توان گفت: این ها مشترک معنوی هستند. اما اگر مقصود، کاری است که در زبان شناسی هم معمول است که می گویند: اصل یک لغتی، یک معنایی بوده و تدریجاً در طول زمان، تحولاتی پیدا کرده و بعداً یک معنای دیگری پیدا شده که به اصطلاح به آن منقول می گویند و بعد جهت نقل را پیدا کنند تا بدانند به چه مناسبت از این معنا به یک معنای دیگر منتقل شده است، یک چنین تلاشی برای کشف ارتباط بین معانی مختلف در حد معقولی که عرف پسند باشد (نه اینکه تکلفات زیادی داشته باشد) کار درستی است و این کار یک فرعی از فروع زبان شناسی است.

موارد استعمال کلمه فتنه در قرآن کریم طوری است که نمی شود آن را مشترک معنوی محسوب کرد و بگوئیم ماده «فتن» همه جا به یک معنا است. در مورد اموال و اولاد می فرماید: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...»<sup>۲</sup>. فتنه در اینجا هر معنایی داشته باشد، وقتی آنرا با این آیه مقایسه کنیم که «...الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...»<sup>۳</sup>: فتنه از قتل بدتر است، چه نسبتی با هم می توانند داشته باشند؟ اگر یک معنا داشته باشند باید گفت: اولاد شما از قتل بدتر هستند و این معنای روشنی ندارد. همچنین وقتی مشتقات فتنه، مثل «بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ»<sup>۴</sup> را در نظر بگیریم. مفسرین گفته اند: این جا مفتون به معنای مصدر است. کسانی به پیغمبر اکرم العیاذ بالله- نسبت جنون دادند. در این جا می گوید: بسنجید،

ببینید که آیا شما اولی به جنون هستید یا او؟ این جا مفتون به معنی مجنون یا جنون است. فتنه در «الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» با «بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ» با اموال و اولاد چه ارتباطی دارد؟ هیچ جهت مشترکی که قابل قبول باشد بین این ها نمی شود پیدا کرد. همچنین مانند: «...أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا...»<sup>۵</sup> و امثال این ها که معمولاً در کتاب های لغت هم، این ها را به عنوان معانی متعدد برای فتنه ذکر کرده اند.

قاعده ای در زبان شناسی وجود دارد که می گوید: اصولاً الفاظی که در هر زبانی وضع می شوند، ابتدائاً برای مصادیق مادی است. آدمیزاد در ابتدا که شروع به حرف زدن می کند، هنوز مسائل معنوی و انتزاعی را درست درک نمی کند. آنچه مورد نیازش است، همین مصادیق مادی است که در دنیا با آن ها سر و کار دارد. مثلاً قطعاً اول مفهوم علو را که وضع کردند قطعاً که می گویم یعنی ظن متأخم بعلم- اول برای بالا بودن سقف نسبت به کف و امثال آن وضع کرده اند. بعد توجه پیدا کردند به این که یک معنایی وجود دارد که تعبیر دیگری با آن مناسب نیست جز این که بگوئیم آن ها بلند هستند. مثل این که بگوئیم مقام خدا علو دارد. یعنی بعد از تصور علو مادی، این معنا را برای علو معنوی تصور می کنند. در اینجا همان لفظی را که برای علو مادی وضع شده بوده، تجرید می کنند و می گویند دو گونه علو داریم یکی علو حسی است و یکی علو معنوی است، و خدا علو معنوی دارد و چیزهایی از این قبیل. این قاعده را در زبان شناسی می توان مورد توجه قرار داد که اول الفاظ برای مصادیق مادی وضع شده و تدریجاً به مناسبت هایی برای معانی انتزاعی اعتباری، و بعد هم برای معانی معنوی مافوق طبیعی به کار رفته است.

اما گاهی یک مفاهیم معنوی هست که نمی شود بگویند یک مصداق مادی و یک مصداق معنوی دارد. آن قدر از خصوصیات مادی تنزیه شده که اصلاً معنای دیگری شده است. به هر حال می توان این را یک قاعده ای تلقی کرد که الفاظ ابتدائاً برای معانی حسی وضع شده، بعد تدریجاً با تصرفاتی، اول به صورت مجاز با قرینه، بعد کم کم به صورت منقول به کار رفته، و بعد یک معنای جدیدی پیدا شده است.

اگر این را بپذیریم، وقتی موارد استعمال فتنه را ملاحظه می کنیم، حسی ترین معنایی که برای فتنه در خود قرآن کریم استعمال شده است در آیه شریفه: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ»<sup>۶</sup> است: یعنی به عنوان عذاب انسان هایی روی آتش گذاخته می شوند. فتن در این جا یعنی داغ کردن و سوزاندن. وقتی طلا را در آتش ذوب می کنند، می گویند: فتن الذهب، یعنی طلا را روی آتش آب کردند. از این جهت می توان گفت:

اولین باری که فتن وضع شده برای همین داغ کردن وضع شده است. این داغ کردن یک لوازم و آثاری دارد. به مناسبت این آثار و لوازم، اول مجازاً و بعدها به صورت منقول، لفظ «فتن» را در معانی دیگری استعمال کردند. معمولاً وقتی چیزی را روی آتش داغ می کنند، حرکتی اضطرابی در آن پیدا می شود. لذا بعدها «فتن» را در مورد اضطرابات به کار بردند. اضطراب گاهی اضطراب شخصی است که یک حالت روانی برای آدم پیدا می شود. گاهی اضطرابات اجتماعی است. جامعه متزلزل و مضطرب می شود. تدریجاً فتنه معانی جدیدی پیدا کرده و بعد در مورد بلاهایی که برای آدم پیش می آید و حال آدم را متغیر و مضطرب می کند به کار رفته است.

لازمه امتحان کردن یک حالت اضطراب است؛ از این جهت به امتحان هم فتنه گفته شده است. در همین آیه شریفه اول سوره روم می فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» یعنی آیا مردم می پندارند که وقتی می گویند ما ایمان آوردیم، ما همین طور از آن ها قبول می کنیم و کار تمام می شود و دیگر امتحان نمی شوند؟ «وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...» ما همه پیشینیان را امتحان کردیم شما را هم امتحان خواهیم کرد. در اینجا فتنه به معنای امتحان است.

می توان چنین تصور کرد که اصل آن واژه به معنی گداختن و داغ کردن بوده و بعد به جهت لوازمش که اضطراب و... بوده، کم کم به اضطراب های روحی و اضطراب های اجتماعی و آشوب ها و... نقل داده شده تا به آشفتگی های دینی رسیده است. اگر فضایی ایجاد شود که اعتقادات دینی مورد شک و تردید قرار بگیرد، این هم یک اضطرابی ایجاد می کند. آشفتگی و ابهام هایی که باعث می شود کسانی در دین خودشان شک کنند، این هم فتنه است. «... وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...» مربوط به این مورد اخیر است. یعنی کاری کنند که مردم در دینشان شک کند و مضطرب شوند؛ نفهمند دین حق و اعتقادات صحیح کدام است. این بدتر از آن است که کسی را بکشند. برای این که وقتی کشته شود اگر مؤمن است، به بهشت می رود و اگر غیر مؤمن است از آن بدتر نمی شود. اما وقتی یک مؤمنی دینش مورد فتنه واقع می شود، یعنی وسایل شک و تردید در دینش فراهم می شود، و بالاخره ایمانش را از دست می دهد، دیگر اهل نجات نیست. مسلماً این ضررش بیش از کشتن او است. پس فتنه با چنین ملاحظاتی این مصادیق را می تواند داشته باشد. در این جا به همین اندازه اکتفا می کنیم که فتنه معانی متعددی دارد.

### دنیای جایگاه امتحان و فتنه

بحث دیگر این است که آیا زندگی انسان در این دنیا بی فتنه می شود (فتنه به معنای عامش که شامل همه موارد امتحان می شود، چه امتحانات فردی چه امتحانات گروهی و اجتماعی)؟ البته محال عقلی نیست؛ ولی حکمت الهی این گونه نیست. این عالم به گونه ای است که سر دو راهی ها و چندراهی ها واقع می شویم. گاهی تردید پیدا می کنیم که این طرف را انتخاب کنیم یا آن طرف را؟ این وضع زندگی که ما داریم، بدون امتحان نمی شود. خدا هم می فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ...»<sup>۷</sup> ما مرگ و زندگی را آفریدیم برای این که شما را امتحان کنیم. امتحان کنیم که چه بشود؟ «... أَيْكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا...» که کدامتان کارتان بهتر است؛ یعنی خدا برای ارزشیابی کار باید یک شرایطی فراهم کند. اسم این، امتحان است. پس بر حسب این آیه و ده ها آیه دیگر خدا می فرماید: شرایطی پیش می آوریم که شما امتحان شوید تا آنچه ته دلتان است ظاهر شود. جوهر وجودتان ظهور پیدا کند که چه کسی هستید؟ این کار خداست. البته خدا از اول می داند که هر کسی چقدر گناه خواهد کرد، و اگر از اول شخص را العیاذ بالله در جهنم می آفرید، چه کسی می توانست بگوید چرا؟ ولی این عالم برای چیست؟ باید این عالم باشد تا من با اختیار خودم این مسیر را طی کنم و انسان یعنی همین. آنچه منشأ این شده که آدمیزاد این لیاقت را پیدا کند که به مقام خلافت الهی برسد، همین ویژگی است و الا فرشتگان مقرب الهی بودند؛ ولی خدا صلاح ندانست که آن ها خلیفه شوند. گفت: «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»<sup>۸</sup> من جانشینی را در زمین به وجود خواهم آورد. گفتند: «... أَنْجَعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» این موجودی که می خواهی روی زمین بیافرینی موجودی است که فساد و خونریزی خواهد کرد. آیا این را خلیفه می کنی؟ «... قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» فرمود: آن سری که در این کار است شما نمی فهمید. و نمی توانستند هم بفهمند. چون سر همین بود که باید یک موجودی باشد که با اختیار و انتخاب خودش به مقام قرب الهی برسد. و فراتر از مقام ملائکه هم برسد. اما اختیار و انتخاب لازمه اش این بود که آدم دو گرایش مختلف داشته باشد: هم گرایشی داشته باشد که او را به طرف گناه بکشد و هم گرایشی به طرف عبادت، و او جهت عبادت را انتخاب کند و بدین وسیله برتری خودش را ثابت کند، روشن کند که جوهر او این گونه است که پا روی خواسته های نفسانی اش می گذارد تا خدا راضی باشد و این در ملائکه نبود؛ یعنی نمی دانستند گرایش به معصیت یعنی چه؟

چون آن‌ها نمونه‌اش را درون خودشان نمی‌یافتند. این‌ها نمی‌توانستند تصور کنند که یک موجود، جاذبه به ترک عبادت بلکه به ضدّ عبادت داشته باشد و با اختیار خودش پا روی این کشتش بگذارد و به مقامی برسد که عبادتی بهتر از آن‌ها انجام دهد. خدا هم فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. نه اینکه خدا بخل کرد و به آن‌ها نفهماند؛ بلکه نمی‌توانستند بیابند. پس آنچه باعث این شد که انسان لیاقت خلافت الهی پیدا کند همین ویژگی است. بنابراین زندگی انسان بدون امتحان شدنی نیست.

پس مسأله دوم این است که ما باید این را بدانیم که طبیعت این زندگی توأم با این است که دائماً شرایطی پیش بیاید که ما سر دوراهی‌ها و چندراهی‌ها قرار بگیریم. قرآن اسم این وضعیت را امتحان می‌گذارد. در اینجا هم یک مفهومی است که وقتی لفظی را می‌خواهیم در آن به کار ببریم، برای اینکه تفاهم نزدیک‌تر باشد، از معانی حسّی کمک می‌گیریم. معمولاً ما وقتی یک چیزی را نمی‌دانیم، امتحان می‌کنیم تا خودمان بفهمیم. خدا هم همین تعبیر را به کار می‌برد؛ اما می‌دانیم خدا چیزی برایش مجهول نیست؛ اما وقتی می‌خواهد بگوید: شما را سر دوراهی‌ها قرار می‌دهم تا دائماً یکی را انتخاب کنید، می‌گوید دائماً امتحانات می‌کنم. حقیقت این است که خدا وقتی می‌خواهد با ما صحبت کند که ما یک چیزی بفهمیم، باید با زبان ما حرف بزند. اگر بخواهیم آن حقیقتی که وجود دارد و تأثیری که در سرنوشت ما دارد را با لفظ بگوییم، بهترین لفظ این است که بگوییم: یک امتحان است؛ چراکه ما را مضطرب می‌کند. می‌توان اسم آن را بلا و از جهت دیگر اسمش را فتنه گذاشت. فتنه این بود که یک چیزی را روی آتش داغ می‌کنند و مضطرب می‌شود. ما کأنه در یک شرایطی واقع می‌شویم که مضطرب می‌شویم و نمی‌دانیم چه کار کنیم؛ مخصوصاً آن جایی که قضیه آن قدر ابهام داشته باشد که تشخیص این که چه کار باید کرد هم مشکل می‌شود. این واقعاً فتنه است. یعنی کاملاً انسان کلافه می‌شود. نمی‌فهمد چه کار باید بکند. آن قدر هوا غبارآلود شده است که نمی‌شود تشخیص داد که جاده کجاست. ولی هر چه امتحان سخت‌تر باشد، نتیجه‌اش هم بهتر است. هر آنی ما در انواع امتحانات درگیر می‌شویم. اگر انسان توجه داشته باشد به این که این رفتارها بناست سرنوشت ما را تغییر بدهد؛ ما را جهنمی یا بهشتی کند و نمی‌دانیم چه خواهد شد؟ جای این دارد که انسان خیلی مضطرب باشد. آدم عاقل دائماً چنین اضطرابی داشته باشد. خوف خدا یعنی همین. هر قدر ایمان قوی‌تر باشد، ترس آدم بیشتر می‌شود؛ چون بیشتر دلش می‌خواهد نمره قبولی بیاورد.

### فتنه هدف نزدیک خلقت

شاید مفاهیمی که در فارسی با فتنه مناسب‌تر است، گرفتاری و آشفتگی باشد. کسی را مورد فتنه قرار دادند یعنی گرفتار و درگیرش کردند، کاری کردند که آشفتگی برای او پیدا شود. امتحان و فتنه و گرفتاری اصلاً رمز زندگی دنیا است. به تعبیر دیگر هدف نزدیک از آفرینش انسان، امتحان است. خدا انسان را برای چه در این دنیا آفرید؟ تا امتحان کند. بعد سؤال می‌شود: امتحان کند تا چه شود؟ تا لیاقت بالاتری پیدا کند. لیاقت بالاتر پیدا کند که چه شود؟ تا پاداش بالاتری نصیب او بشود و نهایتاً پاداشی نصیب او شود که عقل ما به کنه آن نمی‌رسد؛ فقط یک لفظ کلی می‌گوییم: به خدا نزدیک شود. آن می‌شود هدف نهایی خلقت. هدف نزدیکش امتحان است. هدف دومش پاداش و بهشت است، و هدف نهایی‌اش رسیدن به قرب الهی است. خدا انسان را برای رحمت خلق کرد. یک رحمتی است که ملائکه نمی‌توانند دریافت کنند؛ چراکه ظرفیتش را ندارند. ما ملائکه را درست نمی‌شناسیم؛ اما همین اندازه می‌دانیم که انگیزه معصیت ندارند؛ لذا این ابتلائات را هم نخواهند داشت. نتایجی هم که بر این امتحان‌ها مترتب می‌شود، عاید آن‌ها نمی‌شود. آن کسی که در امتحان قبول می‌شود با کسی که امتحان نداده، مساوی نیست. باید امتحان بدهد تا هم برای خودش و هم برای دیگران معلوم شود چه کاره است. البته خدا احتیاج به امتحان کردن ندارد؛ بلکه منظور این است که باطن شخص ظهور پیدا کند، یا به تعبیر دیگری که بیشتر قابل بیان باشد، تا استعدادهایش شکوفا شود: یا در جهت صعود، یا در جهت نزول و هبوط.

والسلام علیکم ورحمت الله و برکاته

۱. العنکبوت / ۲۰۱	۵. التوبه / ۴۹
۲. الانفال / ۲۸	۶. الذاریات / ۱۳
۳. البقره / ۱۹۱	۷. الملک / ۲
۴. القلم / ۶	۸. البقره / ۳۰

فصل دوم:

**فتنه وسیله آزمایش است**

## تنزیه صفات و افعال الهی

آن جا که خدا بندگانش را امتحان می کند، این سؤال مطرح می شود: اصلاً امتحان خدا چه معنایی دارد؟ معمولاً چیزی را امتحان می کنیم که اطلاع درستی از آن نداریم، یا کسانی را مورد امتحان قرار می دهیم که آن ها را کاملاً نمی شناسیم و می خواهیم آنها را شناسایی کنیم.

اما به عقیده ما خدای متعال همه چیز را خوب می داند؛ حتی خطورات ذهنی ما را می داند و به سرنوشتان علم دارد. حال کسی که این همه آگاهی دارد و چیزی بر او مخفی نیست، امتحان به چه کار او می آید؟ این سؤال در باره خیلی از مفاهیمی که در قرآن درباره خداوند ذکر شده است، به خصوص در صفات و افعال الهی، مطرح می شود. مثلاً قرآن درباره عدّه ای می فرماید: خدا از آن ها انتقام گرفت: «فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ...»<sup>۲</sup>. در این جا هم این سؤال مطرح می شود که انتقام در جایی است که کسی به آدم ضرری بزند و او در صدد جبران این ضرر برآید. معمولاً هم برای تشفی و خنک شدن داغ دل است: «... وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>. این چنین مفاهیمی در مورد خدا معنی ندارد. چرا که خدا از حالی به حالی تغییر نمی کند و همچنین ضرری به او نمی رسد. در مورد چنین کسی که هیچ ضرری به او نمی خورد، این انتقام گرفتن یعنی چه؟

در مورد غضب هم همین مسئله مطرح می شود. قرآن در موارد زیادی می فرماید: خدا بر کسانی غضب کرد: «... غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...»<sup>۴</sup>. کسی که ضرری به او خورده، اهانتی به او شده، ناراحت می شود، خونسش به جوش می آید، رنگش قرمز می شود و رگ های گردنش پر می شود. در این حال می گویند: غضب کرد. اما خدا این حالات را ندارد. اصلاً تحت تأثیر چیزی قرار نمی گیرد. اگر دقت کنیم این سؤال در مورد خشنود شدن خدا هم مطرح می شود.

دقت در خداشناسی و شناخت صفات و افعال الهی سؤالاتی را مطرح می کند که جوابش خیلی آسان نیست. می توان یک مطلب کلیدی گفت که در مورد همه موارد

مذکور به نحوی کارساز باشد، و آن این است که نه ما می توانیم ذات الهی و حقیقت صفات خدا و حقیقت افعال خدا را درک کنیم و نه هیچ موجود دیگری چنین امکانی را دارد. اما صفات و افعالی که در خود قرآن آمده است، به زبان ما سخن گفته است. اگر ما بخواهیم در این صفات و افعال دقت کنیم، باید آن لوازمی که به لحاظ سخن گفتن با ما رعایت شده، یعنی آن لوازمی که همراه با نقص ها و یک حیثیت های امکانی است را حذف کنیم؛ مثلاً وقتی می گوئیم: «خدا غضب کرد» درست است که غضب کردن ما، خارج شدن از حال عادی است، به طوری که رنگ و روی انسان تغییر می کند، عصبانی می شود و داد می زند، ولی در مورد خدا باید این جهات نقص را حذف کرد؛ یعنی خون خدا به جوش نمی آید؛ چرا که خون ندارد که به جوش بیاید. رگ هایش درشت نمی شود و رنگش قرمز نمی شود؛ چرا که خدا رنگ ندارد که قرمز شود. نتیجه این ها که عبارت است از عذاب کردن و طرد کردن شخص مورد غضب، حقیقت فعل خداست. این امور گفته شده، برای این که به زبان ما سخن بگویند؛ یعنی اگر ما بخواهیم تصویری از غضب الهی داشته باشیم، می گوئیم: اگر بنا بود ما با حالت بشری مان چنین کاری انجام دهیم، چه نام داشت؟ چه حالی برای ما پیدا می شد؟ اسم آن غضب بود. اما غضب به آن معنایی که در ما وجود دارد، محال است در خدا وجود داشته باشد. اگر خدا این ها را به زبان ما نمی گفت، هیچ چیز نمی فهمیدیم. درک نمی کردیم که در این موقعیت، بهترین چیزی که می توان در باره خدا، افعال خدا و صفات خدا درک کرد، چیست؟ خداوند در قرآن خیلی چیزها را با تشبیه به ما می فهماند؛ چون اگر آن حقیقت را مستقیماً بگویند، درست درک نمی کنیم.

این شبیه در مورد مفاهیمی مانند وجود، واجب الوجود بودن، خالق بودن و ... خدا نیز مطرح می شود. حتی وقتی می گوئیم خدا موجود است، آنچه ابتدائاً می فهمیم، چیزی مانند وجود اشیاء مادی است. خالق در خود قرآن درباره غیر خدا هم به کار رفته است. درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید: «...إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ...»<sup>۵</sup>: تو از گل مانند پرنده ای را خلق می کنی. وقتی ما در باره خدا، خالق را به کار می بریم،

همان معنایی را می‌فهمیم که در باره حضرت عیسی می‌فهمیم؛ فکر می‌کنیم خلق یعنی خدا گل برداشت، دستکاری کرد و یک شکلی به آن داد. در حالی که خلق کردن خدا، با این معنا خیلی فرق دارد. او می‌گوید: «کن فیکون». حتی این تعبیر که می‌گوید: «يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ...»<sup>۶</sup>، نیز به زبان ماست و الا خدا احتیاج به گفتن هم ندارد. به چه کسی بگوید باش؟ چیزی که هنوز نیست چگونه به او بگوید باش؟ از این رو الفاظ و مفاهیمی که درباره صفات و افعال الهی بکار رفته است، آن مواردی که ایهام معنای نقص دارد، باید حیثیت نقصش را تجرید و تنزیه کرد. باید گفت: خلق می‌کند، اما نه مثل خلق ما. در روایات هم ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین - همین طور به ما دستور داده اند که در ذهن یا در مقام توصیف بگوئید: این صفت برای خدا ثابت است، اما نه آن‌چنان که در مخلوقات است.

البته خدا به بعضی از بندگانش یک معرفتی داده که ما از آن هم خبری نداریم. آن‌ها را استثنا کرده و گفته است: آن توصیفی که آن‌ها می‌کنند، درست است. حال آن‌ها چگونه هستند؟ خدا خودش می‌داند. ما همان طور که خدا را درست نمی‌شناسیم، آن بندگانش را هم درست نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم به چه مقامی رسیده‌اند. «عباد الله المخلصین»، این‌ها هستند: «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ \* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ»<sup>۷</sup>.

ممکن است با بحث‌های عقلانی که بزرگان کرده‌اند، مقداری فهمان رقیق‌تر و دقیق‌تر و اشکالش کمتر شود؛ اما با این مباحث کُنه آن را نمی‌فهمیم. از امام باقر علیه السلام روایت است: «کَلِمَا مِزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَدَقِّ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ...»<sup>۸</sup>: هر چیزی را در وهم و ذهن خودتان تصوّر می‌کنید، این مخلوق شماست.

این خدا نیست. این چیزی است که شما در ذهنتان ساخته اید. مفهومش هم مفهومی است که شما ساخته اید. با اینها نمی‌شود حقیقت خدا را شناخت. اگر کسانی رسیدند به مقاماتی که مخلصین رسیده‌اند، آن وقت پرده‌هایی برداشته می‌شود و یک چیزهایی را می‌بینند. «... لَيْسَ الْعِلْمُ بِالْعِلْمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَن يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ...»<sup>۹</sup>.

### معنای امتحان الهی

معنای امتحان کردن هم آن امتحان کردنی نیست که درباره ما صادق است که چیزی را نمی‌دانیم و می‌خواهیم معلوم شود. جالب این جاست که خدا در بعضی از آیات می‌فرماید: خدا امتحان می‌کند تا بداند. «وَلَنُبَلِّغُكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ...»<sup>۱۰</sup>: ما شما را آزمایش می‌کنیم تا بدانیم کدام مجاهد و اهل استقامت هستید و در مقام انجام وظیفه صبر می‌کنید. معنای «تا بدانیم» این نیست که خدا نمی‌دانست. این علم به اصطلاح بزرگان اهل معقول، علم فعلی است. علم فعلی یک مفهوم اضافی بین عالم و معلوم است. این مفهوم اضافی یک معنای حادث است. این اضافه وقتی پیدا می‌شود که طرفش هم باشد. وقتی طرفش نباشد، اضافه‌ای تحقق پیدا نمی‌کند. البته علم ذاتی خدا عین ذاتش است و آن هیچ تغییری نمی‌کند و معلول چیزی نیست؛ اما این «حتی نعلم» آن علم نیست، بلکه علم دیگری است.

برای درک معنای امتحان الهی مقدمتاً باید گفت: هدف از خلقت انسان این است که با اختیار خودش مسیر سعادت را طی کند. اختیار در اینجا یعنی انتخاب کردن. وقتی انتخاب معنا پیدا می‌کند که لااقل دو راه وجود داشته باشد و انسان یکی را انتخاب کند و از یک راه آن برود؛ در این صورت می‌گویند: این راه را انتخاب کرد. راه موجودات دیگر حتی ملائکه یک سو به است. آن‌ها اصلاً چیزی جز عبادت خدا دوست نمی‌دارند و میلشان به چیز دیگری تعلق نمی‌گیرد. در زمین و آسمان آنچه می‌بایست خلق کند، خلق کرده است که همه موجودات یک طرفه هستند. فقط جای یک موجودی باقی مانده بود که خودش انتخاب کند و زندگی‌اش یک سو به نباشد. چنین موجودی باید قدم به قدم راه‌های متعددی جلوی وی باشد تا انتخاب کند. هر چه زمینه انتخاب بیشتر باشد، زمینه تکاملش بیشتر است. چون اصلاً تا انتخاب نباشد، به کمال نمی‌رسد. باید انتخابی در میان باشد و او درست انتخاب کند تا به کمال برسد. اما اگر جبری باشد یا اتفاقی باشد، کمالی برای او ایجاد نمی‌شود.

در قرآن به کلیات این مبحث اشاره شده است. در رابطه با این که خدا چگونه امتحان می‌کند، فرموده که هر چه را که روی زمین است، از گیاهان، جانوران، حشرات، ماهی‌ها، دارای جاذبه‌هایی قرار دادیم تا شما را با آن‌ها بیازماییم: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۱۱</sup>. عجب‌تر این است که خود انسان‌ها وسیله آزمایش برای همدیگر هستند: «... لِنَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ...»<sup>۱۲</sup>. روزی عده‌ای در عالم وسیع است و مرفه هستند؛ اینان وسیله آزمایش بعضی دیگر



هستند: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...»<sup>۱۳</sup>. فقرا برای اغنیا موجب آزمایش هستند، به این صورت که آیا اغنیا وظیفه‌شان را نسبت به آن‌ها انجام می‌دهند یا نه؟ نسبت به آن‌ها فخر می‌فروشند یا نه؟ اغنیا هم برای فقرا موجب آزمایش هستند، به این صورت که آیا در مقابل اغنیا از روی طمع خضوع می‌کنند یا نه؟ آیا نسبت به آن‌ها حسد می‌ورزند یا نه؟ زیبایی یا زشتی چهره یک شخص برای خود او و دیگران آزمایش است. یک تیر است و صدها نشان. این، زیبایی این عالم است.

این چنین تدبیری برای عالم، برای این نبود که خدا نمی‌دانست؛ بلکه برای این بود که انسان موجودی است که باید انتخاب کند و برای انتخاب باید زمینه‌های انتخاب فراهم شود؛ یعنی دائماً سر چند راهی‌ها قرار بگیرد تا یکی را انتخاب کند. وقتی چشمش جایی می‌افتد که نباید نگاه کند، آیا نگاه می‌کند یا نه؟ گوشش کدام صدا را می‌شنود؟ زبانش کدام حرف را می‌زند؟ همه اینها امتحان است. نه تنها بدی‌ها، بلاها و مرض‌ها، بلکه نعمت‌ها هم وسیله آزمایش است: «... تَبْلُوهُمْ بِالْإِثْمِ وَالشَّرِّ وَالْأَخْبِرِ فِتْنَةً...»<sup>۱۵</sup>، «... بَلُونَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ...»<sup>۱۶</sup>. همه نعمت‌ها و همچنین همه بلاها، زمینه‌هایی هستند برای انتخاب ما در گفتن، شنیدن، نگاه کردن، فکر کردن و در تصور ذهنی. در ذهن چه چیزی تصوّر می‌شود؟ «... إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»<sup>۱۶</sup>. ممکن است در ذهن گمانی برده شود که همین گناه باشد. انسان حق ندارد در باره هر چیزی هر طور که دلش می‌خواهد فکر کند. در باره مؤمن بی‌جهت نباید سوء ظن داشت. حتی آن‌جا هم آزمایش است. اینکه در هر حالی ده‌ها و صدها آزمایش وجود دارد، همه نعمت خداست که اگر نباشد رشدی پیدا نمی‌شود. اگر این آزمایش‌ها نبود، ما رشد و کمالی پیدا نمی‌کردیم. ارزش ما به اندازه همان نطفه‌ای بود که در ابتدا بودیم بلکه به اندازه ماقبلش که هیچ نبودیم: «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً»<sup>۱۷</sup>.

خداوند انسان را با مجموعه‌ای از عوامل مختلف، گرایش‌های مختلف و جاذبه‌های مختلف خلق کرد برای این که وی را آزمایش کند: «إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ»<sup>۱۸</sup>. پس هدف از آفرینش در این جهان، آزمایش است. اما همان طور که از قرآن استفاده می‌کنیم، این هدف نهایی نیست. آزمایش برای چیست؟ برای این است که انسان خودش را به کمال برساند. به تعبیر علمی و فلسفی، آزمایش برای این است که استعدادهای انسان به فعلیت برسد. آن موجودی شود که می‌تواند بشود. اسم این را قرآن آزمایش می‌گذارد.

### معنائی استنباطی برای فتنه

بر حسب یک استنباط ظنی می‌توان گفت: در میان این آزمایش‌ها آن مواردی که اهمیت بیشتری دارد و گرفتاری و درگیری و ابهام آن بیشتر است، علاوه بر این که مفاهیمی چون ابتلاء و امثال آن بر اینها اطلاق می‌شود، مفهوم فتنه هم به اینها اطلاق می‌شود. «فتنه» آن آزمایش‌هایی است که حساس، کارساز و نقطه عطف است و به طور کلی اهمیت بیشتری دارد. با توضیحی که گذشت، همه چیز و همه کس برای ما آزمایش است، اما قرآن روی موارد به خصوصی تأکید کرده است که این‌ها موارد آزمایش هستند، تا ما بیشتر توجه داشته باشیم. گاهی با نون تأکید ثقیله و با قسم می‌گوید: «وَلِيُبْلُوَكُمْ...»<sup>۱۹</sup>.

بخشی از موارد آزمایش، امور مادی هستند: «وَلِيُبْلُوَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ...»<sup>۲۰</sup>. این یک بخشی از وسایل امتحان است. گرسنگی، خوف و ناامنی، از دست دادن زن و فرزند، از بین رفتن اموال، این‌ها همه وسایل آزمایش است.

بخش دوم موارد امتحان، مربوط به جهات فکری و عقیدتی است. وسوسه‌هایی که شیاطین، وسوسه می‌کنند و القائاتی که شیطان القاء می‌کند، وسیله آزمایش است: «لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً...»<sup>۲۱</sup>. به این موارد به خصوص توجه کرده است. همه آنچه در زمان ما از شبهات و شکوکی که در اعتقادات دینی القا می‌شود و دائماً رسانه‌های خارجی و سایت‌های وابسته برای تضعیف عقاید پخش و توزیع می‌کنند، همه در قسم دوم قرار می‌گیرد. این‌ها فتنه‌های دینی، فکری، و اعتقادی است. این موارد است که مصداق «... وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ...»<sup>۲۲</sup> و مصداق «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً...»<sup>۲۳</sup> است. فتنه‌های دیگر که با قتال رفع نمی‌شود. وقتی می‌گوید: با مشرکین قتال کنید حتی لاتکون فتنه، یعنی تا زمینه گمراه کردن دیگران از بین برود.

و بالاخره دسته سوم فتنه‌هایی است که به امور اجتماعی مربوط می‌شود. حتی وجود

خود پیغمبران برای دیگران یک فتنه و یک آزمایش است: «وَ كَذَلِكَ فِتْنًا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَ هُوَ لَمْ يَأْتِنَا مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا...»<sup>۲۴</sup>. خداوند یک چوپانی را نزد فرعون می فرستاد تا بگوید: من پیغمبر هستم و باید از من اطاعت کنی. این ها می خندیدند و می گفتند: هیچ کس دیگر نبود که بفرستد؟ یک چوپان فقیر تهیدست را فرستاده است! مسخره می کردند: لِيَقُولُوا أَ هُوَ لَمْ يَأْتِنَا مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا: خدا بر این ها منت گذاشت و از میان همه ما، این ها را انتخاب کرده است!

این فتنه های اجتماعی که موجب گمراهی انسان های زیاد و گاهی نسل هائی از انسان ها می شود و گاهی دامنه اش تا روز قیامت باقی می ماند، فتنه های عظیم است.

همه این ها برای انسان ها، مصادیق امتحان است و هر کدام مراحل مختلفی از شدت و ضعف و از عظمت را دارد. ما باید توجه داشته باشیم و بدانیم در این عالم مثل دانش آموزی هستیم که سر جلسه امتحان نشسته است. دانش آموزی که سر جلسه امتحان نشسته، تمام حواسش جمع است که اشتباه نکند. از صبح که از خواب بلند می شویم باید برویم سر جلسه امتحان تا آخر شب که می خوابیم. فردا هم باز همین است. اصلاً این عالم جای امتحان و همه چیز آن وسیله امتحان است. آنچه که ما باید حواسمان نسبت به آن جمع باشد این است که خوب امتحان بدهیم و بس. وقتی کل عالم جای امتحان است، نباید اصلاً توجهی به غیر آن داشته باشیم، مگر به اندازه ضرورت که باشیم و بتوانیم امتحان بدهیم.

### هدف امتحان الهی

این ها مقدمه است تا امتحان شویم. امتحان شویم تا چه نتیجه ای حاصل شود؟ امتحان می شویم تا وارد یک عالم ابدی شویم که رحمتی الهی دریافت کنیم که هیچ موجودی لیاقت دریافت آن رحمت را ندارد. آن رحمت مخصوص کسانی است که در این عالم خوب امتحان داده اند. هیچ موجود دیگری لیاقت درک این رحمت را ندارد و اصلاً نمی تواند آنرا درک کند. هدف آن جاست. پس امتحان یک هدف متوسط است؛ یعنی ما را امتحان می کنند تا خوب امتحان بدهیم و نتیجتاً لیاقت رحمت الهی را پیدا کنیم و در قیامت به ما پاداش دهند؛ بالاترین پاداش بر طبق آنچه در قرآن آمده رضوان الهی است: «وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»<sup>۲۵</sup> و آن امری است که ملائکه هم لیاقت درک آن را ندارند. خداوند آنرا برای انسان مقدر فرموده است به شرطی که در این دنیا خوب امتحان بدهد.

وفقنا الله و ایاکم.

- |   |                  |
|---|------------------|
| ۱. العنکبوت ۷ و ۲.                      | ۱۴. الانبیاء ۳۵. |
| ۲. الاعراف ۱۳۶.                         | ۱۵. الاعراف ۱۶۸. |
| ۳. التوبه ۱۴.                           | ۱۶. الحجرات ۱۲.  |
| ۴. الفتح ۶ و المجادله ۱۴ و الممتحنه ۱۳. | ۱۷. الانسان ۷.   |
| ۵. المائد ۱۱.                           | ۱۸. همان ۲.      |
| ۶. یس ۸۲.                               | ۱۹. البقره ۱۵۵.  |
| ۷. الصافات ۱۵۹ و ۱۶۰.                   | ۲۰. همان         |
| ۸. همان ج ۶، ص ۲۹۳.                     | ۲۱. الحج ۵۳.     |
| ۹. همان ج ۱، ص ۲۲۵.                     | ۲۲. البقره ۱۹۷.  |
| ۱۰. محمد ۳۷.                            | ۲۳. همان ۱۹۳.    |
| ۱۱. الکهف ۷.                            | ۲۴. الانعام ۵۳.  |
| ۱۲. محمد ۴.                             | ۲۵. التوبه ۷۲.   |
| ۱۳. الانعام ۱۶۵.                        |                  |

فصل سوّم:

**امتحان قانونی فراگیر**

## موارد ابتلا و امتحان در قرآن

مواردی را که قرآن در زمینه فتنه و ابتلاء بحث کرده است، می توان به دو دسته کلی تقسیم کرد. البته روح همه این موارد این است که خدای متعال شرایطی پیش می آورد تا افراد سر دو راهی ها یا چند راهی ها قرار بگیرند و یک راه را انتخاب کنند. حقیقت امتحان و فتنه و ابتلا و همچنین هدف از آفرینش انسان در این عالم همین است. موارد امتحان به حسب تعبیرات قرآن کریم فرق می کند. در برخی موارد خدای متعال صریحاً امتحان کردن را به خودش نسبت داده است و می فرماید: ما مبتلا کردیم، ما امتحان کردیم. در برخی موارد به انسانها نسبت داده است و می فرماید: انسانها ایجاد فتنه کردند. روح هر دو بر می گردد به این که باید زمینه ای برای انتخاب انسانها فراهم شود تا با اختیار خود استعدادهای خویش را شکوفا کنند و راه نهایی خودشان را برگزینند. مواردی را که خدا به خود نسبت می دهد عمده آیات از این دسته است - باز قابل تقسیم به دو دسته است. در یک دسته مورد فتنه امور تکوینی است؛ یعنی خدا چیزی را به صورتی خلق کرده یا وصف وجودی تکوینی خاصی به آن داده تا اسباب آزمایش و فتنه قرار گیرد. در دسته دیگر افعال تشریحی الهی به عنوان وسیله امتحان ذکر شده است. مثلاً می فرماید: ما این دستور را دادیم و این وظیفه را تعیین کردیم تا انسانها آزمایش شوند.

اما آنهایی که مربوط به امور تکوینی است باز یک دسته آیاتی است که به طور کلی ذکر فرموده که ما همه شما را امتحان می کنیم یا همه چیز وسیله امتحان و آزمایش است. دسته دیگر، موردهای خاصی را به عنوان وسیله آزمایش بیان می فرماید.

## امتحان قانونی فراگیر

از آیاتی که به طور کلی می فرماید: ما همه انسانها را امتحان می کنیم، آیه ای است که در اول بحث در این جلسات مطرح شد: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ...»: مردم گمان نکنند، همین که گفتند: ایمان آوردیم، ما آنها را رها می کنیم و از آنها می پذیریم. نه، اینها باید امتحان شوند. پیشینیان را هم امتحان کردیم، اینها را هم امتحان خواهیم کرد. بعد از این هم هر کس بیاید، امتحان خواهد شد. این یک اصل کلی است. در بعضی آیات می فرماید: همه پدیده های زمین وسیله امتحان هستند، مانند: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۲</sup>: همه آنچه روی زمین است را، زینت قرار دادیم تا مردم را آزمایش کنیم که رفتارشان با این جاذبه هائی که روی زمین وجود دارد چگونه خواهد بود. آیا خوبی و بدی، حلال و حرام را رعایت می کنند؟ فقط اصل امتحان هم نیست، بلکه در میان امتحان شدگان هم مراتب، مختلف است تا بهترین ها شناخته شوند: «... لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا». این یک دسته آیات است.

### ذکر برخی از اسباب تکوینی امتحان

دسته دیگری از آیات، برخی نعمت‌های خاص را به عنوان وسیله آزمایش معرفی می‌کند. منظور از خاص این است که دایره‌اش اضیق از دسته قبل است، به این صورت که کلیاتی است که شامل همه چیز نمی‌شود. مثل «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...»<sup>۳</sup>: اموال شما و فرزندانان وسیله آزمایش هستند. در میان اموری که در دنیا انسان به آن‌ها وابستگی پیدا می‌کند، آن‌چه طبیعی‌تر و عمومی‌تر است این دو امر است. شاید در هیچ جای دنیا انسانی پیدا نشود که نسبت به اموال دنیا یک تعلق خاطری پیدا نکند و دلش هوای مال نکرده باشد. داشتن فرزند هم اینگونه است. تجربه‌های عمومی دنیا، تجربه‌های روزگار خودمان، تجربه‌های شخصی ما این مطلب را نشان می‌دهد. این دلبستگی که انسان نسبت به فرزند دارد با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. همین طور مالی که کسب می‌کند مخصوصاً آن مالی که انسان برای به دست آوردنش زحمت کشیده باشد. خدای متعال این‌ها را به خصوص ذکر می‌فرماید، برای این که توجه ما را بیشتر جلب کند به این که بدانیم این‌ها اسباب امتحان است و خودش اصالت ندارد. مثال دیگر از امور خاص، آیه معروفی است که می‌فرماید: «وَلَتَبْلُوَنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»<sup>۴</sup>. مواردی که این آیه ذکر می‌کند، شامل مال و فرزند هم می‌شود؛ اما روی اموال خاصی تکیه کرده است. در بعضی از تفاسیر ثمرات به فرزندان هم تفسیر شده است. این‌ها اسباب آزمایش هستند. از موارد دیگر اسباب امتحان فقر و غنا می‌باشد. هر دو وسیله آزمایش است. در سوره فجر می‌فرماید: «فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ \* وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ»<sup>۵</sup>. در هر دو مورد می‌گوید: ما مبتلا می‌کنیم. در فارسی مبتلا کردن، تعبیری است که فقط در موارد سختی بکار می‌رود؛ اما در اصطلاح قرآنی این طور نیست؛ بلکه هر امتحانی، ابتلا است.

در این آیه خداوند یکی از گلایه‌های خود را از انسان مطرح می‌کند. می‌فرماید: اگر

خدا این طور امتحان کند که او را در جامعه محترم و مورد اکرام قرار دهد و خدا نعمت‌هایی به او بدهد، در این جا می‌گوید: بله خدا من را احترام کرده و گرامی داشته است! اما اگر راه امتحان او را فقر قرار دهد و روزی‌اش را تنگ کند، در این جا فراموش می‌کند که هر دوی این‌ها امتحان بود و می‌گوید: خدا من را خوار کرده و به من اهانت کرده است. در صورتی که هر دو وسیله امتحان است. هیچ کدام اصالتاً نه ملاک اکرام است و نه ملاک اهانت.

خداوند درباره کسانی که در این دنیا نعمت‌های زیادی به آن‌ها داده است، می‌فرماید: فریب این نعمت‌ها را نخورید و خیال نکنید که چون نعمشان زیاد است، نشانه این است که خدا اینها را خیلی دوست دارد. خطاب به خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ»<sup>۶</sup>: چشم‌هایت را به این کسانی ندوز که ما به آن‌ها نعمت‌های دنیا دادیم و زندگی آنها دارای زرق و برق و جاذبه‌هایی شده است. خود این تعبیر خیلی معنادار است. یک وقت انسان یک چیزی را نگاه می‌کند، در اینجا می‌گویند: «نظر الیه». یک وقت چشمش را می‌دوزد و گردنش را می‌کشد تا خوب تماشا کند، در اینجا می‌گویند: چشمانش را به یک جایی دوخته است. در این آیه می‌فرماید: به این نعمت‌ها و متاع‌هایی که به گروهی از مردم داده ایم، چشم ندوز، یعنی به اینها اهمیت نده. اینها کالاهای و زخارف دنیا است. این نعمت‌ها را به اینها داده ایم تا آن‌ها را مورد فتنه و آزمایش قرار دهیم: «لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ». چیزی که وسیله آزمایش است، حسرت خوردن ندارد. آیا درست است که از روی حسرت گفته شود: چرا باید فلان کس با فلان وسیله آزمایش شود! ثروت یک گونه و فقر هم گونه دیگری از امتحان است. هر دو را باید به چشم امتحان نگاه کنیم. طبیعت این عالم و همه کالاهای این دنیا، این است که وسیله آزمایش است. ما اشتباه می‌کنیم که خیال می‌کنیم اینها مطلوبیت دارد و باید به آنها دل بست و زحمت کشید تا آنها را به دست آورد و از آنها لذت برد. هم خودش و هم لذت‌هایش اصالت ندارند و وسیله برای آزمایش هستند.

یک راه دیگر برای امتحان این است که خداوند در میان جامعه یک قشری را برخوردار و ثروتمند می کند و یک قشری را محروم؛ نه اینکه یک نفر گاهی روزی اش تنگ است و گاهی وسیع. حکمت این تفاوت چیست؟ چرا خداوند بین انسانها فرق گذاشته است؟ البته معنای این حرف این نیست که خود آنها دخالتی در وضعشان نداشته اند. برای این دسته زمینه ای فراهم شده که توانسته اند مالی به دست آورند و ثروتی بیاندوزند و دیگران چنین وسیله ای برایشان فراهم نشده است. بالاخره نتیجه این شده که در جامعه این دو قشر شکل بگیرند. در چند آیه مشابه، علت این نکته بیان شده است. در آیه ۴۸ سوره مائده می فرماید: «... وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ لِنَبِّؤُكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ...»: اگر خدا می خواست می توانست همه شما را یک دست قرار دهد. همه یک نوع غذا داشته باشید. لباس هایتان، خانه هایتان و ... مثل هم باشد و همه چیز یکنواخت باشد. ولی خدا این را نخواسته است. زمینه هایی را فراهم کرده که اختلافاتی در ثروتها و ... پدید آید؛ چرا؟ برای این است که شما آزمایش شوید که آیا آنهایی که ثروت بیشتری دارند، حق دیگران را می دهند؟ آیا آنهایی که ثروت کمتری دارند به فقر خود و به آن چه حَقِّشان است قانع هستند یا به مال دیگران دست درازی می کنند؟ آیا به تقدیرات خدا راضی هستند یا در عمق دلشان از خدا گله و شکوه دارند که چرا ما این امتحان را پس می دهیم؟ بندگانی وجود دارند که داشتن همه ثروت های دنیا با محتاج بودن به یک لقمه نان، برایشان تفاوتی نمی کند. چنین انسانی باور کرده است که همه اینها آزمایش است و کار خدا حکیمانه است. معتقد است که چه من ثروت داشته باشم و چه فقر، می توانم خدا را بندگی کنم و به مقامی برسم که فرشتگان مقرب خدا باید خادم من شوند.

البته اینها غیر از انجام وظیفه ای است که انسان در قبال کسب روزی دارد. انسان باید دنبال روزی حلال برود و باید کسب و کار داشته باشد. آنها هم یک نوع آزمایش است؛ به خاطر این که به دستورات خدا عمل می کند. این دو امر را باید از هم تفکیک کنیم.

### امتحانات تشریحی

باب دیگر آزمایش های الهی، افعال تشریحی و دستورات خداوند است. تمام تکالیف خدا وسیله آزمایش است تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می کند. در آیات قرآن گاهی خداوند روی یک مورد خاصی دست گذاشته و می گوید: اینها را وسیله آزمایش شما قرار می دهم. در آیه ۹۴ از سوره مائده می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيُبْلِوَكُمُ اللَّهُ بَشِيرٍ مِّنَ الصَّيِّدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ». در اینجا خداوند می فرماید: مسأله صید و شکار وسیله آزمایش است به خصوص برای کسانی که در حرم هستند. مسجد الحرام و اطراف آن تا محدوده خاصی حرم است و صید در آنجا در حال احرام، حرام است. می فرماید: گاهی ما شکاری می فرستیم که دست شما به آن می رسد یا اگر نیزه بیندازید به او می خورد. این وسیله آزمایش است که آیا صید می کنید یا نمی کنید؟ نظیر این آیه درباره اصحاب سبت آمده است. خداوند به آنها دستور داده بود که روز شنبه ماهی صید نکنند. «إِذْ تَأْتِيهِمْ حَيْثُ تَأْتِيهِمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ يَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبِّئُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»<sup>۷</sup>: روزهای شنبه دسته دسته ماهیها کنار ساحل می آمدند و خیلی راحت می توانستند آنها را صید کنند. اما روزهای دیگر این طور نبود. خداوند دستور داده بود روز شنبه نباید صید کنید. این امتحان بود. اینگونه امتحانات الهی برای این است که روشن شود، آیا به دستور خدا عمل می شود و یا می گویند: آقا اصل، اقتصاد است! اگر پول نداشته باشیم همه چیز بر باد است! باید پول به دست آورد. بنی اسرائیل گفتند: ما روز شنبه صید نمی کنیم. ولی حوضچه هایی کردند و روز شنبه آب را به درون آن حوضچه ها هدایت می کردند. وقتی ماهیها درون حوضچه ها می رفتند، جلوی آب را می بستند و روز یکشنبه می رفتند آنها را صید می کردند. به همین دلیل خدا آنها را مسخ کرد و به صورت میمون درآمدند. بعضی کارها و حیل های شرعی که ما به کار می بریم از همین قبیل است و گرفتاری هائی هم که به دنبال آن می آید از همین جهت است. از اوضاع گرانی گله می کنیم و یا می پرسیم چرا خشکسالی پیش می آید؟ چرا زلزله و سیل رخ می دهد؟ ولی نمی پرسیم خودمان چه کردیم؟

## انبیاء و امتحانات الهی

همه انسان‌ها امتحان می‌شوند، برای این که ما بدانیم کسی مستثنی نیست، خداوند برای پیغمبران امتحان‌های خاصی قرار داده است. مهم‌ترین امتحانی که قرآن ذکر کرده و شاید در طول تاریخ بشر چنین امتحانی کم نظیر باشد، امتحاناتی بود که برای حضرت ابراهیم علیه السلام پیش آمد. در آتش افتادن، دستور ذبح اسماعیل و سختی‌هایی که اصلاً در عالم بی نظیر است. برای انداختن حضرت ابراهیم به درون آتش منجیق درست کردند و او را درون منجیق گذاشتند و به درون آتش پرت کردند. خداوند او را چنین امتحان کرد تا ببیند آیا صبر می‌کند یا نه؟ نکته جالب این است که در این فاصله‌ای که از منجیق به طرف آتش پرتاب شد، جبرئیل آمد و گفت: ابراهیم! آیا حاجتی داری؟ گفت: به تو، نه. از تو چیزی نمی‌خواهم. گفت: پس از خدا بخواه. گفت او دارد می‌بیند. علم او به حال من از درخواست کردن من کفایت می‌کند.<sup>۸</sup> در حالی جبرئیل به سراغ ابراهیم می‌آید و از او می‌خواهد که اگر درخواستی داری بگو، که می‌خواهند ابراهیم را در آتشی عظیم بیاندازند. در آن شرایط می‌گوید: به تو حاجتی ندارم. اگر همه این عالم خلق شده بود برای این که یک ابراهیم در آن پیدا شود، ارزش داشت. بعد از همه این ابتلائات، خدا فرزندی به او داده است. فرزندی که در عالم بی نظیر است. در سنّ نوجوانی این فرزند، که زیبا و با کمال شده، خداوند دستور می‌دهد که او را ذبح کن و سرش را ببر! ابراهیم بدون هیچ تعلّلی تا به خواب دید و فهمید چنین وظیفه‌ای دارد، فوراً آماده شد.

این امتحانات مقدمه بود تا حضرت ابراهیم به مقام امامت برسد. اگر بفهمیم که حضرت ابراهیم با همه این کمالات در مقابل سیدالشهدا علیه السلام باید زانو بزند، آن وقت حقّ می‌دهیم که همه این عالم فدای حسین باشد. اگر کسی به ساحت ابا عبدالله علیه السلام جسارت کند، از جهتی برای من و شما امتحانی است که در مقابل آن‌ها چه

## عکس العملی نشان می‌دهیم.

آیا به خاطر برخی اغراض سیاسی، ریاست و ... سکوت می‌کنیم؟ و حتّی این اندازه هم به خودمان زحمت نمی‌دهیم که محکوم کنیم و بگوئیم بد کاری کردند؟ انسان گاهی به کجا می‌رسد! یکی ابراهیم، و یکی سیدالشهدا می‌شود و یکی هم به خاطر اغراض سیاسی حاضر نیست توهین کننده به سیدالشهدا را محکوم کند! تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

اگر خدا چنین امتحاناتی از انبیاء گرفته، در مقابل، نعمت‌هایی هم که به پیغمبران داده به هیچ کس نداده است. امیدواریم خدای متعال همه ما را در امتحانات موفق بدارد.

۱. العنکبوت / ۲۰۱.

۲. الکهف / ۷.

۳. الانفال / ۲۸.

۴. البقره / ۱۵۵.

۵. الفجر / ۱۵ و ۱۶.

۶. طه / ۱۳۱.

۷. الاعراف / ۱۶۳.

۸. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۱۵۶.

فصل چهارم:

هرچه امتحان سخت‌تر،

پاداش آن بیشتر



## اولین مورد امتحان در عالم خلقت

حضرت در ابتدا می‌فرماید: خدای متعال وقتی حضرت آدم را خلق کرد، فرشتگان و ابلیس را به وسیله حضرت آدم امتحان کرد. گویا اولین مورد امتحان در عالم خلقت، امتحان فرشتگان و ابلیس به وسیله حضرت آدم بود. خدای متعال به فرشتگان و ابلیس - که در صف ملائکه قرار داشت - امر فرمود: همه در مقابل او به خاک بیفتید: «فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»<sup>۷</sup>. فرشتگان همه بی چون و چرا به سجده افتادند. در رابطه با اینکه همه فرشتگان بودند یا فرشتگان ارضی - فرشتگان موکل در زمین - قدر متیقن همه فرشتگان ارضی که موکل به این عالم هستند، بوده‌اند؛ چون در برخی روایات اشاره شده که دسته‌ای از فرشتگان، آنچنان مستغرق در جلال و جمال الهی هستند که اصلاً از اینکه خدا انسان و آدمی آفریده است، با خبر نشده‌اند (نرد علمها الی اهلها).

در میان این‌ها فقط ابلیس از جنس فرشتگان نبوده است؛ اما از کثرت عبادت بسیار شبیه آن‌ها شده بود، به طوری که دیگر ملائکه گمان می‌کردند که وی نیز از آن‌هاست؛ لذا وقتی به ملائکه خطاب شد که سجده کنید، از آن‌جا که به این جمع خطاب شد، ابلیس هم با این که از جنّ بود، مکلف بود سجده کند.

ابلیس مردود شد. «قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ»<sup>۷</sup>: گفت: من به بشری که از گلی خشکیده خلق شده است، سجده نمی‌کنم. «صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ» یعنی گل خشکیده و بعضی به لجن ترجمه کرده‌اند. به هرحال آدم از گل خشکیده‌ای خلق شد. به همین جهت هم ابلیس می‌گفت: من اشرف از او هستم چون من از آتش خلق شده‌ام. امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این که به این داستان اشاره می‌کنند، می‌فرمایند: «... وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ وَ طِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ عَرْفُهُ لَفَعَلَ وَ لَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...»: اگر خدا می‌خواست آدم را از نوری خلق می‌کرد

که روشنی او چشم‌ها را خیره می‌کرد و زیباییش عقل‌ها را مبهوت می‌ساخت و از عطری که تمام نفس‌ها را به خودش مشغول می‌کرد و همه می‌خواستند او را ببینند. اگر آدم این گونه خلق می‌شد، ابلیس هم در مقابل او سجده می‌کرد و ملائکه خیلی راحت به چنین موجودی که این همه شکوه و عظمت دارد، این همه زیبا و دوست داشتنی است، سجده می‌کردند. ولی در این صورت دیگر امتحانی تحقق پیدا نمی‌کرد. ارزش سجده ملائکه از آن جهت بود که آن‌ها نگفتند: ما کجا و یک موجود خاکی کجا؟ بلکه چون خدا فرموده بود، گفتند: سمعاً و طاعتاً؛ اما ابلیس گفت: «... أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...»<sup>۳</sup>. پس خدای متعال برای امتحان ما در بسیاری از اموری که در این عالم بر ما مجهول است، حکمت‌هایی قرار داده که ما از آن حکمت‌ها بی‌خبر هستیم. گاهی درون دل‌مان و گاهی هم به زبان اعتراض می‌کنیم که چرا چنین است.

«وَ لَوْ فَعَلَ لَطَلَّتْ لَهُ الْأَعْنَاقُ خَاضِعَةً»: اگر خدا آدم را با آن صفات آفریده بود، همه در مقابلش کرنش می‌کردند. «وَ لَخَفَّتِ الْبُلُوى فِيهِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ»: آن وقت امتحان ملائکه امر خیلی ساده‌ای بود. مثلاً اگر از یک دیپلمه بخواهند که یکی از چهار عمل اصلی را انجام دهد، این امتحان نیست. امتحان آن وقتی است که برای شخص متناسب با موقعیتش، سخت باشد. امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می‌فرماید: «وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَبْتَلِي خَلْقَهُ بَعْضِ مَا يَجْهَلُونَ أَصْلَهُ»: خدا خلقتش را به وسیله اموری که اصلش را نمی‌دانند، امتحان می‌کند. اگر بدانند که نمی‌توان نام آنرا امتحان گذاشت. امتحانی که جواب سؤال هم کنارش نوشته شده باشد، امتحان نیست. «تَمَيِّزاً بِالْإِخْتِبَارِ لَهُمْ وَ نَفِيّاً لِلِاسْتِكْبَارِ عَنْهُمْ وَ إِبْعَاداً لِلْخِيَلَاءِ مِنْهُمْ»: حکمت این که خدا این‌ها را مجهول قرار می‌دهد و وسیله آزمایش، این است که آن‌ها آزمایش شوند و مرتبه اطاعتشان معلوم شود و وقتی اطاعت کردند، روح استکبار و تکبر و خودبزرگ بینی از آن‌ها سلب شود.

### امتحان فقراء و اغنیاء

امیرالمؤمنین علیه السلام به مردم می‌فرماید: نگاهتان را به این ثروت‌ها یا به این تهدیدستی‌ها ندوزید و به این‌ها اهمیّت ندهید؛ چرا که این‌ها ملاک نیست. این‌ها وسیله امتحان است. حضرت در ادامه به آیه‌ای از قرآن استدلال می‌کنند: «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ \* نَسَارِعَ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۴</sup>: آیا چنین می‌پندارند که وقتی مال و ثروت و فرزندان زیادی به آن‌ها می‌دهیم، به خاطر این است که حتماً ما خیلی خیر آن‌ها را می‌خواهیم؟ هیچ کلیت ندارد. این وسیله آزمایش است. نه معنایش این است که ما خیلی این‌ها را دوست داشتیم که این ثروت را به آن‌ها دادیم، نه معنایش این است که دشمن‌شان بودیم. البته گاهی همین نعمت‌ها باعث می‌شود که بر عذاب‌شان افزوده شود. پس به این که کسی ثروت دارد یا فقیر است، اهمیّت ندهید. فقط فکر این باشید که در مقابل خدا چه وظیفه‌ای دارید که انجام دهید. حضرت در ادامه می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ الْمُسْتَكْبِرِينَ فِي أَنفُسِهِمْ بِأَوْلِيَانِهِ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ»: خدا آن کسانی را که پیش خود، برای خود بزرگی قائلند و خودبزرگ‌بین هستند -والمستكبرين في انفسهم یعنی پیش خود، خود را بزرگ می‌شمارند - با اولیاء خودش که به نظر آن‌ها مستضعف هستند، امتحان می‌کند. خدا این‌ها را به وسیله این فقرا امتحان می‌کند. البته متقابلاً فقرا را هم از راه دیگری به وسیله اغنیاء امتحان می‌کند. بسیاری از افراد در مقابل اغنیاء وظایف واجبی دارند که انجام نمی‌دهند؛ مثلاً آن‌ها را نهی از منکر نمی‌کنند، برای این که ناراحت نشوند! عیب‌هایشان را به آن‌ها تذکر نمی‌دهند برای این که بتوانند از ثروت آن‌ها استفاده کنند! به آن‌ها احترام می‌گذارند برای این که رأی آن‌ها را برای خود جلب کنند! این هم امتحانی است که آیا وقتی به کسی احترام می‌گذارند به خاطر پول و ثروت وی به او احترام می‌گذارند یا به خاطر دینش؟ این برای فقرا یک نوع امتحان است.

### انبیاء وسیله امتحان مردم

فراز دیگری در همین خطبه درباره امتحانی است که خدای متعال مردم را با آن در مورد انبیاء امتحان می‌کند. می‌فرماید: انبیاء غالباً از مردم طبقات پایین و فقیر بودند، موقعیت اجتماعی و شکوه و عظمت ظاهری نداشتند. همین امر که انبیاء در میان فقرا و از طبقه متوسط و فقیر جامعه انتخاب می‌شوند، برای مردم امتحانی است. «وَلَوْ كَانَتِ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَأُتْرِمَ ... لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَيَّ الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ». عبارت‌ها، عبارت‌های بسیار زیبا، ادبی و جالبی است. اگر انبیاء از آن‌چنان قدرتی برخوردار بودند که کسی طمع در توان آن‌ها نمی‌کرد، ... این امر باعث می‌شد که مردم خیلی راحت برای آن‌ها اهمیّت قائل شوند و حرف آن‌ها را بشنوند و به آن‌ها اعتنا کنند. چون در قرآن در مورد خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از قول کافران می‌فرماید: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبِينَ عَظِيمٍ»<sup>۵</sup>: اگر خدا می‌خواست پیغمبر بفرستد، پس چرا یکی از بزرگان این دو شهر را نفرستاد؟ چرا بر یک رجل عظیم نفرستاد - منظورشان از عظیم، پولدار و صاحب قدرت بود. آیا جوانی که از کودکی یتیم بوده، اکنون پیغمبر خدا شده است؟

«وَلَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتْبَاعُ لِرُسُلِهِ ... أُمُوراً لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشُوبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ». - این جمله برای کسانی که دقت کنند و اهل معرفت باشند، تعبیر بسیار عالی‌ای است - می‌فرماید: خدا خواسته که پیروی انبیاء اختصاص به خودش داشته باشد؛ یعنی انگیزه مردم برای تبعیت از انبیاء فقط خدا باشد و در اطاعت از انبیاء هیچ شائبه‌ای در نیت نداشته باشند؛ نه به خاطر اینکه پول و موقعیت دارد و می‌تواند از او بهره‌ای ببرند و برای زندگی‌شان استفاده‌ای کنند و ... این نکته برای ما بسیار آموزنده است که دقت کنیم، ببینیم واقعاً اسلام و پیروی از اهل بیت علیهم السلام را که می‌پذیریم، آیا فقط به خاطر این است که خدا خواسته است، یا به خاطر این است که در کنارش یک منافی هم داریم؟

### هر چه امتحان سخت تر، پاداش آن بیشتر

حضرت در ادامه می‌فرماید: «وَكُلَّمَا كَانَتْ الْبُلُوی وَ الْإِخْتِبَائُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمُثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ». این یک قاعده کلی است که البته روشن است؛ ولی حضرت به آن تصریح فرموده است. می‌گوید: برخی از این امتحان‌ها، آسان‌تر، و برخی سخت‌تر است. هر چه امتحان سخت‌تر باشد، پاداش آن بیشتر خواهد بود. امتحان‌های ساده که افراد، راحت می‌توانند جواب دهند، مزد زیادی ندارد.

در مورد حضرت ابراهیم، در آتش افتادن، یک امتحان بود که آن‌را با رضا و رغبت فراوان پذیرفت. اگر اهمیت آن امتحاناتی که در مورد حضرت ابراهیم بود را هم کسانی بفهمند، مثل افتادن در آتش و ... (که کمابیش ما هم می‌فهمیم)، اما یک امتحانات خیلی دقیق وجود دارد که اصلاً ما صورت مسأله را نمی‌فهمیم. به نظر من امتحان مهم‌تر برای آن حضرت، آن لحظه‌ای بود که جبرئیل آمد و گفت: «هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ؟» کاری با ما داری؟ ابراهیم بین زمین و هوا در فضائی است که او را از منجیق پرت کرده‌اند تا داخل آتش بیفتند! در این فاصله جبرئیل آمده و می‌گوید: با ما کاری داری؟ فرمود: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا»: به تو احتیاجی ندارم! این امتحان است. این از آن در آتش افتادن و از ذبح فرزند هم مهم‌تر است. در یک چنین حالی انسان بگوید: «فقط خدا»، و به هیچ کس دیگری اعتمادی نداشته باشد، مهم است. از این قبیل امتحانات برای پیغمبر اسلام فراوان بوده است. پیامبر گرامی اسلام هم امتحان داشت؛ اما آنچه او در سایه امتحان به دست می‌آورد، از همه آنچه ما در عالم می‌شناسیم، ارزشمندتر بود.

### حج، امتحان مشترک همه بنی آدم

در فراز دیگری می‌فرمایند: از زمان حضرت آدم تا زمانی که انسان روی زمین وجود دارد، همه را خدا به یک وسیله‌ای که برای همه مشترک است، امتحان کرده است. این هم یک نوع امتحان است، و آن این است که یکسری سنگ‌هایی را در یک بیابانی قرار داده است که نه آبی دارد، نه علفی، نه باغی و نه ساختمانی. آن‌جا چند سنگ به همراه یک سنگ سیاه است. به همه بنی آدم، از خود حضرت آدم گرفته تا همه کسانی که روی این زمین زندگی کنند، دستور داده است که باید بروید به این سنگ‌ها احترام بگذارید و دور آن‌ها طواف کنید. این هم یک جور امتحان است. سنگی که به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام نه می‌بیند، نه می‌شنود، نه نفعی برای کسی دارد، نه ضرری به کسی می‌تواند برساند. البته این که صورت ملکوتی‌اش تأثیری دارد و می‌شنود، یک حساب دیگری است. آنچه که مردم در آن‌جا می‌بینند، یک سنگ است. باید در مقابل این سنگ طواف کنند و این مهم‌ترین عبادتی است که ما و همه مسلمان‌ها هم به آن آزمایش می‌شویم. در حج به وسیله حجرالاسود یعنی یک سنگ سیاه، مسلمانان امتحان می‌شوند. «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأُولِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّ وَلَا تَنْفَعُ وَلَا تُبْصِرُ وَلَا تَسْمَعُ»: خداوند حضرت آدم تا آخرین انسان‌هایی که در این عالم روی این زمین زندگی کنند، را با سنگ‌هایی که هیچ نفع و ضرری از آن سراغ ندارند، نه می‌بیند و نه می‌شنود، امتحان کرده است. فقط برای اطاعت خدا باید بروند آن‌جا دور بزنند. آیا این کار را می‌کنند یا نمی‌کنند؟ بعد حضرت ادامه می‌دهند: «وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ وَ مَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ بَيْنَ جَنَاتٍ وَ أَنْهَارٍ...». - در این‌جا هم چند عبارت بسیار زیبا و ادبی ذکر کرده‌اند که من این‌ها را تلخیص کرده‌ام - می‌فرمایند: اگر خدا می‌خواست خانه خودش را در یک

جایی قرار بدهد که دارای باغ‌های زیبا، درخت‌های پر میوه، نهرهای جاری و منظره‌های چشم نواز بود، و چنین جایی را روی یک قطعه زمین حاصل خیزی قرار می‌داد ... - به جای این که چند تا سنگ را توی یک بیابان خشک بی آب و علف قرار بدهد - «لَكَانَ قَدْ صَعُرَ قَدْرُ الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ»: لازمه‌اش این بود که امتحان، امتحان آسانی شود و به تبع، مزدش هم کم شود. چون در این صورت، در حقیقت امتحانی نبود. همه دل‌شان رفتن به یک چنین جایی را می‌خواهد. مگر مردم همه عالم برای رفتن به کشورهای معروف که جاهای تماشایی دارد پول‌های کلان خرج نمی‌کنند تا چند روزی آن‌جا تفریح کنند؟ با این اوضاع کنونی که خداوند قرار داده است، امتحان معنا پیدا می‌کند.

با این شرایط امتحان شکل می‌گیرد. جایی که مکان دیدنی نیست. چند سنگ است و بیابان خشک. یک چنین سرزمینی خانه خداست. اما اگر این خانه مثلاً در سوئیس بود، یا در یک کشور دیگری که سرشار از باغ و مناظر زیبا بود، امتحان محقق نمی‌شد؛ بلکه همه دل‌شان می‌خواست به آن‌جا بروند و آن مناظر را تماشا کنند. این هم یک نوع امتحان است که در یک بخش دیگر از این خطبه بیان شده است.

### تدبر در احوال مؤمنین گذشته

در همین خطبه در رابطه با امتحان می‌فرماید: «... وَ تَدَبَّرُوا أَحْوَالَ الْمَاضِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَكُمْ»: تاریخچه مؤمنین قبل از خودتان را مطالعه کنید. به تعبیر بنده: در گذشته اکثریت مؤمنین، کسانی بوده‌اند که با گرفتاری زندگی کرده‌اند و زندگی مرفه، آرام و آسوده‌ای نداشته‌اند؛ «كَيْفَ كَانُوا فِي حَالِ التَّمَحِيصِ وَ الْبَلَاءِ أَلَمْ يَكُونُوا أَثْقَلَ الْخَلَائِقِ أَعْبَاءً وَ أَجْهَدَ الْعِبَادِ بَلَاءً وَ أَضْيَقَ أَهْلِ الدُّنْيَا حَالًا» آیا اینان بارشان از همه سنگین‌تر نبود؟ آیا دستشان از همه خالی‌تر نبود و تنگدست‌تر از دیگران نبودند؟ بعد حضرت به بنی اسرائیلی که در چنگال فرعونیان برده بودند، مثال می‌زند: «اتَّخَذَتْهُمْ الْفِرَاعِيَّةُ عَيْدًا»: با اینکه فرزندان پیغمبران بودند، ولی فرعونیان اینان را به بیگاری و بردگی کشیدند. این امر برای اینان امتحان بود. حضرت می‌فرماید: «... حَتَّى إِذَا رَأَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ جَدَّ الصَّبْرِ مِنْهُمْ عَلَى الْأَذَى فِي مَحَبَّتِهِ وَ الْإِحْتِمَالَ لِلْمَكْرُوهِ مِنْ خَوْفِهِ جَعَلَ لَهُمْ مِنْ مَضَائِقِ الْبَلَاءِ فَرَجًا فَأَبْدَلَهُمُ الْعِزَّ مَكَانَ الذَّلِّ ...» وقتی خدا دید که این گروه از بنی اسرائیل با اینکه در چنگال فرعونیان اسیرند، بر بالای خدا صبر می‌کنند و دست از دینشان بر نمی‌دارند، و فرعون‌ی و بت پرست نمی‌شوند، و وقتی خدا دید اینان جداً صبر می‌کنند، و این همه به خاطر دوستی و محبت خدا بود، خداوند از آن سختی‌ها، فرجی بر این‌ها قرار داد و ذلت آن‌ها را تبدیل به عزت کرد. این همه سختی را برای چه تحمل کردند؟ حضرت امیر می‌فرماید: «فِي مَحَبَّتِهِ»: برای این که خدا را دوست داشتند و در راه محبت خدا سختی‌ها را تحمل کردند. کار به جایی رسید که فرعونیان غرق شدند و اینان نجات پیدا کردند. این‌ها نمونه‌هایی از امتحان بود که تنها در یک خطبه از نهج البلاغه ذکر شده است. حضرت در این خطبه به ذکر نمونه امتحانات از پیش از خلقت آدم تا پایان این عالم پرداخته است، که همه ما نیز مورد این امتحانات قرار می‌گیریم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

۱. الحجر / ۲۹.

۲. الحجر / ۳۳.

۳. الاعراف / ۱۲.

۴. المومنون / ۵۶و۵۵.

۵. الزخرف / ۳۱.

فصل پنجم:

**بصیرت در مصاف فتنه**

### فتنه‌های عام و خاصِ الهی

وقتی موارد فتنه و امتحان را ملاحظه می‌کنیم مخصوصاً در خود قرآن- به مواردی برمی‌خوریم که از طرف خدا معین شده و آن‌ها قطعاً واقع خواهند شد؛ مثلاً وقتی می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...»<sup>۱</sup>: اموال و اولاد شما وسیله امتحان هستند، این‌ها را خدا وسیله امتحان قرار داده است و برای همه هم وسیله امتحان می‌باشند.

موارد دیگری هم وجود دارد که امتحان خاص است. این موارد نیز چنین هستند که وقتی خدا آن‌ها را وسیله امتحان برای کسی قرار می‌دهد، دیگر نمی‌توان آن‌ها را تغییر داد و خواه‌ناخواه، واقع خواهند شد؛ مثل امتحاناتی که برای حضرت ابراهیم - علی نبینا و آله و علیه السلام - اتفاق افتاد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...»<sup>۲</sup>.

در این موارد، امتحان کننده و فاعلِ فتنه، خداست. حتی گاهی قرآن امور کوچکی را به عنوان فتنه معرفی می‌کند که انسان تعجب می‌کند. در سوره مدثر می‌فرماید: «عَلَيْهَا تَسْعَةُ عَشْرَ»<sup>۳</sup>: موکلین دوزخ نوزده نفرند؛ بعد می‌فرماید: «... وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً...»<sup>۴</sup>: اینکه ما می‌گوئیم: عدّه آن‌ها نوزده نفر است، خود این گفتن، برای شما امتحان است؛ چرا؟ چون در کتابهای سابق هم این مطلب آمده بود، و بیان آن موجب می‌شود تا مؤمنین یقین پیدا کنند که این مطلب صحیحی است و بر ایمان‌شان افزوده شود، و بگویند: خدا فرموده، پس درست است: «... لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَ يَزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا...»<sup>۵</sup>. اما آن‌ها که ریگی به کفش دارند می‌گویند: عدد نوزده چه خصوصیتی دارد؟ چرا کمتر یا بیشتر نشد؟ این‌ها امتحاناتی است که خداوند حتی در این امور جزئی، پیش می‌آورد. ما باید حواس مان جمع باشد که همه امور این عالم برای ما امتحان است، و وظیفه ما در مقابل این موارد آن است که سعی کنیم امتحان درستی پس دهیم.

### حکمت تذکر امتحانات الهی

علت اینکه خداوند متعال این موارد را ذکر می‌کند و می‌فرماید: ما انواع و اقسام امتحانات را برای شما پیش می‌آوریم، چیست؟ این تذکر یک حکمت کلی دارد و خیلی هم روشن است. وقتی معلّم اعلام می‌کند که فلان روز امتحان است، معنایش این است که به دانش آموزان و دانشجویان هشدار می‌دهد که درسهایتان را خوب بخوانید، کسب آمادگی کنید، غفلت نکنید و روز امتحان را فراموش نکنید تا در امتحان قبول شوید. درس بخوانید تا بتوانید درست جواب دهید. برای پاسخ دادن، خودتان را آماده کنید.

خداوند به خاطر لطف بی‌نهایتش، این امتحان‌ها را قرار داده، تا وسیله تکامل انسان باشد. اگر امتحان نبود، خوب و بد از هم شناخته نمی‌شد و کسی استحقاق پاداشی پیدا نمی‌کرد. خود این امتحان کردن، لطف خداست؛ و اعلام اینکه امتحان می‌کنیم، لطف دیگری است، و اشاره به موارد آن و گفتن این که با چه اموری شما را امتحان می‌کنیم، لطف سومی است. البته اگر عین سؤال را بگویند، به این صورت که فردا فلان ساعت، با فلان کار شما را آزمایش می‌کنیم، در این صورت، امتحان، امتحان جدّی‌ای نخواهد شد. امتحان باید مقداری مجهول و مبهم باشد تا حقیقتاً امتحان باشد. لذا به طور کلی می‌گویند: شما امتحاناتی در پیش خواهید داشت و این امتحانات از فلان قبیل خواهد بود؛ مثلاً در مال، در مقام، در فرزند و همسر و ... خواهد بود. پس فایده بیان آن دسته از امتحانات الهی که به یک تعبیر، مستقیماً از طرف خدا انجام می‌گیرد، این است که ما برای پاسخ دادن به امتحان، آمادگی داشته باشیم تا مردود نشویم.

نمونه این هشدارها در سوره اعراف آمده است که می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...»<sup>۶</sup>: مبادا شیطان شما را فریب دهد و مورد فتنه قرار دهد، آن چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون کرد. در این آیه شریفه فتنه به شیطان نسبت داده شده، چون وسیله امتحان در این جا شیطان است. آنچه باعث خروج

آدم و حوّا از بهشت شد، وسوسه شیطان بود. قرآن کریم می‌فرماید: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّا يَبُلَى»<sup>۷</sup>: گفت: می‌خواهم شما به یک زندگی ابدی و یک سلطنتی که کهنه شدنی نیست، برسید، و قسم خورد که من خیر شما را می‌خواهم: «و قَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ»<sup>۸</sup>. به این وسیله آدم و حوّا را فریب داد. حال حقیقت این داستان چه بود؟ در چه عالمی اتفاق افتاد؟ شیطان چگونه توانست آن‌ها را فریب دهد؟ آیا تکلیف بود یا خیر؟ این‌ها مباحثی است که بزرگان مطرح کرده‌اند و علاقه‌مندان می‌توانند مطالعه و استفاده کنند. آنچه که مورد احتیاج ماست این است که بالأخره شیطان انسان را فریب می‌دهد. در این جا خدا هشدار می‌دهد که شیطان پدر و مادران را فریب داد، مراقب باشید که شما را فریب ندهد. پس ذکر این امتحانات، هشدار است برای اینکه ما آمادگی پیدا کنیم.

دامنه فتنه و امتحان این همه گسترده است و شامل موارد مختلفی می‌شود. خدای متعال بر ما منت می‌گذارد که به ما می‌گوید: مراقب باشید! این دنیائی که شما در آن یک عمر زندگی می‌کنید، که نسبت به عمر آخرت از یک چشم بر هم زدن هم کمتر است، دار امتحان است.

خداوند این هشدار را به صورت‌های مختلف بیان می‌کند. می‌گوید: فقرتان، ثروتان، بعثت انبیاء، رفتن انبیاء، همه امتحان است. رفتن انبیاء از این جهت امتحان است که معلوم شود، بعد از رفتن ایشان، ایمان‌تان را حفظ می‌کنید، یا به کفر و جاهلیت بر می‌گردید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ...»<sup>۹</sup>.

به هر حال حقیقت این عالم، مجموعه‌ای از امتحانات برای انسان است، و این امتحاناتی که خداوند متصدی آن‌ها است و او آن‌ها را انجام می‌دهد، قطعاً واقع خواهد شد. وظیفه ما این است که خودمان را برای جواب دادن به این امتحانات آماده کنیم.

### فتنه‌های بشری

اما یک دسته دیگر از فتنه‌هاست که به دست آدمی زاد به وجود می‌آید؛ یعنی خداوند این‌ها را مستقیماً ایجاد نمی‌کند، بلکه فتنه‌هایی است که بشر ایجاد می‌کند. این دسته از فتنه‌ها عمدتاً فتنه‌های اجتماعی است. البته در این جا نیز نهایتاً یک امتحان الهی خواهد بود؛ چرا که به هر حال ما نسبت به این‌ها یک وظیفه‌ای داریم و باید به وظیفه عمل کنیم. اما در اینگونه فتنه‌ها، ما می‌توانیم سعی کنیم که وارد فتنه نشویم و فتنه ما را فرانگیرد و ناخواسته به فتنه کشانده نشویم. مخصوصاً اینکه این فتنه‌ها خیلی پیچیده‌تر و عواقب آنها خیلی سخت‌تر است. سرانجام این فتنه‌ها به جاهائی می‌رسد که تشخیص حقّ و باطل در آن مشکل است. در اینگونه فتنه‌هاست که از اوّل هشدار می‌دهند که چنین اموری در کار است، مراقب باشید که شما عامل فتنه نشوید. شیاطین می‌خواهند شما را به کارهائی وادار کنند، که نتایج آن برایتان روشن نیست. وظیفه ما در این فتنه‌ها، این است که سعی کنیم حتّی المقدور در ایجاد این گونه فتنه‌ها درگیر نشویم.

### حکمت تذکر فتنه‌های بشری

ذکر این مطالب علاوه بر این که هشدار است تا انسان را برای امتحان آماده کند، همچنین هشدار است برای پیشگیری در وقوع فتنه و گمراه شدن به وسیله فتنه. اینجاست که هم در قرآن کریم و هم مفصلاً در فرمایشات امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم السّلام اشاراتی شده است. اما آنچه در نهج البلاغه آمده، مجموعه‌ای است که بنده به این وسعت در جای دیگر ندیده‌ام. حضرت علی علیه السّلام مفصلاً و به صورت‌های مختلف، برای مردم بیان می‌کنند که فتنه‌هایی به دست خود آدمی زاداها به وجود می‌آید و در چنین حالی ممکن است شما خودتان، ناخودآگاه عامل فتنه شوید؛ یعنی ابزاری در دست شیطان شوید، به طوری که خودتان نمی‌فهمید چه می‌کنید. دستی از پشت پرده شما را وسیله فتنه قرار می‌دهد و نهایتاً هم خودتان گمراه می‌شوید و هم دیگران را گمراه می‌کنید و به جهنّم می‌کشانید. اینجا باید بیشتر حواس انسان جمع باشد.

### نمونه‌های فتنه بشری در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فتنه‌ها را، از قبل از ظهور پیامبر اسلام نقل می‌فرماید: «... وَالنَّاسُ فِي فِتْنٍ أَنْجَلَدِمَ فِيهَا حَبْلُ الدِّينِ وَ تَزَعَزَعَتْ سَوَارِي الْيَقِينِ ...»<sup>۱۰</sup>: آن وقتی که خداوند پیامبر را مبعوث فرمود، مردم در گیر فتنه عجیبی بودند که باعث شده بود، رشته‌های دین از هم گسسته شود و پایه‌های یقین منهدم شود. امکان نداشت به راحتی راه صحیح را یافت و به حق، یقین پیدا کرد. وقتی رشته‌های دین از هم گسسته شود، مردم گمراه، مشرک و بی دین می‌شوند. وقتی زمینه‌هایی برای یقین وجود ندارد، حداقل این است که به شک می‌افتند. شبهه‌ها و شکوک، اطراف‌شان را می‌گیرد و نمی‌دانند چگونه از این شبهه‌ها خارج شوند.

همچنین حضرت به موارد زیادی از اینگونه فتنه‌ها که مربوط به زمان خودشان است، اشاره و عامل آن‌ها را شیطان معرفی می‌کند. می‌فرماید: شیطان پیاده‌نظام و سواره‌نظام‌هایی دارد. فریاد کشیده و این‌ها را فراخوانده و علیه شما صف‌آرایی کرده است. این بیان یک تعبیر ادبی است؛ اما هر مجاز یا استعاره‌ای، مبتنی بر یک حقایقی است. در وراء این تشبیه‌ها و استعاره‌ها باید یک حقیقتی باشد که این تشبیه بر آن صادق باشد. معلوم می‌شود که شیطان در میان انسان‌ها، هم پیاده‌نظام دارد و هم سواره‌نظام. اگر بخواهیم مطابق فرهنگ روز صحبت کنیم باید بگوئیم: هم سخت‌افزار و هم نرم‌افزار دارد. هم جنگ نظامی می‌کند و هم جنگ نرم. هر دو راه را دارد. هم فتنه‌های نظامی برپا می‌کند، یعنی کسانی را به جان هم می‌اندازد که علیه یکدیگر اسلحه بکشند، و هم فتنه‌های نرم ایجاد می‌کند، یعنی انقلاب‌های نرم را هدایت می‌کند. در آن زمان هنوز چند سالی بیشتر از وفات پیغمبر اکرم (ص) نگذشته بود، که این فتنه‌ها به دست شیطان و به رهبری وی ریشه گرفت. امیرالمؤمنین به صورت‌های مختلفی، هم هشدار می‌دهد، هم گله می‌کند و از دست مردم می‌نالند، و هم نسبت به عاقبت آن نگران است که به کجا خواهد انجامید. می‌فرماید: «أَلَا وَ إِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حَزْبَهُ وَ اسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَ رَجَلَهُ...»<sup>۱۱</sup>: (خیل یعنی سواره‌نظام و رجل یعنی پیاده‌نظام) شیطان فراخوان کرده و همه اتباعش و کسانی که زیردستش هستند، چه به صورت افراد نظامی و دارای سلاح و چه کسانی که با وسوسه و افکار و شبهات و ... مردم را منحرف می‌کنند، را فراخوانده است. این‌ها در مقابل شما صف‌آرایی کرده‌اند.

### بصیرت در مصاف فتنه

حضرت در ادامه می‌فرماید: «وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَى نَفْسِي وَ لَا لُبْسَ عَلَيَّ...»: من بصیرت خودم را با خود دارم. نه خودم عمداً کار را بر خودم مشتبه کردم - یعنی نفسم مرا فریب دهد و عمداً اشتباه کنم و چیزی که می‌دانم باطل است، آن را حق جلوه دهم - و نه کسی توانسته امر را بر من مشتبه کند. من با بصیرتم می‌بینم که چه می‌کنم و می‌دانم چه کار باید بکنم. برای امیرالمؤمنین - علیه السلام - قبولاندن این حقایق به مردم بسیار سخت بود. برای ایشان سخت بود به مردم بفهماند که من اگر شمشیر می‌کشم و هزاران نفر نمازخوان را می‌کشم، این تکلیف من است و باید این کار را انجام دهم.

در طول چند سال حکومت علی - علیه السلام - ببینید چه جریان‌اتی پیش آمد. در جنگ صفین، در جنگ جمل و در جنگ نهروان، مهم‌ترین مشکل علی همین امر بود. در جنگ جمل آمدند و به او گفتند: ما می‌دانیم تو داماد پیغمبری و پیغمبر تو را دوست می‌داشت. تو آدم خوبی هستی و به اسلام خدمت کرده‌ای؛ اما در مقابل تو زبیر، طلحه و همسر پیغمبر هستند. از کجا معلوم که تو درست می‌گوئی؟ شاید امر بر تو مشتبه شده است! اینکه می‌فرماید: «وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي...»، این جمله خیلی معنا دارد؛ یعنی شما اهل بصیرت نیستید. من اشتباه نمی‌کنم. من می‌فهمم چه می‌کنم. بعد در جنگ صفین قرآن‌ها را سر نیزه کردند و نهایتاً پیشنهاد حکمیت داده شد. باز همین‌هایی که از شاگردانش بودند و پای منبرش می‌آمدند و سال‌ها با او در ارتباط بودند، شمشیر کشیدند و گفتند: یا حکمیت را می‌پذیری، یا تو را می‌کشیم. وقتی فریاد می‌زند: «وَ إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي...»، باید بفهمیم چه خون دلی می‌خورد که می‌گوید: من می‌فهمم چه کار باید بکنم؛ اما امر بر شما مشتبه شده است.

کار به جایی کشید که در جنگ نهروان اصحاب خود علی و همان‌هایی که در جنگ



صفین در رکاب او بودند بر روی او شمشیر کشیدند. تا آنجا که ایستاد و چهار هزار نفر از اصحاب خودش را که در جنگ صفین از یارانش بودند، را از دم شمشیر گذراند. بسیاری از مردم تعجب می کردند و می گفتند: این ها نماز خوان، روزه گیر و حافظ قرآن هستند و پینه ها بر پیشانی دارند. چطور علی جرأت می کند که این ها را بکشد؟

همان علی که برای گریه طفل یتیمی ناله می کرد، و برای اینکه خلخال از پای دختری ذمی کشیده بودند، گفت: اگر مسلمان از این ماجرا دقّ کند و بمیرد، جا دارد، شمشیر می کشد و چهار هزار نفر از مسلمانان نماز خوانی که تا دیروز به حمایت او شمشیر می زدند را می کشد. چنین کاری هم خیلی قدرت و هم خیلی بصیرت می خواهد؛ لذا فرمود: «... أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي ...» ۱۲:

من چشم فتنه را درآوردم که غیر از من کسی جرأت این کار را نمی کرد. فتنه اینگونه است. به جایی می رسد که گاهی نزدیک ترین مؤمنین و باهوش ترین افراد کم می آورند.

شخصی همچون علی و مؤید من عندالله باید باشد، که بداند در چنین موقعیتی چه باید کرد و چگونه باید چشم فتنه را درآورد. اگر این جریان ادامه پیدا کرده بود، معلوم نبود من و شما امروز چیزی از اسلام بدانیم. اگر خوارج حاکم شده بودند، و علی را زودتر از نوزدهم رمضان ضربه زده بودند، معلوم نبود چیزی از اسلام باقی بماند. با وجود چنین افرادی که می خواستند با ذهن و فکر خودشان و هر روز با یک فکری جامعه را اداره کنند، برای اسلام چه باقی می ماند؟ علی - علیه السلام - اینها را قلع و قمع کرد تا جریان سالم اسلام بر قرار شود. البته امتحان همیشه وجود دارد و کسانی در این امتحان ها مردود خواهند شد؛ اما اینان بزرگترین مانعی بودند که دیگران راحت فریبشان را می خوردند. اگر کافر یا منافقی مخالفت می کرد، مخالفت با او مشکل نبود، و همه فریبش را نمی خوردند. اما این حافظان قرآن، با آن پینه های پیشانی، با آن

شب زنده داری ها، با آن مناجات ها و عبادت ها، مردم را فریب می دادند. خیلی از آنها هم نمی فهمیدند. البته ما نباید درباره باطن آنها قضاوت کنیم. قضاوت دست خداست و در روز قیامت به حساب همه خواهد رسید؛ اما علی الظاهر خیلی از این ها هم از سران شان که یک عده شیاطین بودند، فریب خورده بودند و به این دام جهالت افتاده بودند.

أَعَاذَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

- 
۱. التغابن / ۱۵.
  ۲. البقره / ۱۲۴.
  ۳. المدثر / ۳۰.
  ۴. المدثر / ۳۱.
  ۵. همان.
  ۶. الاعراف / ۲۷.
  ۷. طه / ۱۲۰.
  ۸. الاعراف / ۲۱.
  ۹. آل عمران / ۱۴۴.
  ۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲.
  ۱۱. همان، خطبه ۱۰.
  ۱۲. همان، خطبه ۹۳.

## فصل هشتم:

### نقش شیطان در فتنه‌های بشری

## توحید افعالی در فتنه‌ها

گاهی به امتحان، فتنه و الفاظی مشابه آن، گفته می‌شود. اما آن‌طور که از بررسی‌های لغت‌شناسانه برمی‌آید، در اصل ریشه فتنه، به یک معنا، معنای سختی، آشفتگی، گرفتاری و امثال این‌ها نهفته است؛ ولی ویژگی‌هایی که در واژه فتنه ملحوظ است و غالباً به ذهن متبادر می‌شود، در امتحان، اختبار و ابتلا، این اندازه ملحوظ نیست. این‌طور الفاظ که کمابیش با هم مشابهت‌هایی دارند، و در مقام استعمال برخی از آنها امتیازاتی دارند، را معمولاً با مسامحه، مترادف می‌گویند.

به هر حال خدای متعال اموری را برای انسان پیش می‌آورد که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد و مجبور باشد یکی را انتخاب کند. این امور گاهی مستقیماً به خدا نسبت داده می‌شود، و گفته می‌شود: خدا این امور را وسیله امتحان قرار داده است، یا خدا خودش می‌گوید: ما این‌ها را فتنه قرار دادیم. مثلاً در مورد ناقه ثمود، خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً...»<sup>۱</sup>. وقتی آن‌ها درخواست کردند که ناقه از کوه بیرون بیاید، خدای متعال فرمود: ما این کار را انجام می‌دهیم و این ناقه را بیرون می‌آوریم؛ ولی این یک فتنه است؛ یعنی وسیله آزمایشی است، که آیا ایمان می‌آورید یا لجاج‌بازی می‌کنید و عناد می‌ورزید. به هر حال در برخی موارد به‌طور صریح، خداوند می‌فرماید: این کار ماست و من این‌ها را فتنه قرار دادم.

در بعضی موارد هم فتنه به شیطان نسبت داده می‌شود. مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...»<sup>۲</sup>: مبادا شیطان شما را مورد فتنه قرار دهد. در اینجا فتنه‌کننده، شیطان است. در بعضی موارد، فتنه به انسان‌ها نسبت داده شده است. در سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ...»<sup>۳</sup>: بعضی از مردم وقتی مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند، این سختی‌هایی که از ناحیه مردم متوجه آن‌ها می‌شود را، مثل عذاب

الهی تلقی می‌کنند؛ یعنی خیلی برایشان ناگوار است و در مقابل این‌ها به زانو در می‌آیند. حاصل اینکه سه گونه نسبت وجود دارد: ۱. فتنه‌ای که به خدا نسبت داده می‌شود؛ ۲. فتنه‌ای که به شیطان نسبت داده می‌شود؛ ۳. فتنه‌ای که به مردم نسبت داده می‌شود. آیا موارد این‌ها فرق می‌کند؟ یعنی آن‌جائی که به مردم نسبت داده شده است، دیگر به خدا یا به شیطان نسبت داده نمی‌شود، یا امر به گونه دیگری است؟

ما با این روش تربیتی قرآن آشنا هستیم، که خدای متعال در یک روش تعلیم و تربیت، سعی می‌کند همه حوادثی که در عالم اتفاق می‌افتد را، به خودش نسبت دهد. حتی بادی که می‌وزد، بارانی که می‌بارد، گیاهی که می‌روید، همه این‌ها را به خودش نسبت می‌دهد. می‌گوید: «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»<sup>۴</sup>. خدای متعال می‌گوید: ما ابرها را رانندیم، ما آب را نازل کردیم، ما گیاه را رویانندیم، ما شما را روزی دادیم و...؛ همه حوادث را به خود نسبت می‌دهد. اصطلاحاً، این روش تعلیم را توحید افعالی می‌گویند. خدا می‌خواهد از راه این تعلیمات، بندگان را متوجه این نکته کند که سررشته کارها به دست اوست؛ اگرچه هزاران واسطه وجود دارد، ولی شما نباید نسبت آن‌را به ایجاد‌کننده اصلی فراموش کنید؛ بلکه او را باید اصل کار بدانید. امور دیگر نقش واسطه و مجرا را دارند. حتی آن‌جائی که فاعل‌های با اراده در کار هستند، باز خداوند فعل را به خود نسبت می‌دهد. این یک روشی است که در قرآن کاملاً دیده می‌شود. البته این معنایش این نیست که وسائط نقشی ندارند؛ ولی توجه ما باید بیشتر به آن سبب‌ساز اصلی باشد.

## ادب در بندگی

البته روش تربیتی قرآن این است که معمولاً شرور را به خود انسان‌ها، یا به موجودات دیگر، یا به شیطان نسبت می‌دهد: «... زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...»<sup>۵</sup>. حضرت ایوب عرض کرد: «... مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ»<sup>۶</sup>: پروردگارا! این گرفتاری‌ها را شیطان برای من فراهم کرده‌است. معمولاً قرآن شرور را به خدا نسبت نمی‌دهد. قرآن یک نوع ادب را به بشر می‌آموزد که انسان بدی‌هایش را همیشه متوجه خودش کند. گاهی صریحاً می‌فرماید: «ما أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ...»<sup>۷</sup>: هر خیری از خداست و بدی‌ها از ناحیه خودت است. حضرت ابراهیم نیز در مقابل نمرود، وقتی می‌خواست خدا را معرفی کند، گفت: «وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»<sup>۸</sup>. بیماری را به خدا نسبت نداد؛ بلکه گفت: وقتی مریض شدم، خدا مرا شفا می‌دهد. این یک ادب است که انسان در مقام عبودیت بدی‌هایش را از خودش ببیند. چون در فتنه بیشتر توجه به مشکلات و گرفتاری‌ها و ابهام‌هاست، عموماً در موارد شرّ به کار می‌رود و این‌ها به غیر خدا نسبت داده می‌شود. البته گاهی در موارد خیر هم به کار می‌رود و لذا نسبت فتنه‌های خیر به خدا نفی نمی‌شود؛ ولی به هر حال با آن دید توحیدی همه این‌ها انتساب به خدای متعال دارد.

## نقش شیطان در فتنه‌های بشری

در مواردی که خدا فتنه را به انسان‌ها نسبت می‌دهد، باز نسبت این موارد به شیطان نفی نمی‌شود. مثل بسیاری از معصیت‌ها که از انسان سر می‌زند و در همه این موارد می‌گوئیم: شیطان آدم‌ها را فریب داد. قرآن هم می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...»<sup>۹</sup>. نکته جالب این است که، بیرون کردن آدم و حوا از بهشت را به شیطان نسبت می‌دهد، و می‌گوید: او بود که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، چون وسوسه او در این کار مؤثر بود. هر کس به هر اندازه که در فعل اثر دارد، می‌توان آن فعل را به او نسبت داد. معصیت هم از آن جهت که غالباً در اثر وسوسه‌های شیطان انجام می‌گیرد، می‌توان آن‌را به شیطان هم نسبت داد و گفت: شیطان ما را به این کار واداشت. چون وسوسه شیطان در پیدایش فعل مؤثر بوده، این نسبت هم صحیح است. اما معنایش این نیست که ما دیگر مقصّر نیستیم.

قرآن در رابطه با این که نقش ما و نقش شیطان در معصیت چه اندازه است، از قول شیطان می‌فرماید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي...»<sup>۱۰</sup>: من بر هیچ یک از شما تسلط نداشتم. کار من این بود که به شما وعده می‌دادم و بعد هم خلف وعده می‌کردم. می‌گفتم این کار را انجام بده، خیلی لذت دارد. وقتی انجام می‌دادید، می‌دیدید که چنین خبری هم نبود. بارها امتحان می‌کردید، باز هم فریب می‌خوردید. کار من همین بود؛ یعنی شیطان نمی‌تواند کسی را مجبور به معصیت کند، مگر کسی که خودش را در اختیار شیطان قرار دهد. کسی که زمام اختیارش را به دست شیطان دهد، شیطان سوارش می‌شود و هر جا بخواهد، او را می‌برد. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»<sup>۱۱</sup>: تسلط او بر کسانی است که او را به ولایت بر خودشان می‌پذیرند. ترجمه ساده آن یعنی طوق بندگی او را به گردن می‌اندازند. چنین کسانی

تسلیم شیطان می شوند، و شیطان هم بر آن‌ها مسلط می شود، و الاً ابتدائاً شیطان نمی تواند هیچ کسی را به زور وادار به گناه و انحراف کند. پس آن فتنه‌هایی که موجب گمراهی می شوند و آن امتحان‌هایی که موجب مردود شدن می شوند، همه به شیطان هم نسبت داده می شود. یعنی شیطان به انسان کمک می کند که راه بد را انتخاب کند و توجه به عواقب گناه نداشته باشد و عقل خودش را زیر پا بگذارد. در این جا چون شیطان هم کمک می کند، به او هم نسبت داده می شود.

اما مجموع این عالم، دستگاهی است که خدا بر پا کرده است. انسان را با فطرت الهی اش، با غرایزش و با عقلی که به او داده است و عواملی چون انبیاء که به طرف خیر دعوت می کنند و عواملی مانند شیاطین انسی و جنی که انسان را به طرف شرّ دعوت می کنند، همه این‌ها، دستگاهی است که خدا برقرار کرده است. پس همه این‌ها را در یک مرحله عالی تر و با نگاه توحیدی، می توان به خدا نسبت داد. خداست که انسان را می آزماید، و وسیله پیروزی در آزمایش، یا شکست در آزمایش را فراهم می کند. «... إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ...»<sup>۱۲</sup>. با این دید اضلال هم به خدا نسبت داده می شود؛ چون وسیله اضلال، شیطان بود و شیطان را خدا آفریده و قدرت گمراه کردن را به او داده است. پس این نسبت‌ها همه صحیح است و هیچ کدام دیگری را نفی نمی کند.

### فتنه‌های اجتماعی

آنچه که بیشتر در این چند جلسه مورد نظر است، فتنه‌های اجتماعی است که عامل مباشر آن انسان‌ها هستند. ولی معنای مباشر بودن انسان، این نیست که شیطان مقصّر نیست؛ زیرا در هر گناه و رفتار غلطی شیطان نقشی دارد، نقش تقویت کننده، گمراه کننده و تزیین کننده. نقش اصلی شیطان این است که گناه را در نظر انسان خیلی لذت بخش جلوه می دهد. بسیار بیشتر از آنچه واقعیت دارد: «... زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ...»<sup>۱۳</sup>.

پس عوامل مختلفی در فتنه‌های بشری نقش دارند؛ اما آن نقش اصلی که موجب می شود شخص مورد مؤاخذه قرار گیرد و باید جوابش را بدهد، آن نقشی است که خود انسان‌ها دارند. این گونه نیست که چون شیطان در اغوا نقش داشته است، در قیامت برای ما عذری شود و مسؤولیت از دوش ما برداشته شود.

از آنجا که هر حادثه‌ای که اتفاق می افتد، انسان‌های دیگر نسبت به آن تکلیفی دارند، در فتنه‌های انسانی هم - که نهایتاً به امتحان خدا بر می گردد - اولاً باید مواظب باشیم که در فتنه واقع نشویم؛ یعنی گمراه نشویم و خودمان عامل فتنه نباشیم. ثانیاً بعد از وقوع فتنه، سعی کنیم که آن‌را خاموش کنیم و آن‌هایی را که گمراه شده‌اند، نجات دهیم. معنای امتحان بودن این حوادث، همین است که در مقابل آن‌ها یک وظیفه‌ای داریم.

### انواع فتنه‌های بشری

این حوادث انسانی که به یک معنا مصداق فتنه الهی و به یک معنا فتنه شیطانی است، به دو صورت انجام می‌گیرد:

۱) وسیله امتحان در بعضی از این موارد، مستقیماً امری دینی نیست؛ یعنی گاهی آنچه که منشأ فتنه می‌شود، یک امر دنیوی است؛ مثل اکثر اختلافاتی که بین گروه‌هایی از انسان‌ها بر سر اموال، ریاست، مسائل جنسی و امثال این‌ها اتفاق می‌افتد. این نوع فتنه سه محور عمده دارد: ۱. مال، ۲. مقام، و ۳. شهوت. وقتی بسیاری از گرفتاری‌ها، جنگ‌ها، کشت و کشتارها که در طول تاریخ واقع شده‌است را ریشه‌یابی می‌کنیم، می‌بینیم منشأ آن‌ها همین امور است. یا می‌خواهند اموال دیگران را تصرف کنند، یا می‌خواهند بر دیگران سیادت و آقایی داشته باشند، و یا مسائل جنسی است. جامع این سه محور، حَبّ دنیا است. البته جهت امتحان الهی بودنش، این است که خدا به وسیله مال یا مقام یا مسائل جنسی - از آن جهت که امر و نهی الهی به آن تعلق می‌گیرد، و نتیجه‌اش موجب ثواب و عقاب اخروی می‌شود - فرد را امتحان می‌کند؛ به این نحو که وقتی این درگیری‌ها پیش می‌آید، آیا مرتکب حلال می‌شوند یا حرام؟ پس موضوع امتحان ابتدائاً مسائل دنیائی است. یعنی دعوا بر سر این است که یکی می‌گوید: این مال من است، من باید داشته باشم و دیگری می‌گوید: من باید داشته باشم. صحبت بر سر حلال و حرام بودن نیست؛ صحبت بر سر این است که یکی می‌گوید: من باید رئیس باشم و دیگران باید از من اطاعت کنند، و دیگری می‌گوید: من باید رئیس باشم. البته این یک طیف وسیعی از مراتب دنیاپرستی را شامل می‌شود. مراتب ساده آن از اجتماعات کوچک مثل یک خانواده یا یک روستا شروع می‌شود تا می‌رسد به آنجا که بگوید: «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى»<sup>۱۴</sup>.

۲) یک بخشی از این امتحانات، یا فتنه‌های اجتماعی و انسانی اموری است که مستقیماً مربوط به دین است. یعنی آنچه ابزار و موضوع فتنه و درگیری می‌شود، خود مسئله دین است.

مثلاً در درون یک دین، طرفداران دو مذهب بر سر این که مذهب من حقّ است یا مذهب تو، با هم درگیر می‌شوند. اینجا صحبت این نیست که چه کسی رئیس باشد. البته شیطان در مراحل بعد، همه این‌ها را مخلوط می‌کند؛ ولی آغاز کلام از اینجا است که آیا این مذهب حقّ است یا آن مذهب؟ این هم یک نوع فتنه است. فتنه‌ای که مستقیماً مربوط به دین باشد، بسیار مهلک و خطرناک است و هیچ کس از درگیری در این فتنه و کمک کردن به این فتنه معذور نیست. فتنه در دین، فتنه‌ای است که موجب شود، دین

کسی از او سلب شود. این فتنه‌ای است که از کشتن بدتر است. کسی را بکشند، برای او بهتر از این است که دین او را از دستش بگیرند و او را گمراه کنند؛ زیرا با کشتن او، نهایتاً چند روز زندگی دنیا را از او گرفته‌اند، و چه بسا بعد از این دنیا به بهشت رود و آمرزیده شود. اما وقتی دین او را می‌گیرند، مستقیماً با سعادت و شقاوت او سر و کار دارد. قرآن کریم در یک جا می‌فرماید: «... الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ...»<sup>۱۵</sup> ، و در یک جا می‌فرماید: «... الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ ...»<sup>۱۶</sup> ، و در جای دیگر می‌فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ ...»<sup>۱۷</sup>.

این مهم‌ترین نوع فتنه است که مستقیماً با سعادت و شقاوت انسان سر و کار دارد، و هیچ کس هم در آن معذور نیست. یعنی پایه‌های دین حقّ، آن قدر روشن است که اگر کسی ضروریات دین را انکار کند از او پذیرفته نمی‌شود؛ مگر این که در شرایطی باشد که واقعاً قاصر باشد و عقلش نرسد و به گوشش نخورده باشد. یا در یک شرایطی واقع شده باشد که اصلاً احتمال خلاف مذهب خودش را ندهد. اما برای کسی که در اجتماع متمذنی زندگی می‌کند، افتادن در دام فتنه دین، مساوی با شرک و کفر است. در بسیاری از روایات، فتنه‌ای که در قرآن آمده است را، به شرک یا به کفر تفسیر کرده‌اند. این تفسیر مربوط به فتنه‌ای است که هیچ کس از آن معذور نیست و این خطرناک‌ترین فتنه‌ها است؛ یعنی فتنه‌ای که در آن عده‌ای گمراه شوند و به راه حقّ نرسند. این همان هدفی است که شیطان دنبال می‌کند: «... لِأَعْوِيَّتَهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۱۸</sup>. نهایت آرزوی شیطان این است که هر چه بیشتر انسان‌ها گمراه شوند؛ اگر چه یک لحظه بیشتر باشد او به رقص در می‌آید و لذت‌ش در این است که انسانی را فریب دهد.

و صلی الله علی محمد و آله

۱۰. ابراهیم / ۲۲	۱. القمر / ۲۷
۱۱. النحل / ۱۰	۲. الاعراف / ۲۷
۱۲. الاعراف / ۱۵۵	۳. العنکبوت / ۱۰
۱۳. النمل / ۲۴	۴. الاعراف / ۵۷
۱۴. النازعات / ۲۴	۵. الانفال / ۴۸
۱۵. البقره / ۱۹۱	۶. ص / ۴۱
۱۶. البقره / ۲۱۷	۷. النساء / ۷۹
۱۷. الانفال / ۳۹	۸. الشعراء / ۸۰
۱۸. ص / ۸۲	۹. الاعراف / ۲۷

فصل هفتم:

**هدف فتنه‌های الهی**

### اقسام فتنه کنندگان

قرآن کریم گاهی فاعلیت فتنه را به خدای متعال، گاهی به شیطان و در بسیاری از آیات، به انسان‌ها نسبت داده است. حتی در یک مورد فتنه به خود شخص نسبت داده شده است؛ یعنی به کسانی گفته شما خودتان موجب فتنه برای خود شدید. در آیه ۱۳ و ۱۴ از سوره حدید می‌فرماید: در روز قیامت عده‌ای از ضعفاء الایمان و منافقین می‌بینند مؤمنین دارای نورانی هستند و به راحتی از صراط عبور می‌کنند؛ ولی خودشان در تاریکی به سر می‌برند و جلوی پای‌شان را نمی‌بینند و نمی‌دانند کجا بروند. می‌بینند بسیاری از این مؤمنین از دوستان یا همسایگان‌شان بوده‌اند. در حالی که آن‌ها را صدا می‌زنند، می‌گویند: «... انظُرُوا نَفْتِيسَ مِنْ نُورِكُمْ...»: نگاهی به ما کنید تا نور شما به ما هم بتابد و ما از نور شما استفاده کنیم. در جوابشان گفته می‌شود: «... ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا...»: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید! بعد از توصیف این ماجرا می‌فرماید: این‌ها سؤال می‌کنند: مگر ما در دنیا با شما نبودیم؟ مؤمنین جواب می‌دهند: بله شما در ظاهر همراه ما بودید، «... وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ». مقصود ما عبارت «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ» است، که فتنه را به خود این‌ها نسبت می‌دهد و می‌گوید: شما خود موجب فتنه خودتان شدید.

به هر حال در قرآن کریم، موردی که فتنه به عنوان یک امر اتّفاقی یا امری که فاعل جبری یا طبیعی داشته باشد، سراغ نداریم.

### اهداف فتنه کنندگان

هر فاعل ارادی، از افعال ارادی‌اش هدفی را دنبال می‌کند. حال که فاعل فتنه (خدا یا شیطان یا انسان)، فاعلی ارادی است، این سؤال مطرح می‌شود که این فاعل‌های ارادی چرا فتنه می‌کنند؟ چرا خدا در عالم فتنه ایجاد می‌کند؟ چرا اجازه می‌دهد که شیطان فتنه‌گری کند؟ چرا به انسان‌هایی که از شیاطین انس و اعوان ابلیس هستند، اجازه ایجاد فتنه می‌دهد؟

#### ۱. هدف فتنه‌های الهی:

در ضمن بحث‌های گذشته به جواب این سؤالات اشاره کردیم، که هدف از این امور، فراهم شدن زمینه برای آزمایش انسان است. از آن‌جا که انسان موجودی است که با اختیار، کار خویش را انجام می‌دهد، برای فراهم شدن زمینه انتخاب، باید دو عامل جاذبه، در دو طرف مختلف وجود داشته باشد، و یکی به یک طرف و دیگری به طرف دیگر جذب کند. در این‌جا انسان در نقطه صفر ایستاده است و باید با اراده خود یک طرف را انتخاب کند. تا زمانی که حداقل دو عامل از دو طرف نباشد، زمینه انتخاب آزاد فراهم نمی‌شود. پس باید از یک طرف عقل انسان، راهنمایی‌های انبیاء، و کمک‌های فرشتگان باشد - چون فرشتگان دائماً برای مؤمنین دعا می‌کنند، و قرآن در اوصاف حاملین عرش می‌فرماید: «... يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ»<sup>۱</sup>: فرشتگان دائماً برای مؤمنین دعا و طلب رحمت می‌کنند - و در مقابل این عوامل، باید عواملی هم از طرف مقابل باشد، تا تعادل حاصل، و زمینه انتخاب فراهم شود. بنابراین، امتحان یعنی فراهم کردن زمینه‌هایی که انسان سر دو راهی واقع شود و یکی را انتخاب کند. این چنین نیست که فقط یک راه روشن وجود داشته باشد که مسیر را خود به خود مشخص کند؛ بلکه باید تأمل کرد و انتخاب کرد. گاهی هم انسان گنج می‌شود و نمی‌داند چه تصمیمی بگیرد؛ این فتنه است.

پس جواب این‌ها که چرا خدا ایجاد فتنه می‌کند، و یا به دیگران اجازه ایجاد فتنه می‌دهد، این است که این کار به خاطر امتحان انسان‌ها است. همیشه خدا این فتنه‌ها را داشته، تا آخر هم خواهد داشت.



## ۲. هدف فتنه های شیطان :

اما صرف نظر از این تدبیر عام الهی که سنت حاکم بر آفرینش انسان و زندگی او در این دنیا است، این سؤال مطرح می شود که شیطان چرا فتنه می کند؟ از نظر قرآن، شیطان یک موجود دارای شعور و مکلف است، که سالها خدا را عبادت کرد؛ اما وقتی به وسیله امر به سجده برای حضرت آدم امتحان شد، از فرمان خدا سرپیچی کرد و در این امتحان مردود شد. اکنون او عامل فتنه برای دیگران شده است و قسم خورد: «... لِأَعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۲</sup>. خدا هم به او مهلت داده که در این عالم، در مقابل عوامل هدایت (یعنی عقل، انبیاء و کمک های فرشتگان)، زمینه گمراهی دیگران را فراهم کند. همان طور که انبیاء، اوصیاء و یارانی داشتند، و تربیت شده های انبیاء در ادامه راه انبیاء به آنها کمک می کردند، شیطان هم انسان هایی را تربیت کرده که آنها را در راستای هدفش به کار می گیرد، و آنها شیاطین انس می شوند. قرآن می گوید: آنها هم شیطانند ولو انسانند. وقتی جزء دار و دسته ابلیس شدند، آنها هم شیطان می شوند و در صدد اغوای دیگران بر می آیند. اما چرا؟ خود شیطان علت این کارش روشن است. ابلیس به خاطر تکبری که نسبت به حضرت آدم داشت، گفت: اکنون که من به خاطر سجده نکردن به آدم، مطرود درگاه الهی شدم، انتقامش را از فرزندانش می گیرم و همه آنها را گمراه می کنم. علت فتنه گری ابلیس کینه ای است که نسبت به جنس انسان پیدا کرده است. این منطق قرآن است که روشن و واضح است.

## ۳. هدف انسان های فتنه گر

اما انگیزه انسان هایی که ایجاد فتنه می کنند، چیست؟ آنها که ذاتاً با انسان های دیگر دشمنی ندارند. ابلیس کینه همه انسان ها را در دل دارد و همه را اغوا می کند؛ اما چرا بعضی انسان ها، بعضی دیگر را اغوا می کنند و فتنه می انگیزند؟

۳-۱. شیاطین انسی

آدمیزادهای فتنه گر، دو دسته هستند. یک دسته کسانی هستند که طوق بندگی ابلیس را به گردن انداخته اند و مرکب ابلیس شده اند: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ»<sup>۳</sup>. از قرآن استفاده می شود که انسان هایی هستند که به اختیار خود، زمام

امرشان را به دست شیطان می دهند. شاید برای ما تعجب آور باشد که چه طور ممکن است، آدم زمام کارش را به دست شیطان بدهد.

گاهی عواملی باعث می شود که آدم خودش را در اختیار دیگری قرار دهد. نمونه های کوچکش (که زیاد اتفاق می افتد) در محبت های افراطی است. کسی آن چنان کر و کور می شود که خودش را در اختیار محبوبش قرار می دهد و می گوید: هر چه تو بگویی! هر کار، راه، و رفتاری که او می گوید خوب و صحیح است! چه لباسی خوب است؟ آن لباسی که او می پوشد! شیطان هم یک جاذبه هائی دارد. عده ای، اگر چه خود شیطان را نمی بینند، اما دست شیطان و ابزارهای در دست او (ابزار معاصی) را می بینند که جاذبه هائی دارد، و خود را در اختیار شیطان قرار می دهند.

نمونه دیگر آن، که همه می توانیم درست درک کنیم، افراد معتادند. افرادی که به دود، مواد مخدر، مسکرات، اینترنت - که اخیراً به مخدرها اضافه شده - یا بعضی از اعتیادهای دیگر، معتاد می شوند، نمونه کسانی هستند که به دست خود زمام کار خویش را به دست دیگری داده اند. برخی افراد می گویند: ما تا شب فیلمی را تماشا نکنیم، خوابمان نمی برد. اینها از مصادیق «الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» هستند؛ یعنی ولایت شیطان را پذیرفته اند و اختیارشان را به دست شیطان داده اند و هر کاری او می گوید، انجام می دهند. البته خود شیطان را نمی بینند: «... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ»<sup>۴</sup>: شما او را نمی بینید، اما او و همکارانش، شما را می بینند. کسانی که این گونه نوکر شیطان و ابزار دست او شده اند، گویا دیگر اختیاری از خودشان ندارند. کسانی که اعتیادهای سخت پیدا می کنند، گاهی حاضر می شوند همه کاری انجام دهند، همه چیزشان را در اختیار دیگری قرار دهند، تا مواد به دست بیاورند، همه چیز یعنی همه چیز! این گونه افراد به همین صورت هم عادت کرده اند که دیگران را اغوا کنند. چون نمونه های اعتیاد به مواد مخدر را زیاد دیده و شنیده ایم، راحت می پذیریم؛ اما اعتیاد به گمراه کردن دیگران را اگر چه دیده ایم، ولی درست درک نکرده ایم که این هم گونه ای اعتیاد است. عده ای طوری شده اند که طبیعت شیطانی پیدا کرده اند. دائماً می خواهند دیگران را اغوا کنند. اینها ملحق به ابلیس و به تعبیر قرآن شیاطین الانس هستند.

دسته دیگری هستند که به این حدّ نرسیده‌اند؛ یعنی از شیطان تبعیت می‌کنند، اما این طور نیست که چنین اعتیادی پیدا کرده باشند و کانه اختیار از آن‌ها سلب شده باشد. (کانه که می‌گوئیم از این جهت است که این امور هیچ کدام جبر مطلق نیست؛ بلکه اختیارها و اراده‌ها ضعیف می‌شوند، و الا اگر جبر شد، تکلیف هم نیست.) این دسته گاهی دیگران را به فتنه می‌اندازند و گاهی هم یک کارهای خوبی انجام می‌دهند. حتی گاهی به دیگران کمک می‌کنند و دست‌شان را می‌گیرند تا از یک خطری نجات‌شان دهند؛ ولی گاهی هم یک کارهای عجیب و غریبی می‌کنند. این‌ها چرا اینگونه عمل می‌کنند؟

این رفتار عوامل مختلف روانی دارد که احصاء آن مشکل است؛ ولی آنچه ما از قرآن استفاده می‌کنیم و از تجربه‌های عملی و مواردی که مورد تأیید روانشناسی است، به دست می‌آوریم، این است که مهم‌ترین - نه، تنها- عامل این رفتار حسد است.

### داستان‌های قرآن در رابطه با حسد

در قرآن چند داستان در رابطه با حسد آمده که خیلی عجیب است. جای دارد که سؤال شود اصلاً قرآن این داستان‌ها را برای چه نقل کرده‌است؟ می‌فرماید: «وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَاً ابْنٰی اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبٰنًا فَتَقَبَّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَاَلَمْ يَتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ لَاقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ»<sup>۵</sup>: داستان فرزندان آدم را برای مردم نقل کن. دو فرزند بلافضل حضرت آدم قربانی کردند. پیداست که در آن زمان که خود حضرت آدم پیغمبر بوده، یک مناسک عبادی از جمله قربانی هم داشته‌اند. این دو برادر، یعنی جناب هابیل و قابیل قربانی کردند، و قربانی یکی قبول شد و یکی نشد. آن یکی که قربانی‌اش قبول نشد به برادر دیگر گفت: تو را حتماً خواهم کشت؛ چرا قربانی تو قبول شد و از من قبول نشد؟ برادر دیگر گفت: تقصیر من نیست که قربانی تو قبول نشد؛ تو هم تقوا داشته باش تا خدا قربانی تو را قبول کند. ولی او از روی حسد، کینه برادر را در دل گرفت و بالأخره او را کشت. این اولین داستانی است که در قرآن از آدمی‌زاد نقل شده است و موضوع آن حسد است. یعنی آدمی‌زادها! بفهمید که امری در درون و در دل شما ممکن است به وجود بیاید که این همه فساد بر آن مترتب شود. گناهی به این روشنی که هیچ توجیه عقلی ندارد.

می‌دانیم که قرآن، کتاب رمان، قصه، یا تاریخ نیست؛ بلکه کتاب هدایت است. هدف قرآن از نقل این داستان‌ها این است که ما بفهمیم حسد چقدر می‌تواند خطرناک باشد. داستان بعد مربوط به زمان حضرت یعقوب و حضرت یوسف است. «اِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَاَخُوهُ اَحَبُّ اِلٰى اٰبِنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ اِنَّ اٰبَانَا لَفِي ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ»<sup>۶</sup>. یعقوب پیغمبر، فرزند اسحاق و نوه حضرت ابراهیم است. ایشان دوازده پسر دارد که همه پیغمبرزاده هستند. این‌ها دیدند که این برادر کوچک پیش پدر عزیزتر است. با هم نشستند و گفتند: پدر، یوسف و بردارش را بیشتر از ما دوست دارد؛ این درست نیست. پسرها برای پدری که خود پیغمبر است، تکلیف معین می‌کنند! می‌گویند: پدر ما به خاطر این که آن دو برادر کوچک‌تر را بیشتر دوست دارد، در گمراهی آشکاری است. اکنون چگونه پدر را از این گمراهی درآوریم؟ راه حل‌شان این بود که «اقْتُلُوا يُوسُفَ اَوْ اطْرَحُوْهُ اَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ اٰبِيكُمْ وَ تَكُوْنُوْا مِنْ بَعْدِهٖ قَوْمًا صٰلِحِيْنَ»<sup>۷</sup>: یوسف را بکشید تا یوسفی نباشد که

فراوی غبار..... صفحه ۶۵

پدر او را دوست داشته باشد. یکی دیگر از آن‌ها که یک مقدار انصاف داشت، گفت: او را به سرزمینی بفرستید که از پدر دور باشد و دست پدر به او نرسد؛ بعد آدم‌های خوبی باشیم. اکنون که می‌بینیم پدر یوسف را بیشتر دوست دارد، نمی‌توانیم آدم خوبی باشیم. یوسف را بکشیم تا آدم خوبی شویم؛ عجب راه خوبی!

چرا قرآن به این داستان اهمیت داده است؟ برای این که بدانیم ممکن است در درون ما هم چنین چیزی باشد، و بفهمیم چه خطری دارد. آدم برادر خود را، برادری که باید مایه افتخارش باشد، به خاطر این که یک مقدار از خودش بهتر است و پدر او را بیشتر دوست دارد، می‌کشد! و عامل آن حسد است.

داستان بعد به زمان پیغمبر اکرم اسلام (ص) و دستگاه نبوت و امامت مربوط می‌شود. قرآن می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...»<sup>۱</sup>. این آیه می‌تواند اشاره به این نکته باشد که بزرگ‌ترین عاملی که موجب به شهادت رساندن اهل بیت علیهم السلام شد، حسد بود.

بنابراین اگر بگویم بزرگ‌ترین عامل فساد در طول تاریخ انسان‌ها، حسد بوده‌است، حرف گزافی نگفته‌ایم.

پروردگارا به حق محمد و آل محمد، ما را از ریشه‌های فساد، از جهل، عصبیت، حسد و از سایر ریشه‌های کفر محفوظ بدار. دل‌های ما را به نور ایمان و معرفت روشن بفرما.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

## فصل هشتم:

# وسیله آزمایش ، دل بستن ندارد

۱. غافر / ۷

۲. الحجر / ۳۹

۳. النحل / ۱۰۰

۴. الاعراف / ۲۷

۵. المائدة / ۲۷

۶. یوسف / ۸

۷. یوسف / ۹

۸. النساء / ۵۴

## شبهاتی در رابطه با فتنه‌ها

### در این جا دو شبهه پیش می‌آید:

۱. وقتی خدا به وسیله شیطان کاری را انجام می‌دهد، یعنی شیطان از طرف خدا مأمور است که این کار را انجام دهد؛ پس باید از خدا طلبکار هم باشد، و می‌تواند بگوید: من برای نقشه شما، کار می‌کنم و نباید مؤاخذه شوم.
۲. اگر فتنه‌ای که انسان‌ها بر پا می‌کنند، یا فتنه‌ای که شیطان انجام می‌دهد، به خدا هم نسبت داده شود، این باعث می‌شود که بعضی شرور به خدا نسبت داده شود؛ درحالی که «... الْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ...»<sup>۱</sup>.

### پاسخ شبهه (۱): حاکمیت تدبیر عام الهی بر همه هستی

جواب را با یک مثال شروع می‌کنم. فرض کنید شما باید شخصی را ملاقات کنید تا به شما کمکی کند؛ ولی فکر می‌کنید که او در شهر دیگری زندگی می‌کند و باید سفر کنید تا او را ببینید. صبح از خانه بیرون می‌آیید که مثلاً با اتوبوس به دانشگاه، یا به دنبال کسب و کارتان بروید؛ یعنی با قصد و اراده خود برای انجام کاری از خانه بیرون آمده‌اید. اتفاقاً وقتی سوار اتوبوس می‌شوید، می‌بینید آن رفیقی که دنبالش بودید، پهلوی شما نشسته است. فکر می‌کردید باید رنج سفر را تحمل کنید یا چند روز معطل شوید تا او را ببینید؛ اما اتفاقاً او را می‌بینید. معمولاً این‌گونه جریان‌ها را می‌گوئیم: اتفاقاً پیش آمد؛ اما با دید توحیدی، نه هیچ کدام از این‌ها، اتفاقاً، و نه هیچ کدام جبری است. شما که از خانه بیرون آمدید با نیت و اراده خودتان آمدید و کسی شما را مجبور نکرد. آن رفیق شما هم مجبور نبود بیاید. او هم در فکر خودش کاری داشته، و به خاطر آن به این شهر آمده بود، و این دو قضیه با هم تلاقی پیدا کردند. آموزه دینی این است که همه این حوادث یک تدبیر فوقانی دارد. یعنی شما با اراده خودتان از خانه بیرون می‌آیید. او هم با اراده خودش از خانه بیرون می‌آید و اصلاً در ذهنش نیست که شما هم هستید، یا با او کاری دارید؛ ولی این‌جا یک تدبیر الهی، فوق تدبیر شما و او

وجود دارد که شما باید همدیگر را ملاقات کنید. هیچ جبری هم در کار نیست. شما کار خودتان را کردید، و او هم کار خودش را کرد؛ اما یک چیزی که خواسته شما و چه بسا خواسته او هم بوده، ولی به آن توجه نداشته است، عملی می‌شود و یک نتیجه سوّمی تحقق پیدا می‌کند. آموزه دینی قرآنی ما این است که یک نقشه فوقانی، همه انسان‌ها (با همه کثراتی که دارند) و عوامل دیگری که ما اصلاً از وجودشان خبر نداریم، مثل فرشتگان، جنیان، و تأثیر و تأثرات متقابلی که بین این‌ها و بین عوامل طبیعی است، را با هم تنظیم می‌کند. این که چه‌طور این هماهنگی صورت می‌گیرد، عقل ما نمی‌رسد. آن کسی می‌تواند چنین کاری کند که علم نامتناهی دارد. وقتی ما بخواهیم اموری را با هم تنظیم کنیم، باید خیلی فکر کنیم؛ اما او احتیاج به فکر ندارد. علم او نامتناهی، و محیط بر همه چیز است، و در یک کلمه، آن‌چه از آغاز خلقت تا پایان واقع می‌شود، برای خدا تقدّم و تأخّر ندارد، همه را می‌داند و اراده او بر همه حاکم است. فهم این مطلب خیلی زمان می‌برد؛ اما قرآن این‌گونه ترسیم می‌کند.

یکی از جاهایی که خوب می‌توان فهمید که چه‌گونه اراده انسان با اراده خدا گویا در هم می‌آمیزد و متحد می‌شود، داستان خضر در سوره کهف است. وقتی حضرت خضر می‌خواهد برای حضرت موسی توضیح دهد که چرا آن کشتی را غرق کرد، چرا آن جوان را کشت و چرا آن دیوار را تعمیر کرد، یک‌جا می‌گوید: «... فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا...»<sup>۲</sup>: من خواستم که آن کشتی را معیوب کنم؛ یک‌جا می‌گوید: «فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ...»<sup>۳</sup>: ما خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزندی پاک‌تر و بامحبت‌تر به آن دو بدهد، و یک‌جا می‌گوید: «... فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا...»<sup>۴</sup>: پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند. معنای این مطلب این نیست که یک‌جا اراده من است، یعنی اراده خدا نیست. یا آنجایی که اراده خداست، من هیچ کاره بودم؛ بلکه حضرت خضر آن کارها را انجام داد و می‌دانست که نتیجه چه می‌شود؛ اما این کارها را، هم به خضر می‌توان نسبت داد و هم به خدا.

### یکی شدن اراده اولیاء خدا، با اراده خدا

در این گونه موارد که هم اراده یک انسان صالح مؤثر است و هم اراده خدا و این دو با هم تطابق دارند، یک نکته معرفتی عمیقی وجود دارد. شاید بتوان گفت: این ولی خدا به حدی رسیده بود که اصلاً از خود اراده استقلالی نداشت و هیچ وقت از نزد خود چیزی نمی خواست. در روایات هم نظیر این نکته را داریم. مثل روایت قرب نافله که خداوند می فرماید: «... إِنَّهُ لَيَتَجَبَّبُ إِلَيَّ بِالْإِذْنِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَ رِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا...»<sup>۵</sup>:  
 ... بنده تدریجاً با نوافلی که برای رضای من انجام می دهد، به جایی می رسد که او را دوست می دارم. وقتی او را دوست داشته ام، هر چه از من بخواهد برایش انجام می دهم و می رسد به جایی که من می شوم دست او، چشم او، گوش او، من به جای او سخن می گویم و به جای او می شنوم و به جای او حرکت انجام می دهم. کسی که خودش را در مقام بندگی قرار می دهد و اراده اش را اختیاراتاً تابع خدا می کند، به جایی می رسد که خدا این لطف را در حقش می کند. شاید نکته داستان حضرت خضر این باشد که او اصلاً از خود اراده ای ندارد. او آن چنان تابع اراده خدا شده که خدا به جای او تصمیم می گیرد. خدا چنین رابطه هایی با بعضی از بندگان دارد. این در مورد اولیای خداست که اراده شان در واقع در اراده خدا فانی می شود و دیگر از خود خواستی ندارند.

### تفاوت جهت نسبت، در عوامل مختلف فتنه

ولی یک بینش کلی تری وجود دارد که حتی کارهایی که عاصیان، مذنبین و حتی عوامل طبیعی، انجام می دهند، به نوعی به خدا انتساب دارد؛ چرا که وجودشان و آثارشان همه در اختیار خداست. هر کس هر چه دارد خدا به او داده است. وجودش از خداست؛ اگر فکر یا قدرتی دارد از خداست، اگر نیرویی دارد، چه نیروی مادی، چه نیروی فکری و چه نیروی تدبیر، خدا به او داده است. پس به این معنا وقتی در قرآن، یک جا فتنه به خدا نسبت داده شده، یک جا به شیطان و یک جا به انسان، معنایش این نیست که آنجایی که فتنه به انسان نسبت داده شده، خدا هیچ کاره است. به یک معنا آن جا هم به خدا انتساب دارد؛ اما ویژگی های این انتساب ها فرق می کند. از آن جهت به خدا انتساب دارد، که مصداق آزمایش است. هر فتنه ای که به خدا نسبت داده شده از آن جهت به خدا نسبت داده می شود که خدا این کار را تدبیر کرده تا انسان ها آزمایش شوند. این حیثیت انتسابش به خدای متعال است و این فتنه فرقی نمی کند که خوشایند باشد یا ناخوشایند، مرض باشد یا سلامتی، غنا باشد یا فقر، همه این ها آزمایش الهی است.  
 وقتی به شیطان نسبت داده می شود از آن جهت است که وسوسه او در پیدایش این پدیده تأثیر دارد. چون کارهایی هم که به خدا نسبت داده می شود، وسائط و اسبابی دارد. ولی باز این منافات ندارد که در عین حال آزمایش الهی هم فوق این باشد. یعنی همین کاری را که شیطان وسوسه می کند، یکی از مصادیق آن شروری می شود که «... تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ...»<sup>۶</sup>. اما هدف شیطان، آن بغض و کینه ای است که از آدم در دل گرفته و می خواهد انتقامش را از فرزندان آدم بگیرد. او که انسان ها را اغوا می کند، با اختیار خود اغوا می کند و از این کار، هدف خود را دنبال می کند، زمینه گمراهی را برای دیگران فراهم می کند، وسوسه می کند، تزیین می کند و ... در این کارها هم مجبور نیست. خودش گفت: «...لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۷</sup>. ولی وجود شیطان در اصل عالم

خلقت، و این که بتواند وسوسه کند، تدبیر الهی است؛ چرا که تا وسوسه نباشد، امتحان، طرفین خیر و شر پیدا نمی کند. اگر راه یک طرفه بود، مثل راه ملائکه می شد و انسان امتیازی نداشت. پس فتنه، از آن جهتی که وسوسه شیطان در آن تأثیر دارد، کار شیطان است. ولی معنایش این نیست که در این جا امتحان نیست. امتحان در یک سطح بالاتر و یک تدبیر فراگیرتری است که این یک جزئی از آن نقشه آفرینش می شود. همین طور فتنه هایی که انسان ها بر پا می کنند و شروری که از ناحیه آن ها پیدا می شود، مربوط به خود آن هاست، و از آن جهت که این ها اختیارات از روی قصد سوء، برای ضرر زدن به دیگران و ایجاد آشوب و نابسامانی، این کارها را انجام می دهند، این ها به انسان ها نسبت داده می شود و مورد نکوهش قرار می گیرد. یعنی انسان هایی که مورد وسوسه شیطان قرار می گیرند و مشکلاتی می آفرینند، این ها هم مجبور نیستند. درست است که شیطان کمک می کند؛ اما شیطان نمی تواند کسی را مجبور کند: «إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ...»<sup>۸</sup>؛ او سلطنت و قدرت و اجباری بر بندگان ندارد؛ فقط «...يُؤَسِّسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ»<sup>۹</sup>. می گوید: خیلی خوب است. این کار را بکن، خیلی لذت دارد! تقویت می کند، ولی جبر نیست. کاری که انجام می دهد با انگیزه خودش که اغوای بندگان است، می باشد. نتیجه ای که حاصل می شود، فراهم شدن زمینه انتخاب و اختیار برای انسان ها است که هدف آفرینش الهی است.

### فتنه جویی انسان ها

اما انگیزه انسان ها که برای یکدیگر فتنه جویی می کنند، به یکی از دو امر برمی گردد: ۱. به دنبال نفع خودشان هستند و این جز با فتنه حاصل نمی شود؛ دیگران را در گرفتاری می اندازند تا خودشان نفع ببرند. آب را گل آلود می کنند تا خودشان ماهی بگیرند. آب را که گل آلود می کنند، عده ای از خوردن این آب مریض می شوند، اما او می خواهد ماهی خودش را بگیرد. به دیگران ضرر می زند، و اسباب زحمت برای آن ها فراهم می کند، تا به مقصد خودش برسد. مثال واضح این مورد، استعمارگران هستند که برای کشورهای دیگر نقشه می کشند، آن ها را به جان هم می اندازند، ایجاد اختلاف می کنند تا از منابع آنها استفاده کنند.

۲. به دنبال ضرر زدن به دیگری هستند؛ به واسطه کینه هایی که از دیگران دارند، می خواهند انتقام بگیرند. یک جایی شکستی خورده اند، از دست کسی ناراحتی هایی کشیده اند، حالا می خواهند انتقام بگیرند. برای انتقام، ایجاد فتنه می کنند. گاهی ارضاء خواسته هایشان، که به نحوی به همین نفع و ضررها بر می گردد، در میان است؛ مثل حسد بردن به دیگران. انسان وقتی نسبت به کسی حسد می برد، بی جهت می خواهد به طرف ضرر بزند. به فکر این که چه نفعی می برد، نیست. از این که او مریض شود، از بین برود، گرفتار شود، دلش خنک می شود. ضرر دیگران را می خواهد برای این که دلش تشفی پیدا کند.

همه بر می گردد به این که یا نفع خود را می خواهد یا ضرر دیگری را، یا یکی را بالا صاله و یکی را بالتبع می خواهد. این انگیزه انسان هاست؛ ولی هیچ کدام از این ها نه منافاتی با وسوسه شیطان دارد و نه با نسبت دادن فتنه به خدا. همه این کارهایی که انجام می گیرد، یک تدبیر عامی ورای آن ها وجود دارد که این کارها انجام بگیرد تا همه به وسیله همدیگر آزمایش شوند: «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً...»<sup>۱۰</sup>، «...لِيَبْلُغُوا بَعْضُكُمْ بَعْضًا...»<sup>۱۱</sup>؛ بعضی را به وسیله بعضی دیگر آزمایش می کنیم.

پس این که در آیات قرآن، فتنه، گاهی به خدا، گاهی به شیطان و گاهی به انسان نسبت داده شده است، معنایش این نیست که ما سه جور فتنه داریم. همان فتنه هایی که به دست شیطان اختیارات صورت می گیرد، از جهت آزمایش، انتساب به خدا دارد.

### پاسخ شبهه (۲): فراهم کردن زمینه کمال، خیر است

آن فتنه‌ای که به خدا نسبت داده می‌شود، چون آزمایش است، هدفش معلوم است: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيُبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»<sup>۱۲</sup>. خدا می‌خواهد انسان‌ها به عالی‌ترین کمالی که یک مخلوق ممکن است واجد شود، برسند. یعنی خدا یک رحمت‌هایی دارد که کسی نمی‌تواند درک کند، مگر این که با اختیار خود، تسلیم محض خدای متعال باشد. اگر این کار را کرد، اساساً قدرت درک آن رحمت را پیدا می‌کند و الا اصلاً نمی‌فهمد. لذت بردن از یک رحمت، فرع بر این است که انسان مزه‌اش را بفهمد. اگر شخص بزرگی در یک موقعیت خاص، یک هدیه‌ای به کسی بدهد یا یک احترام خاص برای کسی انجام دهد، اگر آن طرف معرفت داشته باشد، ممکن است از این افتخار آن قدر لذت ببرد که سرمست شود. مثلاً اگر کسی خدمت مقام معظم رهبری شرفیاب شود و ایشان در بین همه جمعیت او را صدا بزنند و بگویند: «آقای فلان، من با شما کاری داشتم، و دوست دارم شما را ببینم». شخص با معرفت با این یک جمله، در پوست خود نمی‌گنجد، اما یک بچه‌ای که همان جاست، نمی‌فهمد که این چه ویژگی‌ای دارد.

خدای متعال رحمت‌هایی دارد که تا انسان معرفت آن را پیدا نکند، نمی‌تواند آن را درک کند. این که فرموده: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۱۳</sup>، یعنی این راه را پیمایید، تا قدرت درک آن رحمت را پیدا کنید، و الا خدا بخیل نیست. آن رحمت را ملائکه هم درک نمی‌کنند. مخصوص انسان‌هایی است که از اولیای الهی باشند. اصلاً آدمیزاد خلق شده‌است برای این که لیاقت درک آن رحمت را پیدا کند. «... وَ لِدَلِيكَ خَلَقَهُمْ...»<sup>۱۴</sup>. برای رسیدن به این هدف به ناچار باید اختیار داشته باشد. لازمه اختیار هم گاهی این است که بعضی‌ها لغزش پیدا کنند. به اصطلاح اهل معقول، وجود عاصیان و منحرفین، مقصود بالعرض است. آن چه در خلقت مقصود بالذات است، خوبان هستند

و در بین مقصودهای بالذات، خوب‌ترین‌ها در درجه اول، قصد شده‌اند؛ پس این عالم خلقت با همه عظمتش، برای چهارده نور پاک خلق شده‌است. آن‌ها مقصود اصلی هستند. مثلاً کسی که قصد دارد یک معدن الماس استخراج کند، چقدر هزینه صرف می‌کند، چقدر تلاش می‌کند و چقدر اعماق زمین را می‌کاود. مقصود از همه این کارها، استخراج چند مثقال الماس است. آن ذغال سنگی هم که در کنارش به دست می‌آید، مفید است؛ اما مقصود اصلی الماس است. امور دیگر طفیلی هستند.

چون خدای متعال می‌خواهد انسان را به آن مرتبه‌ای برساند که هیچ مخلوق دیگری نمی‌تواند برسد، این بساط تشریح و ... را قرار داده‌است. حتی عزیزترین بندگانش باید در این راه، یعنی هدایت مردم، شهید شوند. البته آن کسی که فدا می‌شود، ضرر نمی‌کند؛ اما همین که از نعمت‌های مادی‌اش کم می‌شود، برای این است که دیگران هدایت شوند و آن‌ها هم بهره‌ای ببرند.

همه تشریحات الهی و امور تکوینی که زمینه اطاعت یا عصیان را فراهم می‌کند، آزمایش الهی است، و این خیر است. چه خیری از این بالاتر که این‌ها همه مقدمه است برای این که انسان‌ها را به آن عالی‌ترین خیر ممکن برای یک مخلوق، برساند؟ ولی لوازمی هم دارد. یک ریزش‌هایی هم دارد. نجار که در می‌سازد، خاک‌اره هم ریزش می‌کند. خاک‌اره هم بی‌فایده نیست. آنرا هم در بخاری می‌سوزانند؛ اما خیلی فرق است بین دری که قیمت فراوان دارد با خاک‌اره‌ای که برای سوخت از آن استفاده می‌شود. پس هدف الهی از فتنه یک هدف بسیار مقدس و عالی است. این همان هدف خلقت است که انسان‌ها آزمایش شوند؛ یعنی زمینه رشد برایشان فراهم شود. این شرور از آن جهت که موجب آزمایش‌اند و کسانی می‌توانند در اثر این آزمایش‌ها به مراتب خیلی عالی برسند، خیر هستند و این همان جهت امتحان است که به خدا نسبت دارد.

### وسيله آزمائش، دل بستن ندارد

خوشا بر احوال آن کسانی که بفهمند حقیقت این عالم، امتحان است و جای دل بستن نیست. آیا اگر یک ورقه امتحانی به انسان بدهند که خیلی شکیل باشد، کاغذش خوب باشد و قلم خوبی هم به آدم بدهند که سر امتحان خوب بنویسد، این خیلی خوشحالی دارد؟ دنیا اسباب امتحان است، یک امتحانی است که هفتاد، هشتاد سال طول می کشد. ولی ماهیتش امتحان است. اما نتیجه گیری از این امتحان و این که بعد از امتحان چه خواهد شد، یک عمر ابدی است. اگر قبول شدی بی نهایت رحمت، و اگر مردود شدی بی نهایت عذاب است: «اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ... وَ فِي الْأَخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ ...» ۱۵ . خوشی و ناخوشی های ابدی آن جاست. این جا همه وسایل آزمائش است. اما وظیفه ما در فتنه ها چیست، در جلسات آینده به آن می پردازیم.

والسلام علیکم ورحمة الله

## فصل نهم:

# وظیفه ما در فتنه ها

۱ . الکافی، ج ۳، ص ۳۱۰	۹ . الناس / ۵
۲ . الکهف / ۷۹	۱۰ . الفرقان / ۲۰
۳ . همان / ۸۱	۱۱ . محمد / ۴
۴ . همان / ۸۲	۱۲ . الملک / ۲
۵ . بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۲	۱۳ . الذاریات / ۵۶
۶ . الانبیاء / ۳۵	۱۴ . هود / ۱۱۹
۷ . الحجر / ۳۹	۱۵ . الحديد / ۲۰
۸ . النحل / ۹۹	



### مسئولیت در سلسله مراتب اسباب فتنه

ممکن است گفته شود: وقتی امری از سنت‌های الهی است و باید واقع شود، به عبارت دیگر، مورد تقدیر الهی است، نتیجه‌اش، نتیجه تقدیر خداست و باید پذیرفت و ما در مقابل آن دست بسته ایم. از افرادی که دیدی سطحی دارند، زیاد شنیده می‌شود که در مورد مشکلات پیش رو می‌گویند: «این امور از فتنه‌های آخرالزمان است و چاره‌ای از آن نیست و این‌ها در سخنان بزرگان پیش‌بینی شده است!» حتی وقتی به نحوه تربیت فرزندان شان و رفتار خانواده‌هایشان شکایتی مطرح می‌شود، می‌گویند: «آخرالزمان است دیگر، این‌ها مقتضای زمان است و باید پذیرفت!» این‌گونه افراد در واقع با این منطق، می‌خواهند خودشان را تبرئه کنند. نظیر این سؤال، شبهه‌ای است که در مورد فتنه‌های شیطان مطرح می‌شود. به این بیان که خدا خواسته انسان‌ها آزمایش شوند، شیطان را هم خلق کرده برای این که این نقش را ایفا کند؛ پس شیطان نباید مورد رجم و لعن قرار گیرد. البته نظیر این شبهه در سایر اسباب فتنه هم مطرح می‌شود؛ به این صورت که وقتی خدا خواسته این فتنه‌ها واقع شود: «... إِنَّ هِيَ إِلَّا فَتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ...»<sup>۱</sup>، دیگر نباید آن‌ها را مؤاخذه کرد؛ چرا که آن‌ها اسباب امتحان هستند!

همه این شبهات از مقایسه بین آزمایش‌های انسانی با آزمایش‌های الهی پیدا می‌شود. مثلاً وقتی در نظر می‌گیریم که مدیر یک دبیرستان کسی را برای طراحی سؤالات و برگزاری امتحان معین می‌کند، و او این کار را انجام می‌دهد، می‌گوئیم: باید ممنون او باشد؛ چرا که هم سؤالات را طرح کرده و هم امتحان را برگزار کرده است. چنین کسی در برابر اشتباه شرکت‌کنندگان، مسئولیتی ندارد. این‌گونه موارد را با آزمایشات الهی مقایسه می‌کنیم و می‌گوئیم: خدا ابلیس را خلق کرده برای این که مردم به وسیله او آزمایش شوند؛ در این صورت او عامل آزمایش است؛ پس چرا باید او را مذمت کنند و او را عامل گمراهی افراد بدانند؟ این‌ها سه شبهه شبیه به هم هستند.

### مسئولیت، تابع اختیار و قدرت

جواب این است که این دو آزمایش با هم متفاوت اند. تفاوت این دو در این است که افعالی که هم به خدا و هم به دیگران نسبت داده می‌شوند یعنی هم گفته می‌شود: «... فَتْنَتُكَ...»<sup>۲</sup>، هم گفته می‌شود: «... لَا يَفْتِنُكُمُ الشَّيْطَانُ...»<sup>۳</sup> و هم گفته می‌شود: «... لِيَبْلُؤُوا بَعْضُكُمْ بَعْضًا...»<sup>۴</sup> - به این جهت است که یک فعل ممکن است سه عامل داشته باشد: ۱. انسانی که موجب گمراهی شده است، ۲. شیطانی که آن انسان را وسوسه کرده است، ۳. خدایی که ابلیس را آفریده و زمینه‌سوسه را فراهم کرده است. هر سه فاعل اند. در جلسه قبل توضیح دادم که در این موارد این‌گونه نیست که فتنه را یا باید به خدا نسبت دهیم، یا به شیطان و یا به انسان. انسان فتنه‌گر در حوزه کاری خود، وظیفه دارد که کارش را درست انجام دهد، حرف درست بزند، دروغ نگوید، تزویر نداشته باشد، حقه‌بازی نکند. او تکالیفی دارد. اگر این تکالیف را درست انجام دهد، ثواب می‌برد و اگر این وظیفه را درست انجام ندهد، مردم را وسوسه کند، فریب دهد و فساد بر پا کند، مؤاخذه می‌شود. این نسبت‌ها در سطح خودش حقیقت دارد. این شخص با اراده خود این افعال را انجام داده است و مسئولیت آن افعال به عهده اوست. در یک نگاه عمیق تر این شخص در عین حالی که فاعل است، عامل دیگری برای برپایی این فساد به وی کمک کرده است؛ یعنی شیطان او را وسوسه کرده و او وسوسه شیطان را پذیرفته و به اغوای دیگران اقدام کرده است. چون با اختیار خودش وسوسه را پذیرفته، مسئولیت آن کار به عهده اوست. می‌توانست نپذیرد. شیطان او را مجبور نکرده بود. همچنین از آن جهت که وسوسه شیطان در انجام این عمل نقش داشته است، به همان اندازه به شیطان هم نسبت داده می‌شود. شیطان هم مجبور نیست که کسی را به هیجان بیاورد و در انجام فتنه یاری کند. خدا هم تشریحاً او را نهی کرده است؛ ولی او با اختیار خودش عصیان می‌کند و اقدام به اغواء بندگان خدا می‌کند. بنابراین شیطان با این که عامل امتحان است،

ولی نه مسلوب الاختیار است و نه معاف از مسئولیت. چون با امر خدا مخالفت می کند، معذّب هم خواهد بود. او نسبت به کار خودش مسئول است؛ چون مسؤولیت تابع اختیار و قدرت است. هر جا قدرت باشد، مسؤولیت هم هست و در این سه سطح قدرت وجود دارد، پس مسؤولیت هم وجود دارد. به عبارت دیگر، حساب عالم تکوین از عالم تشریح جداست. هر جا تشریح و امر و نهی خدا باشد، به دنبال آن ثواب و عقاب هم خواهد بود. خداوند به شیطان فرمود: «باید به آدم سجده کنی، نباید بندگان خدا را گمراه کنی». این تشریح است. اما تکویناً چه خواهد شد، البته ابلیس نقش خود را ایفاء و کسانى را هم گمراه خواهد کرد؛ ولی آن مربوط به تکوین عالم است. ابلیس در مقابل اعمال خود، از آن جهت که نهی خدا به آن تعلق می گیرد، تکلیف دارد. اگر این تکلیف را انجام داد، ثواب دارد، و اگر مخالفت کرد، عقاب دارد.

از طرفی، خداوند می داند که شیطان با اختیار خودش در این -جا- وسوسه می کند و این شخص هم با اختیار خودش وسوسه او را می پذیرد یا در معرض پذیرش آن قرار می گیرد. خداوند که بر همه این‌ها احاطه دارد، طرحی فوق طرح ابلیس، انسان فتنه گر و آن رفتار فتنه، می زند و روی این مفروضات یک طرح کلی و تدبیر کلان قرار می دهد و آن عبارت است از این که باید انسانی و ابلیسی باشند و برخی از انسان‌ها تحت تاثیر ابلیس قرار گیرند و جزء شیاطین انسی شوند. با وجود این تدبیر، بدون این که هیچ جبری در کار باشد، همه تحت یک امتحان فراگیر قرار خواهند داشت. از جهت آن تدبیر فوقانی که این اسباب و وسایل را فراهم کرده است، این اعمال به خدا هم نسبت داده می شود.

### وظیفه ما در فتنه‌ها

مسأله دیگر این است که ما در مقابل فتنه‌ها چه تکلیفی داریم؟ فی الجمله جوابش معلوم شد که تا آن اندازه که اختیار و قدرت اطاعت خدا و قدرت مخالفت با شیطان داریم، مسؤولیت داریم و نباید با امر خدا مخالفت کنیم. پس کسی نمی تواند بگوید: «بزرگان ما گفته اند: در آخرالزمان فتنه‌هایی واقع می شود، پس ما دیگر تکلیفی نداریم»، زیرا این حوادث به دست خود انسان‌ها و با اختیار خود آن‌ها واقع می شوند. اگر گفته اند: در آخرالزمان بعضی از انسان‌ها خیلی بی حیا می شوند، معنایش این نیست که عدّه ای بی حیائی کنند و بگویند: «آخرالزمان است باید بی حیا شد!» این پیش گویی یک امر تکوینی است و تکلیف را از آن‌ها سلب نمی کند.

بزرگان ما خبر داده اند که عدّه ای با اختیار خود عصیان می کنند و رعایت ارزش‌های اسلامی را نمی کنند. وقتی وضع حیا در جامعه را با ده سال قبل مقایسه می کنیم، می بینیم مردها در حوزه کاری خود و خانم‌ها در حوزه خود، سطح حیا‌شان چقدر فرق کرده است. نسل جدید حتّی در برخی خانواده‌های متدین، اصلاً مسأله حیا را به عنوان یک ارزش اسلامی باور ندارند و خود را ملزم به رعایت آن نمی دانند. اطاعت و احترام به والدین در سنت‌های ما وجود داشته است. حتّی در روایات آمده است که از آداب اسلامی این است که تا پدر اجازه نداده است، فرزند در حضور پدر نباید بنشیند. این یک ادب اسلامی است. حالا دیده می شود که فرزند در مقام تأدیب پدرش بر می آید! فرهنگ ما تا این حدّ تغییر کرده و از فرهنگ اسلامی فاصله گرفته است.

### تناسب پاداش با نوع آزمایش

البته در یک چنین فضایی عمل کردن به وظیفه خیلی سخت می‌شود و لذا رسول اکرم فرموده‌اند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ مِثْلُ الْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرَةِ بِكَفِّهِ...»<sup>۵</sup>: زمانی خواهد آمد که نگه داشتن دین مثل نگه داشتن آتش سرخ شده در کف دست است. اما متقابلاً کسانی که این همت را داشته باشند که این آتش را در کف دست شان نگه دارند، صد برابر ثواب خواهند داشت. وقتی تکلیف سخت‌تر شد، به همان اندازه ارزش و ثوابش هم بیشتر می‌شود. وقتی امتحان سخت می‌شود، از طرفی قبول شدن در آن از امتیاز بالایی برخوردار است و از طرفی دیگر مردود شدن در آن موجب سقوط بیشتری می‌شود. این ویژگی امتحان است. در واقع معنای این که در آخرالزمان فتنه‌ها زیاد می‌شود، این است که ظرفیت انسان‌ها وسعت پیدا کرده است؛ یعنی انسان‌ها این قابلیت را پیدا کرده‌اند که از آن‌ها امتحان‌های سخت گرفته شود، تا با قبولی در این امتحان سخت، خیلی اوج بگیرند و طبعاً اگر هم سقوط کردند، خیلی سقوط می‌کنند. وقتی کسی که می‌خواهد امتحان دیپلم بدهد را، با شاگرد کلاس اول مقایسه کنیم، امتحان او خیلی سخت‌تر خواهد بود؛ ولی این نشانه رشد فراوان اوست که می‌تواند در این امتحان شرکت کند. این هم یک روی سکه است. در دوره‌های قبل ظرفیت چنین امتحان‌های سختی وجود نداشته است؛ لذا در این دوران است که یک طفل سیزده ساله، ره صد ساله را طی می‌کند. در دوران انقلاب ما صدها مورد امثال این اتفاق افتاد که گمانم اند و کسی از آن‌ها خبر ندارد؛ یکی از آن‌ها به عنوان نمونه معروف شد و نام او ماند. در دوران دفاع مقدس برخی افراد بسیار ترقی کردند. بعد از آن دوران هم و همچنین در زمان حال، چنین پیشرفت‌هایی برای برخی افراد واقع می‌شود، اما خدا بندگان خود را برای دیگران زود افشا نمی‌کند. خداوند دوستان خود را در پرده نگه می‌دارد. آن‌ها با خدا روابط خاص دارند. در زمان حاضر در بین مردم، به وفور بندگان پیدا می‌شوند که نظیر آن‌ها در اعصار دیگر کم پیدا می‌شود؛ بندگان که خیلی سریع ترقی می‌کنند. البته باید امتحان‌های سختی را پشت سر بگذارند و با خون دل، مشکلات فراوانی را تحمل کنند.

پس وجود فتنه‌های سخت در آخرالزمان، پیش‌بینی آن‌ها، و مقدر بودن آن‌ها، معنایش این نیست که ما مجبوریم و باید هر آنچه که اتفاق می‌افتد را بپذیریم. ما، چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، مکلفیم که در حدّ توان با ظلم و فساد مقابله کنیم، خواه ظلم از طرف افراد زورگوی داخلی، و خواه ظلم جهانی و از طرف دولت‌های زورگو باشد.

### ملتی بی نظیر

در آستانه پیروزی انقلاب، یک حرکت ملی در کل کشور پدید آمد و به برکت راهنمایی‌های امام راحل - رضوان الله علیه - مردم تکلیف‌شان را فهمیدند و این امتحان را خوب گذراندند. در طول تاریخ کم می‌توان پیدا کرد که یک امتحان دسته جمعی به این خوبی برگزار شده باشد. نظیر چنین امتحانی در همین روزهای اخیر واقع شد و مردم خیلی خوب امتحان‌های خود را پشت سر گذاشتند. نظیر چنین اتفاقاتی در طول تاریخ کم است که مردم فداکارانه راهی را که تشخیص دادند راه مرضی خدا و راه مورد قبول آقا امام زمان - صلوات الله علیه - است و فرمانده آن نایب امام زمان است، با جان و دل طی کنند و در مقابل همه سختی‌ها و مشکلات آن بایستند. همیشه این طور نبوده است. این نشانه رشد جامعه و آمادگی برای امتحانات بزرگ و ترقی‌ات فراوان است. البته این امتحانات، گاهی سخت و در حدّ جان‌کندن است. گاهی اتفاق می‌افتد که یک نفر در یک روز ثواب صد شهید را می‌برد، گویا صد بار در میدان جنگ و جهاد کشته می‌شود؛ یعنی گاهی آن قدر تکالیف و وظایف سختی در پیش روی انسان است که حکم جهاد را دارد؛ نیاز به مقاومت دارد. گاهی لازم است سخن بگویند و گاهی باید سکوت کنند، سکوتی که گاهی تحمل آن بسیار کار سختی است. وقتی انسان به میدان جنگ و جهاد می‌رود، یک بار می‌تواند شهید شود و طبعاً برای او یک ثواب خواهد بود. ولی انسان می‌تواند در اثر انجام وظیفه در امتحان‌های سخت، هر روز صد بار ثواب شهید ببرد. صبح در یک ساعت، با انجام یک تکلیف سخت، یکبار ثواب شهادت نصیبش می‌شود؛ در ساعتی دیگر جریان دیگری پیش می‌آید، باز باید خون دل بخورد، از خودش مایه بگذارد، صبر کند، مشکلات را تحمل کند، از منافع صرف نظر کند، و این گونه ثواب صد شهید را ببرد. گاهی ثواب گفتن کلمه حقّ در مقابل حاکم ظالم، از ثواب صد جهاد بیشتر است. این نشانه بالا رفتن ظرفیت است.

### لزوم شکر برای پذیرش در امتحان‌های دشوار

نباید از خدا گله مند باشیم که چرا ما را در زمانی قرار دادی که این امتحان‌های سخت وجود دارد؛ چرا که اولاً جا دارد خداوند بفرماید: من در کارم احتیاج به مشاور ندارم و آنچه را که صلاح می‌دانم عمل می‌کنم، و ثانیاً این خود یک رحمت از ناحیه من است که به شما اجازه می‌دهم در میدان امتحانات بزرگ واقع شوید. ورود در بعضی از امتحانات یک امتیاز محسوب می‌شود. به هر کسی اجازه نمی‌دهند وارد میدان هر امتحانی شود؛ بلکه برخی امتحانات شرایط خاصی دارد. باید مدارکی ببرد که نشان دهد به اندازه لازم درس خوانده است. همین که خدا به کسی اجازه می‌دهد وارد این امتحان شود، برای او یک امتیاز محسوب می‌شود؛ یعنی او را پذیرفته است و لیاقت شرکت در این امتحان را دارد. پس به جای این که گله مند باشیم که چرا تکلیف سخت به ما داده است، باید شکر خدا را به جا آوریم.

### سنت امتحان استثناء ندارد

همانطور که قبلاً اشاره کردیم این امتحانات را در دو بخش می‌توان دسته بندی کرد: یکی امتحانات و فتنه هائی است که آثار سوء آن در واقع آثار مادی و دنیوی است، و دیگری فتنه در دین است؛ یعنی آشفتگی هائی که موجب می‌شود، انسان وظیفه شرعی خود را گم کند و ناخواسته به راه باطل کشیده شود. هر کدام از این‌ها هم گاهی فردی و گاهی اجتماعی است.

برای این که ما بدانیم هیچ کس از این فتنه‌ها مستثنا نیست، در قرآن در دو آیه، در رابطه با شخص پیغمبر اکرم اسلام - صلی الله علیه و آله - می‌فرماید: ایشان هم مورد فتنه قرار گرفته است و خدا به پیغمبر اکرم هشدار می‌دهد که مبادا در این فتنه مردود شوی:

۱. شخصی که متعلق به قبیله ای بود که خیلی به پیغمبر اسلام - صلی الله علیه و آله - ارادت داشتند و به اسلام خدمت کرده بودند، دزدی کرد، ولی سرانجام رسوا شد و ثابت شد که دزدی کرده و باید دست او را می‌بریدند. این امر برای بزرگان قبیله خیلی سنگین بود. ایشان به تکاپو افتادند که به یک نحوی پیغمبر را راضی کنند که از اجرای حد صرف نظر کند. آیه ای به این مضمون نازل شد که کسانی در صدد بر آمدند که تو را مورد فتنه قرار دهند و در دام بیندازند که بعضی از تکالیف را درست انجام ندهی. به حکم خدا حکم کن و مبادا هواهای نفسانی باعث شود که از اجرای حکم خدا منصرف شوی.

۲. در تاریخ و در روایات نقل شده است که قبیله ای نزد پیغمبر اکرم آمدند و گفتند: ما حاضریم مسلمان شویم و حاضریم با شما پیمان ببندیم که در جنگ‌ها شرکت کنیم و قوای مان را در اختیار شما بگذاریم؛ فقط به خاک افتادن در نماز و سجده کردن، برای ما سخت است و در شأن ما نیست؛ خواهش می‌کنیم این کار را از ما نخواهید. ما زکات می‌دهیم، به جهاد می‌آئیم و ... ، فقط این تکلیف را از ما بردارید. اینان جزء اشراف و بسیار متکبر بودند. قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا»<sup>۶</sup>: نزدیک بود که تو هم تحت تأثیر قرار بگیری. در آن شرایط سخت که مسلمان‌ها نه امکانات مادی و نه نیروی انسانی داشتند و دشمنان فراوان هم از اطراف آن‌ها را احاطه کرده بودند، یک عده‌ای آمده اند و می‌گویند: ما حاضریم با یک شرط، همه جور امکاناتی در اختیار شما قرار دهیم.

به طور طبیعی هر سیاستمداری می گوید: فعلاً از کمک این‌ها استفاده کنیم، بعد راه حلی پیدا می‌کنیم. گویا به ذهن پیغمبر خطور کرد که آیا امکان دارد فعلاً نماز را از آن‌ها نخواستیم؟ در حال حاضر در جنگ ما را یاری کنند تا بر دشمنان پیروز شویم، بعد ببینیم خدا چه دستوری می‌دهد؟ دنباله آیه می‌فرماید: اگر چنین کاری کرده بودی، دو برابر آنچه دیگران در یک چنین موردی مجازات می‌شوند، مجازات می‌شدی و دیگر هیچ کس در برابر خدا تو را یاری نمی‌کرد. تو جز اطاعت امر ما و رساندن پیام ما وظیفه ای نداری. ما می‌گوئیم: نماز باید با سجده باشد، تو هم باید همین را بگویی و حق نداری این وظیفه را از کسی برداری.

آن اندازه که از روایات فهمیده می‌شود، این است که فقط به ذهن پیغمبر خطور کرد و چیزی اظهار نفرمود. پس شیطان فتنه گر حتی از پیغمبر هم دست برنمی‌دارد. این اسباب را فراهم می‌کند تا بلکه لغزشی از ایشان صادر شود. اما خدای متعال بندگان مخلص خودش را حمایت می‌کند و نمی‌گذارد بلغزند. معنای عصمت همین است. البته مقصود از «نمی‌گذارد» ارشاد و هشدار است، نه سلب اختیار، و این همان کمک الهی است. بنابراین گاهی فتنه از طرف شیطان حتی برای اولیاء و انبیاء الهی هم پیش می‌آید. آنچه برای ما مهم است و باید بیشتر متوجه آن باشیم، فتنه‌های اجتماعی مربوط به دین است. گاهی فتنه، فتنه اجتماعی است؛ در این مورد نه فقط یک نفر، بلکه گمراهی همه جامعه هدف است؛ یعنی شیطان آن قدر نیروهایش را متمرکز می‌کند و آن قدر نقشه می‌کشد تا امتی را گمراه کند. این جاست که خطر خیلی بزرگ است و باید به راهنمایی‌های قرآن در مقابله با این فتنه‌ها توجه کنیم و ببینیم چه وظیفه‌ای داریم.

وقفنا الله و ایاکم انشاءالله

## فصل دهم:

### شناخت های لازم

### برای مقابله با فتنه

۱. الاعراف / ۱۵۵

۲. همان

۳. الاعراف / ۲۷

۴. محمد / ۴

۵. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۰۰

۶. الاسراء / ۷۳

### لزوم آمادگی برای مقابله با فتنه ها

بحث ما پیرامون موضوع فتنه بود. در جلسه اخیر این سؤال را مطرح کردیم که با تصدیق به این که در آخرالزمان فتنه هائی واقع خواهد شد، تکلیف ما در قبال آن ها چه خواهد بود؟ اگر کسی تصور کند که چون این ها قضای الهی است، حتماً واقع خواهند شد و ما وظیفه ای نداریم، مثل دانش آموزی است که فکر کند شب امتحان تکلیفی ندارد. پیداست که نتیجه چنین امتحانی چه خواهد شد. هر کسی شب امتحان بیشتر از زمانهای دیگر احساس مسئولیت می کند، و سعی می کند از وقت خود بهتر استفاده کند تا در امتحان موفق شود و به هدفش نائل شود. اگر کسی بداند دزد وارد خانه اش شده یا دشمن به پشت دروازه های شهرش رسیده و بگوید: «دشمن آمده و دیگر چاره ای نیست، باید تسلیم شویم!» مسلماً سخن بسیار جاهلانه ای بر زبان رانده است. اگر کسی بخواهد با این توجیها، تبلی خود را توجیه کند، نه عقل و نه شرع چنین چیزی را نمی پسندد؛ به عکس، آنچه از روایات ائمه اطهار علیهم السلام فهمیده می شود و همچنین تاحدودی عقل آنرا درک می کند، این است که نه تنها ما در مقابل فتنه ها بی تکلیف نیستیم، بلکه تکلیفی مضاعف داریم.

### آثار فتنه های آخرالزمان در نهج البلاغه

فتنه خواه ناخواه آثار و تبعاتی دارد و در روایات هم به آن ها اشاره شده است. اگر کسی تاکنون آثار و تبعات یک فتنه سخت را ندیده بود، در حوادث اخیر به طور واضح چنین آثاری را مشاهده کردیم. اگر مروری بر خطبه های نهج البلاغه داشته باشیم، اهمیت وظیفه انسان در قبال فتنه ها برای ما روشن می شود. امیرالمؤمنین در خطبه معروفی می فرماید: «... لَتَلْبُلُنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتَعْرَبُلَنَّ عَرَبَلَةً وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ...»<sup>۱</sup>: شما حتماً دچار آشفتگی خواهید شد و شما را غربال می کنند و سره از ناسره جدا خواهد شد. مثل حبوباتی خواهید شد که داخل دیگ می ریزند و آنرا حرارت می دهند. این حبوبات و محتویات دیگ، دائماً زیر و رو می شود. بسیاری از افرادی که دارای پست های بالائی هستند و موقعیت های مطلوبی دارند و مردم به آنها احترام می گذارند، در فتنه سرنگون می شوند. در مقابل، کسانی هستند که مورد توجه نیستند، ولی در فتنه بالا می آیند. این که نهایتاً چه خواهد شد، بستگی به قدرت مقاومت انسان دارد و این که بفهمد در جریان فتنه چه باید انجام دهد و چگونه دین خود را حفظ کند. حضرت در تعبیر دیگری می فرماید: «... أَيُّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يُكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يُكْفَأُ الْإِنَاءُ بِمَا فِيهِ...»<sup>۲</sup>: فتنه هائی پیش خواهد آمد که اسلام مانند ظرفی خواهد شد که محتویاتی دارد و آنرا وارونه می کنند و همه محتویات آن می ریزد؛ به طوری که از اسلام جز یک ظرف خالی چیزی باقی نمی ماند. در عبارت دیگری می فرماید: «... وَ لُبَسَ الْإِسْلَامِ لُبَسَ الْفَرِّوْ مَقْلُوباً»<sup>۳</sup>: روزگاری خواهد آمد که اسلام را مثل پوستینی که وارونه پوشیده شود، وارونه می پوشند. آنچه را که زیر است به رو می آورند و آنچه را در رو قرار دارد، به زیر می برند. این ها نمونه هائی از آثار فتنه است که امیرالمؤمنین ذکر می فرمایند و بعد می فرماید: «... فَلَا تَكُونُوا أَنْصَابَ الْفِتَنِ وَ أَعْلَامَ الْبِدَعِ...»<sup>۴</sup>: مبدا خود شما تابلوی فتنه و عامل بدعت گذاری شوید.

وقتی انسان بفهمد چنین جریاناتی در پیش است، آیا باید برود و آسوده بخوابد، یا اینکه باید بیشتر حواسش را جمع کند؟

## وظایف ما در فتنه ها

ما در مقابل فتنه ها حداقل سه نوع وظیفه داریم که هر کدام ممکن است اصناف متعددی داشته باشد.

### ۱. در دام فتنه نیافتادن

اولین وظیفه مربوط به خود ماست؛ یعنی وقتی فتنه ای در جامعه واقع می شود باید بدانیم که ما نسبت به خودمان چه وظیفه ای داریم. این وظیفه به دو دسته تقسیم می شود:

۱. دین خود و مصالح خود را از گزند دزدان حفظ کنیم. نگذاریم فتنه گران عقاید، دستاوردهای انقلاب و ارزش هایمان را نابود کنند.

۲. مراقب باشیم مرکب سواری برای فتنه گران نشویم؛ چراکه در فتنه فقط این مسئله مطرح نیست که انسان مصلحتی را تأمین کند یا مصلحتی از دست او برود. یکی از مشکلات فتنه این است که گاهی از انسان ناخواسته سوءاستفاده می کنند. روایت مشهوری از امیرالمؤمنین نقل شده - که مقام معظم رهبری هم در دیدار خبرگان مطرح فرمودند - که می فرمایند: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرَ فَيْرُكَبَ وَلَا صَرْعُ فَيْحَلَبَ» : در زمان فتنه مثل شتر دوساله باش که نه در حدی است که سوار آن شوند و نه پستانی برای شیر دوšیدن دارد. برخی از این سخن سوءاستفاده می کنند و می گویند: «در فتنه نباید در کاری دخالت کرد؛ بلکه باید به کناری رفت و بی طرف بود!» این برداشت، برداشت اشتباهی است. این روایت می گوید: مواظب باش سواری ندهی. مراقب باش از تو سوءاستفاده نشود. موضع گیری صحیح داشته باش. این امر در فتنه زیاد اتفاق می افتد که کسانی بدون این که فکر و طرحی برای این کار داشته باشند، ناخواسته ابزار دیگران می شوند و دیگران از رفتار، گفتار، نشست و برخاست و حتی از سکوت آن ها سوءاستفاده می کنند. اگر انسان آن جایی که باید سخنی بگوید، سکوت کند، یک نحوه سواری دادن به فتنه جویان است. ممکن است کسی مال و ثروتی داشته باشد و فتنه جویان از آن استفاده کنند، و یا آبرو و موقعیت اجتماعی داشته باشد و از آن بهره ببرند؛ در این صورت مصداق «لَهْ صَرْعُ فَيْحَلَبَ»<sup>۵</sup> خواهد شد. پستان شیردهی می شود که از شیر آن استفاده می کنند، هرچند ممکن است خودش هم چنین چیزی را نخواهد.

## ۲. نجات در دام افتادگان

وظیفه دیگر در قبال کسانی است که در معرض فتنه اند یا آتش فتنه دامن شان را گرفته است؛ چون در فتنه لاقبل سه عنصر وجود دارد ۱. فتنه انگیز؛ ۲. کسانی که از فتنه خسارت می بینند و فتنه دامن آن ها را می گیرد و منافع و مصالحی را از دست می دهند؛ ۳. فردی که نه فتنه گر است و نه در دام افتاده. در اینجا ما خودمان را شخص ثالثی فرض کردیم که نه فتنه گر است و نه فریب خورده. وظیفه ما در قبال فریب خوردگان یا کسانی که در معرض فریب و طعمه شدن قرار دارند، این است که از آن ها دستگیری کنیم. اگر آتش فتنه دامن شان را گرفته، وظیفه ما سنگین تر است و اگر در معرض فتنه هستند، نگذاریم به دام بیفتند.

### ۳. مقابله با فتنه گران

وظیفه سوم ما نسبت به فتنه انگیزان است. چه قبل از اینکه آتش فتنه شعله ور شود، یعنی هنگامی که فهمیدیم کسانی درصدد فتنه انگیزی هستند، و چه بعد از اینکه آتش فتنه را روشن کردند و شعله های آن در حال پیش روی بود، به طوری که دامن افراد را می گیرد. این مورد هم حالات مختلفی دارد:

۱. گاهی انسان توانائی دارد که دست فتنه جو را بگیرد و نگذارد آتش را روشن کند، و یا اگر آتش روشن شده، می تواند آتش را خاموش کند.

۲. گاهی فتنه گران دارای عده و عده کافی برای کارشان هستند و ما توان کافی برای جلوگیری از عمل آن ها و از بین بردن آن ها نداریم.

در مقابل هر نوع فتنه، عکس العمل خاصی باید نشان داد. باید هر کدام را جداگانه مورد مطالعه قرارداد تا راه از بین بردن آنرا کشف کرد، و اگر از بین بردن آن امکان ندارد، حداقل آنرا تضعیف کرد و آبی به آتش آن ریخت. کسانی که در معرض هستند را از آن جا دور کرد و دسیسه های فتنه گران را افشا کرد.

#### چرایی این وظایف

ممکن است گفته شود: به چه دلیل چنین وظیفه ای به عهده ماست؟ گناه به گردن آن هائی است که فتنه برپا کردند، و آن هائی که در دام فتنه افتادند؛ باید دقت می کردند که در چنین دامی نیفتند و حال که افتاده اند، تقدیرشان بوده و قضا و قدر چنین حکم کرده است و به ما مربوط نمی شود!

ولی باید بدانیم که در این جا همان وظیفه ای را داریم که در باب امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد جاهل و مبارزه با ظلم داریم. مگر این ها مربوط به اسلام نیست؟ شاید بتوان گفت: با صرف نظر از دستورات شرع و واجبات متعددی که در این زمینه ها داریم، در اینجا یک حکم روشن عقلی هم وجود دارد و آن، این است که:

## اگر بینی که نایبنا و چاه است اگر خاموش بنشین گناه است

در این جا خیلی نیاز به دلیل تعبّدی نیست. هر انسان سالم الفطره ای وقتی ببیند انسان دیگری در معرض خطر است، وجدان و فطرت به او اجازه نمی دهد آرام بنشیند. از بین رفتن احکام اسلام و رواج بدعت ها از هر نوع آتش سوزی بدتر است؛ چون خسارت آتش سوزی محدود است و نهایتاً به زندگی دنیائی ما ضرر می زند و به هزاران سال نمی رسد؛ اما عذاب آخرت محدود نیست. اگر کسی در چاه بی دینی افتاد، ضررش محدود نیست. حال چگونه وجدان انسان می تواند قبول کند که ببیند کسی نزدیک است دینش را از دست بدهد، و آرام بنشیند؟ ما اگر هیچ دلیل تعبّدی هم نداشتیم، عقل و وجدان ما برای این حکم کافی بود؛ چرا که: «فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا»<sup>۶</sup>. خداوند این اندازه شعور را به هر انسانی داده که تشخیص دهد در این گونه موارد وظیفه اش این است که دست فرد در معرض خطر را بگیرد و نجاتش دهد. در زیارت امام حسین - علیه السلام - می خوانیم: «... وَ بَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالْجَهَالَةِ وَالْعَمَى وَالشُّكَّ وَالْإِرْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّذَى ...»<sup>۷</sup>: سیدالشهداء خون دلش (آخرین خونی که از قلب مبارکش جاری شد) را داد تا بندگان خدا را از جهالت نجات دهد. ما چگونه ادعا می کنیم که شیعه این امام هستیم در حالی که نسبت به ضلالت و گمراهی مردم بی تفاوت هستیم؟! هم دلیل عقلی و وجدانی و هم دلایل تعبّدی و هم سیره بزرگان - از همه مهم تر سیره سیدالشهداء - حکم می کند که در چنین مواقعی نباید بی تفاوت بود.

شناخت های لازم برای مقابله با فتنه

روشن شد که ما در باب فتنه سه نوع وظیفه داریم: ۱. نسبت به خودمان؛ ۲. نسبت به فتنه جوینان؛ ۳. نسبت به فتنه زدگان. برای عمل به وظیفه در این عرصه، دست یابی به چند شناخت لازم است:

- شناخت انواع فتنه؛ هر فتنه ویژگی های مخصوص به خود را دارد. شگردها و روش های فتنه جوینان در هر نوع فرق می کند و به دنبال آن روش مقابله با آن ها هم متفاوت است.

- وجود فتنه، توهم نیست؛ باور کنیم که فتنه ای در کار است تا خود را برای مقابله با آن آماده کنیم. یکی از شگردهای فتنه جوینان از بیست سال پیش تا کنون این بوده که این مطلب را القاء کنند که احتمال وجود فتنه و توطئه، توهمی بیش نیست. در مجلات و روزنامه های فراوان به طور مکرر روی این مطلب تکیه کردند که مسئولان کشور با مطرح کردن احتمال وجود توطئه و فتنه، قصد دارند موقعیت خود را تثبیت کنند. یکی از نتایج حوادث اخیر در کشور این بود که باطل بودن این گونه سخنان روشن شد و برای همه مشخص شد که توطئه توهم نیست. این توطئه ها همانطور که ضررهای زیادی داشت، منافع زیادی هم داشت. بسیاری از مسائل پشت پرده آشکار شد. دشمنانی رسوا شدند، که اگر این حوادث رخ نمی داد کسی باور نمی کرد این گونه باشند. بنده شخصاً بعد از شصت سال طلبگی و با این که حداقل چهل سال است که در عرصه مسائل سیاسی حضور دارم، باور نمی کردم چنین حوادثی رخ دهد. پس اول باید باور کرد که توطئه ای در کار است. قرآن می فرماید: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ...»<sup>۸</sup>: از شما راضی نمی شوند تا وقتی که شما تابع آن ها شوید. تا حدود سی سال پیش به زحمت می توانستیم ثابت کنیم که کشورهای استعماری دشمن دین ما هستند؛ سیاست مداران ما باور نمی کردند. آن ها گمان می کردند که استعمارگران تنها دشمن مال ما هستند و می گفتند: «آن ها با ما دشمنی دارند، ولی دشمن اموال ما هستند و نفت ما را می خواهند؛ ما برای اینکه جان مان سالم باشد، نفت را به آن ها می دهیم!» گمان می کردند با این کارها می توانند از چنگال آن ها نجات پیدا کنند. کمتر کسی مثل امام -رضوان الله علیه پیدا می شد که بفهمد آن ها دشمن اسلام اند. امام فریاد می زد: «این ها تنها دشمن من و شما نیستند، بلکه این ها از اسلام سیلی خورده اند».

قرآن در مورد خود پیامبر می فرماید: «وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا»<sup>۹</sup>: این ها تلاش می کنند تا تو دست از وظیفه پیام رسانی برداری؛ اگر این کار را کردی و چیزهایی را به ما نسبت دادی که واقعیت



نداشت و بدعتی را پذیرفتی، تو را دوست صمیمی خود قرار می دهند. «خلیل» نهایت رفاقت است. خداوند حضرت ابراهیم را بعد از نبوت و رسالت و امامت، به عنوان خلیل برگزید. در این آیه خداوند می فرماید: اگر تو در دین کوتاه بیایی، این ها تو را خلیل و دوست صمیمی خود قرار می دهند. این در مورد پیامبر بود. آیا برای ما غیر از این است؟ یکی از ابعاد این فتنه ها این بود که دشمنان وانمود می کردند که با ما دشمنی ندارند و می گفتند: «این آخوندها هستند که برای ریاست خودشان چنین تبلیغ می کنند که ما قصد توطئه داریم، و با این کار ما را با هم دشمن می کنند. دست از حرف های این ها بردارید و فرهنگ ما را بپذیرید و از صنایع و تکنولوژی ما استفاده کنید تا پیشرفت کنید!». این هم مصداقی است از «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ...». بعد از این کلام، خداوند برای تأکید می فرماید: «وَلَوْ لَا أَنْ بُنْتَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا \* إِذَا لَأَذْقَنَّكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا»<sup>۱۰</sup>: اگر چنین می کردی و اندکی به این ها تمایل پیدا می کردی (شئیئاً قلیلاً) خداوند تو را به عذابی سخت در دنیا و آخرت مبتلا می کرد و دیگر یآوری در مقابل خدا پیدا نمی کردی؛ یعنی اگر بخواهی کوتاه بیایی باید به جنگ ما بیایی. این حکم شامل جانشینان ایشان اعم از امامان معصوم، علماء دین، مراجع تقلید و مقام رهبری هم می شود؛ چراکه جانشینی پیامبر فقط برای گرفتن سهم امام نیست، بلکه جانشین ایشان هم باید همان وظیفه ای که به عهده پیامبر بود را در حدّ توان انجام دهد؛ باید دین و ارزش های دینی را حفظ کند؛ باید مراقب باشد که در دین بدعتی گذاشته نشود.

پس در درجه اول باید بدانیم فتنه ای در کار است، و بعد فتنه جویان را شناسائی کنیم. در فتنه های پیچیده، فتنه جو خود را به عنوان دوست معرفی می کند و با فرافکنی، دیگران را به عنوان فتنه جو معرفی می کند. امام خمینی رحمه الله- می فرمود: «شیطان بزرگ آمریکاست». خیلی از دوستان می گفتند: «در حالی که اتحاد جماهیر شوروی که مهد کمونیسم و بی خدائی و بی دینی است، وجود دارد، چرا آمریکا شیطان بزرگ

معرفی می شود. آن ها که حداقل بعضی از پیامبران را قبول دارند». اما امام با آن فراست خدادادی، همان وقتی که دست نشاندگان های شوروی در ایران سرکار بودند، فرمود: «شیطان بزرگ آمریکاست، هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بزنید».

- شناسائی نقشه های دشمن؛ بعد از شناسائی فتنه جویان باید بفهمیم چه راه کارها و چه نقشه هایی دارند و قصد دارند از چه راه هایی نفوذ کنند. در جنگ فرهنگی مانند جنگ نظامی، باید نقاط آسیب پذیرمان را شناسائی کنیم. باید دید کجای فرهنگ ما آسیب پذیر است و دشمن می تواند از آن جا وارد عمل شود. باید در مقابل سلاح های دشمن، سلاح های متناسبی داشته باشیم. مطالب دیگری هم وجود دارد که ان شاء الله در جلسات دیگر به آن می پردازیم.

والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.
۲. همان، خطبه ۱۰۳.
۳. همان، خطبه ۱۰۸.
۴. همان، خطبه ۱۵۱.
۵. همان، حکمت ۱.
۶. الشمس / ۸.
۷. کامل الزیارات، ص ۲۲۸.
۸. البقره / ۱۲۰.
۹. الاسراء / ۷۳.
۱۰. همان / ۷۴ و ۷۵.

فصل یازدهم:

**وظایف ما در فتنه ها**

### وظایف ما در فتنه ها

در چند جلسه گذشته در مورد فتنه بحث می کردیم. آخرین بحث این بود که ما در مقابل فتنه ها چه وظیفه ای داریم. گفتیم: در فتنه های فردی که آزمایش های فردی روزمره اند، تنها وظیفه این است که بینیم تکلیف شرعی چیست و آن را انجام دهیم؛ ولی در فتنه های اجتماعی ما سه گونه وظیفه داریم: یک وظیفه این است که خود را از آفات فتنه حفظ کنیم تا طعمه شیطان نشویم. وظیفه دیگر این است که از مردمی که در معرض فتنه اند با آگاهی بخشی، دست گیری کنیم، و وظیفه سوم مقابله با فتنه انگیزان است.

### شناخت های لازم برای مقابله با فتنه ها

انجام این وظایف فرع بر این است که قبول داشته باشیم که فتنه ای در کار است، و بعد فتنه جویان را بشناسیم و بدانیم که چگونه کسانی را به دام می اندازند، و شرط سوم این است که بفهمیم در مقابل این ها باید چه کار کنیم. شاید شرط اولی که گفته شد، کمی خنده دار به نظر برسد. البته بعد از این وقایع اخیر، بعید است که آدم عاقلی پیدا شود که در وجود فتنه ها و فتنه انگیزان شک داشته باشد؛ ولی قبل از این که به این حدّ از رسوائی برسد، بسیاری از افراد در وجود آن تشکیک می کردند. از همان اوایل انقلاب حضرت امام - رضوان الله علیه - مکرّر نسبت به وجود فتنه ها هشدار می دادند، ولی در مقابل امام، کسانی که گاه عناوینی مثل روشنفکر و رهبر فکری و ... را یدک می کشیدند و می کشند، می گفتند: «توطئه ای وجود ندارد. این ها همه توهم است. مردمی در این جا حکومت شان را عوض کرده اند و از طرف دیگر کسانی به خاطر از دست دادن منافع شان ناراحت اند و می خواهند از راه دیگر منافع شان را تأمین کنند. باید سعی شود که هم خواسته های آن ها و هم خواسته های مردم تأمین شود. این توطئه نیست؛ یک جریان عادی و طبیعی است.» برای القاء این حرف تلاش زیادی کردند و می کنند. عنوان «توهم توطئه» عنوان مشهوری شده بود و این یک نوع تعریض بود به سخنان امام و مقام معظم رهبری و سایر کسانی که نسبت به توطئه ها هشدار می دادند. شرط اول، در مقابل فکر این افراد مطرح شد.

### فوائد جریانات اخیر

جریانات اخیر اگر ضررهای زیادی داشت، خوشبختانه منافی هم دربر داشت. در این جریانات حقایقی برای مردم روشن شد که اگر این جریانات اتفاق نیفتاده بود، بسیاری از مردم در اشتباه می ماندند و بدون اینکه حساسیتی داشته باشند، آرام آرام خسارت هائی را متحمل می شدند. یک مثال ساده عرض کنم. یک وقت یک بیماری مسری در جامعه رواج پیدا می کند که لازم است در مقابل آن اقداماتی صورت گیرد. در این مواقع معمولاً شروع به هشدار دادن می کنند، و تیمی را برای اقدامات لازم مجهز می کنند. این هشدارها و اقدامات اگرچه اضطراباتی را در جامعه ایجاد می کند، ولی باعث می شود که افراد جامعه مراقبت های لازم را انجام دهند. اما اگر میکروبی، آرام وارد جامعه شود و بدون سر و صدا شیوع پیدا کند و مردم را مبتلا کند و مردم هم فکر کنند که یک سرماخوردگی عادی است، در این صورت جامعه تلفات زیادی خواهد داد. در فتنه ها اگر فتنه جویان زود شناخته شوند و مقاصد آن ها معلوم شود، مردم حساس می شوند و از خود مراقبت می کنند. اما اگر مثل آتش زیر خاکستر آرام آرام کار خود را انجام دهد و حساسیتی در جامعه ایجاد نکند، در این صورت بالاخره ضرر خود را به جامعه وارد می کند، و مردم هم حساس نمی شوند، به خصوص در فتنه های فرهنگی که ارزش ها آرام آرام کم رنگ می شود، اعتقادات و باورها ضعیف می شود، علاقه به نظام، اسلام، انقلاب و رهبران نظام کم رنگ می شود و کسی هم احساس نمی کند که امر تازه ای رخ داده است. این خیلی بدتر از این است که یک شوکی در جامعه ایجاد شود و مردم بفهمند که عده ای قصد دارند خطری ایجاد کنند؛ چراکه در این صورت معمولاً مردم خود را آماده می کنند تا خطرات بعدی را دفع کنند.

### راه های شناخت فتنه و فتنه جو

به هر حال این مسئله را ما حل شده تلقی می کنیم که فتنه ای در کار است. اما این مسئله که چه کسانی فتنه جو هستند و چگونه قصد دارند نقشه های شوم شان را پیاده کنند، ابهام دارد. اصلاً مشکل فتنه همین است که از ابتدا معلوم نمی شود که فتنه جو یان چه کسانی اند و چه اهدافی را دنبال می کنند و چه خسارت هائی را ممکن است برای مردم به بار بیاورند. امیرالمؤمنین - علیه السلام - می فرماید: «... إِنَّ الْفِتْنَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتْ تَبَّهَتْ...»<sup>۱</sup>: فتنه ها در آغاز پیدایش، ایجاد اشتباه می کنند و توأم با شبهه ها و ابهام ها هستند. فتنه گران هم اعلام نمی کنند که ما می خواهیم فتنه به پا کنیم و الا فتنه نخواهد بود، بلکه جنگ درمی گیرد. با این حال چه کنیم که بفهمیم فتنه کجاست و چگونه انجام می گیرد، تا بتوانیم در مقابل آن موضع مناسب اتخاذ کنیم؟ به صورت ساده سؤال این گونه مطرح می شود که از کجا فتنه را بشناسیم؟ اگر فتنه شناخته شود، فتنه جو هم شناخته می شود. اگرچه ممکن است فتنه جو خود را خیلی پنهان کند، ولی وقتی دانسته شد که چه فتنه ای در کار است، می توان عامل آنرا هم شناسائی کرد. البته این کار، کار مشکلی است. شناسائی کاری است که نتیجه هزاران سال تجربه ابلیس است. اگر ابلیس امروز هم متولد شده بود، برای ما خیلی خطرناک بود؛ چه رسد به این که از زمان حضرت آدم تاکنون وجود داشته و دوران زندگی انسان ها، میدان تجربه او بوده است. اگر فتنه های آخرالزمان در روایات مورد اهتمام واقع شده اند، به این جهت است که پیچیدگی های فراوانی دارند و به آسانی نمی توان آن ها را تشخیص داد.

ساده ترین راهی که برای شناختن فتنه ها و فتنه جو یان وجود دارد، این است که ما یک سری صفات کلی از فتنه و فتنه جو بشناسیم و سپس بر موارد آن تطبیق کنیم و در صورت تطابق، حداقل احتمال فتنه بدهیم و خودمان را آماده کنیم.

البته اگر کسی در محیط زندگی اش کسانی را بشناسد که دارای فهم فوق العاده باشند و بصیرت شان در دین و تقوای شان، از همه بیشتر باشد و از دیگران قابل اعتمادتر باشند، می توانند با استفاده از راهنمایی های آن ها خیلی از مسائل را بفهمند. اما پیدا کردن این گونه افراد هم کار آسانی نیست. همین جا عرض کنم که ما باید خدا را بسیار شاکر باشیم که در عصری زندگی می کنیم که امام را به ما معرفی کرد که با این که از معصومین چهارده گانه نبود، اما آنقدر افق فکرش بالا، فهمش تیز، تقوایش ممتاز و بصیرتش عمیق بود که واقعاً پیدا کردن مشابه برای او مشکل است. شناختن چنین انسانی بعد از شناخت معصومین علیهم السلام یکی از نعمت های بسیار بزرگ است. همچنین باید هزاران مرتبه خدا را شاکر باشیم که بعد از رحلت امام، کسی را به ما شناساند که مثل نسخه بدل اوست. این را به این جهت عرض کردم که بدانیم ما امروزه راهی برای شناخت فتنه و فتنه جو یان داریم و می توانیم تشخیص دهیم که از چه کسی پیروی کنیم تا از فتنه ها مصون بمانیم، و بحث ما برای روشن تر شدن مطلب است.

## ویژگی های فتنه جو

۱. هوش فوق العاده؛ ایجاد فتنه در جامعه کار هر کسی نمی تواند باشد. وقتی کسی در جامعه فتنه ایجاد می کند، یعنی هدفی دارد که رسیدن به آن از راه قانونی برایش به آسانی ممکن نیست. چنین شخصی به دنبال راهی است که زودتر و راحت تر به اهداف غلط خود نائل شود؛ بنابراین باید فهمش از حدّ متعارف بالاتر باشد. فتنه هائی که در عالم در زمینه های مختلف واقع شده، طراحان آن کسانی بوده اند که از هوش برتری برخوردار بوده اند. افراد ساده لوح گرچه ممکن است ابزار دست دیگران شوند، ولی خودشان نمی توانند فتنه جو باشند؛ چون توانائی آنها ندارند.

۲. نفاق و پنهان کاری؛ فتنه جو علاوه بر داشتن هوش برتر، لازم است از قدرت پنهان کاری و فریب کاری خاصی، یعنی نفاق هم برخوردار باشد؛ چون اگر از اول خودش را رسوا کند و نشان دهد که می خواهد منافع جامعه را به خطر بیندازد و به دشمن خدمت کند، کسی به حرف او گوش نمی دهد. باید بتواند در هر جا با قیافه ای ظاهر شود که مخاطبین، او را پسندند. مثلاً در یک جا باید در ظاهر محبّ اهل بیت ظاهر شود، روضه بخواند و گریه کند، و در جای دیگر که مخاطبین با دین سروکاری ندارند و به رأی آن ها نیاز دارد، باید روشنفکر شود و حرف هائی بزند که آن ها پسندند؛ در یک جا باید سیاست بافی، در جای دیگر عرفان بافی و در جای دیگر فلسفه بافی کند، و یک جا باید فقیهانه سخن بگوید. اگر یک نفر را پیدا نکنند که بتواند همه این کارها را انجام دهد، سعی می کنند تیمی تشکیل دهند که برای هر گروه فرد مناسبی را داشته باشد. اگر فتنه ها را بررسی کنیم، از جمله فتنه هائی که خیلی جنبه سیاسی ندارند، مثل مذاهب و فرقه های منحرف مختلفی که پیدا شده است، می بینیم که پدید آورندگان آن ها غالباً افرادی ملاً، موجه، مورد قبول جامعه، زاهدمنش و شخصیت های ممتازی بوده اند. اگر خودشان هم رأس فتنه نبوده اند، آلت دست کسانی بوده اند که از پشت پرده آن ها را می چرخانده اند.

فتنه های مذهبی از کسانی پیدا سر می زد که در این جهت ممتاز بودند، چون اقتضا می کرد فتنه جو امتیاز مذهبی داشته باشد. فتنه های سیاسی هم از کسانی سر می زد که امتیازات خاصی داشته باشند. این یک قاعده کلی و روشنی است که به استدلال زیاد، احتیاجی ندارد.

۳. برتری طلبی؛ ویژگی اصلی فتنه جو که موتور حرکت اوست، داشتن روحیه برتری طلبی است. اگر کسی به یک زندگی ساده قانع باشد و حوصله درگیری نداشته باشد، فتنه جو نخواهد شد. قرآن در مورد فرعون می فرماید: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ...»<sup>۲</sup>. در سوره قصص داستان موسی و فرعون با یک تفصیل تحلیلی بیان شده است. در آن جا علت این که فرعون به جائی رسید که ادعای خدائی کرد و بنی اسرائیل را به بردگی کشید و آن همه ظلم و جنایت کرد را، برتری طلبی او معرفی می کند. تا زمانی که کسی انگیزه بلندی نداشته باشد، دست به چنین ادعاهای بزرگی هم نمی زند.

در این جا لازم است کلمه متشابه ای را عرض کنم تا به دنبال آن مسئله ای را مطرح کنم که امروز مورد حاجت ماست و آن این است که: فتنه جو باید دارای همّت بلندی باشد. انسان ها از لحاظ داشتن همّت با یکدیگر بسیار متفاوت اند. خواسته برخی از مردم فقط ارضای تمایلات حیوانی شان است و به بیش از آن نمی اندیشند: «... كَالْبَهِيمَةِ الْمُرْتَبِطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا...»<sup>۳</sup>. مثل چهارپائی که او را به چرا می برند، از صبح تا شب فقط به فکر خوردن علف است. وقتی خسته شد می خوابد و بعد دوباره به چرا مشغول می شود. قرآن هم می فرماید: «... إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»<sup>۴</sup> و یا می فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَتِعُوا وَيُلْهِهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»<sup>۵</sup>: این ها را رها کن تا بچرند و خوش باشند. این گونه افراد همّتی برای کار دیگری ندارند؛ لذا غالباً منشأ فتنه مهمّی برای جامعه نمی شوند. کسانی که می خواهند فتنه برپا کنند باید دارای همّت بلندی باشند؛ مانند فرعون که می گفت: «... أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى»<sup>۶</sup>: من باید خدا باشم. باید جوری شوم که مردم همانطور که خدا را می پرستند، من را پرستند!.

### ارزش همت بلند به متعلق آن است

ممکن است سؤال شود که مگر همت بلند داشتن بد است؟ این که مقام معظم رهبری می فرمایند: «همت تان را مضاعف کنید»، معلوم می شود که همت مضاعف خوب است و باید همت را چند برابر کرد. این گونه شبهات از قبیل مغالطاتی است که شیطان از آن استفاده می کند و مغالطه ای از قبیل سوءاستفاده از اشتراک لفظی است. آیا وقتی ایشان از همت مضاعف سخن گفت، به ذهن کسی آمد که مقصود ایشان این است که فکر هیترلی پیدا کنید؟ پیدا است که همت مورد نظر ایشان، همت در راهی الهی و خداپسند است؛ چون کسانی که کم همت اند، در مسیر صحیح هم که واقع می شوند، خیلی پیشرفت نمی کنند. اصل این که انسان دارای همت بلند باشد، خیلی خوب است؛ اما این که همتش را در چه راهی مصرف کند، ارزشش را متفاوت می کند؛ اگر در راه خوب مصرف کند، خیلی خوب است و اگر در راه بد مصرف کند، خیلی بد است.

همت با اهتمام و اهمیت هم ریشه است، و همت بلند داشتن یعنی این که انسان به کم قانع نباشد. از افراد دون همت که بگذریم، کسانی هستند که دارای مراتبی از همت اند و در هر کاری که واقع می شوند تا حدودی پیشرفت می کنند؛ مثلاً اگر اهل عبادت شدند، سعی می کنند مسائل شرعی را یاد بگیرند تا واجبات را انجام دهند و محرمات را ترک کنند. اما کسانی هستند که به این قانع نیستند، بلکه دوست دارند مستحبات را هم انجام دهند و مکروهات را ترک کنند و بالاتر از این کسانی هستند که به مقامات بالاتری می اندیشند. ایمان مراتب زیادی دارد و کسانی که در این راه قدم برمی دارند، پیشرفت شان به همت شان بستگی دارد. برخی به همین قانع می شوند که در جهنم مخلد نشوند، و در مقابل، کسانی هستند که اگر امکان داشت به حد پیامبر و امام برسند، همتش را داشتند و تلاش می کردند که به آن جا برسند. این که افرادی که دارای همت بلند هستند، در چه راهی این همت را مصرف می کنند، بستگی به دستگاه ارزشی مورد قبول فرد دارد؛ یعنی چه چیز را خوب بدانند. هر انسانی بالفطره طالب کمال است. خداوند موجودی که کمال طلب نباشد، خلق نکرده است، ولی افراد در تشخیص مصداق کمال با هم متفاوت هستند. افرادی که در رسیدن به کمال حقیقی پیشرفتی ندارند یا به این خاطر است که تشخیص شان نسبت به کمال متفاوت است و یا انگیزه شان ضعیف است.

در میان انسان ها آن هائی هم که همت بلند دارند، اکثراً متعلق همت شان امور دنیائی است. اگر کاسب شوند، می خواهند میلیارد در شوند. می خواهند نه تنها اختیار اموال خود

بلکه اختیار اموال سایر افراد را هم داشته باشند. اما همت بلند صحیح این است که ما اول بفهمیم کمال چیست تا سعی کنیم به آن کمال حقیقی برسیم. در این جا فتوای بسیاری از انسان ها با فتوای قرآن اختلاف دارد. معمولاً گمان می شود که لذاذ دنیا، مقامات دنیا، رئیس جمهور شدن، وزیر و نماینده شدن، ... این ها خیلی مقامات عالی ای است و باید همت کرد تا به این ها رسید و اگر به این ها برسیم، خیلی ترقی کرده ایم؛ اما قرآن می فرماید: «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَ لَهْوٌ...»<sup>۷</sup> و نیز می فرماید: «... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»<sup>۸</sup>: اگر خود این امور را هدف قرار دهید، سرگرمی و بازیچه ای بیش نیست و اصلاً ارزشی ندارد. همت بلند واقعی مال کسانی است که اول بفهمند چه چیزی خواستنی است، آدمی زاد به کجا می تواند برسد و خداوند چه مقامی برای انسان قرار داده است. بله، همت بلند داشتن و این که انسان به هیچ حدی از کمال قانع نباشد و هر جا رسید بخواد که یک پله بالاتر برود، بسیار خوب است، به شرط این که در یک راه صحیحی که واقعاً کمال باشد، قرار گیرد. این که مقام معظم رهبری فرمودند: «همت را مضاعف کنید»، مقصود این است که همت را در راهی که مرضی خداست و موجب کمال و سعادت خودتان و ملت تان است، مضاعف کنید؛ نه این که همت تان را در راه دنیاطلبی و دنیاپرستی مضاعف کنید. امور دنیا، بخاطر این است که ابزاری باشد برای تقرب به خدا، برای ترویج دین، برای حفظ عزت اسلامی در مقابل دشمنان و کفار، نه این که خودش مطلوبیت داشته باشد. اگر ارزش داشت، امیرالمؤمنین آن گونه زندگی نمی کرد. کسی که در مقام امپراطوری کشورهای اسلامی بود، در تابستان یک پارچه پشمینه به دوش می انداخت و کفش هائی از لیف خرما می پوشید. پیشانی اش پینه ای مثل زانوی شتر بسته بود. روی سنگی می ایستاد و در حالی که شمشیر به دست داشت، خطبه می خواند. نیمه شب هنگامی که همه در خواب بودند، زار زار گریه می کرد و در حالی که دنیا را مخاطب قرار می داد می فرمود: «... غُرَى غَيْرِي لَا حَاجَةَ لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ فِيهَا...»<sup>۹</sup>.

البته اگر این دنیا وسیله ای برای برپائی دین حق و نزدیک شدن مردم به خدا، و گرفتن حق مظلوم از ظالم شد، یک لحظه اش ثواب بالاترین عبادات را دارد.

فراوی غبار..... صفحه ۱۰۵

حاصل سخن این که ما از این که برتری طلب باشیم، نهی شده ایم: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۱۰</sup>: این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که هیچ نوع برتری طلبی نداشته باشند... در ذیل این آیه در روایت آمده که اگر کسی بخواهد بند کفشش بهتر از بند کفش رفیقش باشد، این مرتبه ای از علو دارد. چه ارزشی دارد که انسان فکرش را صرف این کند که کفشم، لباسم، خانه ام و ... چنین و چنان باشد؟ پس همت مضاعف باید در اموری صرف شود که موجب کمال انسان شود و انسان را به خدا نزدیک کند. آن جاست که باید همت ها را مضاعف و چند برابر کرد. در این جا هرچه زیادتر شود باز هم کم است. همت بلند آن وقتی خوب است که متعلق آن امر مطلوبی باشد و از برتری طلبی دنیائی خالی باشد.

وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاهُ كَمَا نَحْنُ لَكَ وَاللَّهُ بِمَا نَعْمَلُ خَبِيرٌ

## فصل دوازدهم:

## شگردهای فتنه گران

## برای تربیت فتنه جو

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۳
۲. القصص / ۴
۳. نهج البلاغه، نامه ۴۵
۴. الفرقان / ۴۴
۵. الحجر / ۳
۶. النازعات / ۲۴
۷. محمد / ۳۶
۸. الرعد / ۲۶
۹. نهج البلاغه، حکمت ۷۵
۱۰. القصص / ۸۳

### نحوه شکل گیری فتنه های اجتماعی

در چند جلسه اخیر درباره فتنه بحث می کردیم. یکی از بحث‌هایی که جا دارد مورد تفکر قرار گیرد، بحث کیفیت شکل گیری فتنه است. بحث مورد نظر ما، فتنه‌های اجتماعی است. فتنه‌های اجتماعی چگونه شکل می‌گیرد؟ این گونه مسائل را می‌توان به دو سبک بحث کرد: ۱. تحلیلی؛ ۲. تاریخی؛ یعنی یک راه این است که تعدادی از فتنه‌هایی را که در تاریخ اتفاق افتاده است، مطالعه کنیم و ببینیم منشأ آن‌ها از کجا شروع شده، چه کسانی در آن دخالت داشته‌اند، چه روش‌هایی را به کار گرفته‌اند، و نهایتاً به کجا انجامیده است. این روش تقریباً روشی استقرائی است. اما تحلیل یک واقعه، یا به طور کلی یک پدیده اجتماعی به نام فتنه کار متفاوتی است، هرچند برای این که از قضایای تاریخی هم نتیجه آموزنده و عبرت آموزی بگیریم باز احتیاج به تحلیل داریم. آنچه اکنون در نظر بنده است، روش تحلیلی است. یعنی می‌خواهیم ببینیم اصولاً فتنه چگونه شکل می‌گیرد.

فتنه‌های اجتماعی حوادث پیچیده‌ای است که باعث غبارآلود شدن فضای اجتماع می‌شود و در جامعه مشکلاتی را پیش می‌آورد، بر خلاف فتنه‌های فردی و امتحان‌های شخصی که آن مقدمات و این لوازم را ندارد؛ مثل «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ...»<sup>۱</sup>. انسان هر مالی داشته باشد، وسیله آزمایش است؛ ولی این شرایط را ندارد. فتنه‌های اجتماعی وقتی شکل می‌گیرد که عده‌ای انگیزه خاصی دارند و می‌خواهند آن انگیزه تحقق پیدا کند و راه تحقق آنرا در راه اندازی یک آشوب اجتماعی می‌بینند. منظور از آشوب، فقط آشوب فیزیکی نیست؛ بلکه شامل این هم می‌شود که یک حالت ابهام‌آمیز، نابسامانی روانی و آشفتگی در تشخیص به وجود آورند تا در سایه آن بتوانند مقاصدشان را تأمین کنند. در این راه کسانی را به کار می‌گیرند که یا آگاهانه با آن‌ها قرارداد می‌بندند و یا ناآگاهانه آن‌ها را به دام می‌اندازند که برایشان کار کنند. نقشه‌ای طرح می‌کنند و آنرا به اجرا می‌گذارند. در این جریان‌ها، خواه ناخواه عده‌ای خسارت‌هایی اعم از مالی، آبرویی و جانی می‌بینند. پس آنچه مقوم فتنه است انجام کارهایی با هدف مشخص است که یک جو مبهمی را به وجود می‌آورد و در این جو، کسانی در معرض خسارت قرار می‌گیرند و در سایه ابهاماتی که وجود دارد، طراحان اصلی به هدفی که دارند، نائل می‌شوند. آن هدف گاهی مال است، گاهی موقعیت اجتماعی است، گاهی هم یکسری تعصبات شخصی یا قومی است که ارضاء آنرا در این می‌بینند که کسانی را در گیر کنند؛ مانند تعصبات جاهلانه و هابیون.

### مؤلفه های فتنه های اجتماعی

می‌توان گفت: مؤلفه های فتنه عبارتند از:

۱. کسانی که از راه فضای غبارآلود و آب گل آلود سعی در رسیدن به اهداف شان را دارند.
۲. کسانی که در این مسیر از راه های مختلف به کار گرفته می‌شوند. این افراد یا مزدورند، یا فریب خورده.
۳. گاهی یک عامل کمکی برای رواج فتنه پیدا می‌شود و آن کسانی هستند که نیتی سوء و هدفی شیطانی ندارند؛ حتی ممکن است به نیت خیر و به قصد انجام وظیفه، چنین اقدامی انجام دهند؛ حتی ممکن است اقدام حقی هم باشد؛ یعنی یک مطلب حقی را بیان می‌کنند، اما به خاطر بی بصیرتی و کم آگاهی، این مطلب را در جایی یا در زمانی یا به شکلی بیان می‌کنند که فتنه جویان از آن استفاده می‌کنند. مطلب حق در عالم زیاد است، اما همه چیز را در همه وقت و همه جا نباید بیان کرد. چنین عاملی گاهی در گسترش فتنه نقش دارد.



### ویژگی های هر یک از مؤلفه ها

هر کدام از این سه دسته در پیدایش و گسترش فتنه مؤثر هستند؛ اما همه از لحاظ ویژگی های شخصیتی و روان شناختی مثل هم نیستند. هر کدام نقشی را ایفا می کنند و ویژگی های خاصی دارند. در جلسه قبل به شرایط و ویژگی های دسته اول اشاره کردم. عرض شد که به وجود آوردن این پدیده اجتماعی خاص، که هزینه هائی دارد و گاه ممکن است سال ها نیاز به برنامه ریزی داشته باشد، از هر کسی بر نمی آید. اولین شرط این افراد داشتن همت بلند منفی و بلند پروازی های بی جا است. دو مین ویژگی این افراد برخوردار از هوش ممتاز و سومین ویژگی، داشتن روح نفاق و چند چهرگی است. از آنجا که این افراد می توانند پنهان کاری کنند، غالباً شناخته نمی شوند. شاید بعد از این که فتنه تمام شد و آن ها به مقاصدشان رسیدند یا شکست خوردند، معلوم شود که اصلاً این ها از اول چه کسانی بوده اند.

اما گروه دوم یا عامل میانی مؤثر در فتنه، نیازی به این ویژگی ها ندارد؛ این افراد نه لازم است آن بلند پروازی و نه آن هوش سرشار را داشته باشند و نه لزومی دارد که خیلی منافقانه کار کنند؛ بلکه این افراد بیشتر در بند اغراض مادی و لذایذ حیوانی هستند. البته گاهی عوامل دیگری هم ضمیمه می شود؛ اما آنچه لازم است این است که پول پرست باشند تا گروه اول بتوانند با دادن پول به آن ها از آن ها بخواهند که نقشی را بازی کنند. این ها سطح توقعات شان پایین تر و همت شان پست تر است. عملاً هم کارهایی که انجام می دهند، کارهای کم ارزشی است، یعنی هیچ وجه اخلاقی و ارزشی ندارد.

اما گروه سوم ممکن است نه آن صفات زشت شیطانی را داشته باشند و نه خیلی پول پرست باشند. مشکل این افراد این است که خوب نمی فهمند و درست تشخیص نمی دهند. هم در زندگی روزمره خودمان، هم در تاریخ اسلام، و هم در تاریخ معاصر چنین کسانی را سراغ داریم. آدم های خوب، حتی عالم، با تقوا، اهل زهد و ساده زیستی هستند یا بوده اند که بدون این که دنبال شهوات باشند، به خاطر کم فهمی کاری کرده اند که بعد معلوم شده یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت فتنه بوده اند. این که این ها پیش خدا معاقب باشند یا نه، حسابش با خداست و به این بحث مربوط نمی شود؛ بحث ما

تحلیل یک پدیده اجتماعی است. فکر نمی کنم در این مسئله شکی باشد که گاه انسان با تقوا، متدین و عالمی پیدا می شود که انسان ساده ای است؛ یعنی به راحتی سرش کلاه می رود. به عنوان مثال در داستان جنگ صفین شاید بتوان گفت ابوموسی اشعری این گونه بوده است. او در قضیه حکمیت، فریب عمرو عاص را خورد.

شناخت این ها از این جهت مهم است که در مواجهه با فتنه و فتنه گران بدانیم چه موضعی باید بگیریم و چه وظیفه ای داریم. توجه به این ها می تواند کمک کند به این که خود ما کمتر در دام بیافتیم و بتوانیم وظیفه ای که در قبال دیگران داریم، انجام دهیم. اگر گمان کنیم که هر کس فهم خیلی خوبی دارد و خیلی با هوش است، هیچ وقت فتنه جو نمی شود، زود فریب می خوریم. باید بدانیم که اگر کسی فهم خوبی نداشته باشد، نمی تواند فتنه را طراحی کند. معاویه که در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام آن فتنه را برپا کرد، هوش فراوانی داشته و در آن زمان به داهیه عرب معروف بوده است. امیرالمؤمنین در مقابل این حرف مشهور موضع گرفتند و فرمود: «وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَجْرُ و لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ ...»<sup>۲</sup>: «خیال نکنید معاویه باهوش تر از من است. من مانع دارم. تقوا جلویم را گرفته است.» آن کسی که این فتنه را به وجود می آورد و کاری می کند که سال ها مردم فکر کنند علی اصلاً اهل نماز نیست، باید داهیه عرب باشد. این طور تبلیغ کردن و یک ملت را این طور بار آوردن، کار هر کسی نیست. خیلی توانایی می خواهد. البته هر فرد باهوشی هم فتنه جو نیست. این یک شمشیر دو لبه است. هوش می تواند در یک مسیر صحیح هم به کار بیفتد و فتنه ها را خاموش کند. آن کسی که خاموش کننده فتنه و اصلاح طلب واقعی است، او هم باید هوش سرشاری داشته باشد و همچنین باید انسان بلند پرواز و دارای همت بلند باشد. بله، مسأله چندچهرگی و نقش بازی کردن کار شیطان است. بنده مؤمن و صالح خدا هیچ وقت این گونه نمی شود. در زندگی امیرالمؤمنین علیه السلام یک نقطه ابهام و دو پهلو وجود ندارد؛ خیلی صاف و شفاف است. اگر به کسی اعتراض داشت خیلی صریح به او می گفت. در زندگی او اموری است که ما حتی نمونه های کوچکش را نمی توانیم در جامعه مان اجرا کنیم. به سبب همین امور بود که او را تحمل نمی کردند.

## شگردهای فتنه گران برای تربیت فتنه جو

کسانی که اندیشه های استعماری دارند یکی از شگردهایشان این است که سعی می کنند با استفاده از روانشناسان، دانشجویانی را که از کشورهای جهان سوم به آن جا می روند شناسایی کنند و روحیات شان را بشناسند. کسانی که همه خصوصیات مورد نظر آن ها یا یکی از خصوصیات که آن ها می خواهند را داشته باشند، برایشان پرونده خاص تشکیل می دهند و آن ها را تربیت می کنند. یکی از آن خصوصیات جاه طلبی است. به عنوان نمونه یکی از این افراد بنی صدر بود. جالب این است که بعضی از مقدسین می گویند: آوردن نام بنی صدر باعث غیبت می شود! هنگامی که معاویه آمده بود از سیدالشهدا علیه السلام برای یزید بیعت بگیرد، حضرت فرمودند: می گوئی من با پسر تو که شراب خوار و اهل فسق و فجور است، به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کنم؟ معاویه گفت: ولی یزید درباره شما این طور صحبت نمی کند؛ یعنی یزید مقدس تر از شماست؛ شما غیبت می کنید! برخی افراد آن قدر از غیبت احتراز می کنند که اگر کسی بگوید: «بنی صدر جاه طلب بود» می گویند: «چرا غیبت کردی؟» بنی صدر و امثال او از وقتی وارد فرانسه شدند، برای آن ها پرونده تشکیل شد و آن ها را تربیت کردند برای این که روزی از آنها در مسیر اهداف خودشان استفاده کنند. از این نمونه ها فراوان سراغ داریم. در یکی از سفرهائی که من به آمریکا رفته بودم، ما را برای سخنرانی در یک دانشگاه دعوت کرده بودند. با این دعوت، فرصتی پیدا شد که ما به چند تا از دانشگاه های آنجا برویم. یکی از ایرانی ها که در آن دانشگاه دوره دکتری می گذراند، زمین خیلی وسیع، مشجر، گل کاری شده و بسیار زیبایی را به ما نشان داد که لابه لای درخت های آن، ساختمانی بود که درست شکل مکعب بود و هیچ در و پنجره و راه نفوذی در آن دیده نمی شد. هر چه به اطراف نگاه می کردیم که از کجا می شود وارد آن شد، هیچ راهی پیدا نبود. او می گفت: «تمام کسانی که پست های درجه اول آمریکا را احراز می کنند، از دوران دانشجویی در این ساختمان پرونده دارند و فقط افراد معدودی به این پرونده ها دسترسی دارند. هیچ کس راه ورود به این جا را نمی داند.»

منظورم این است که آن هائی که می خواهند فتنه ایجاد کنند، حتی برای پرورش فتنه جو سال ها مقدمه چینی می کنند. ابتدا ویژگی های شخصیتی افراد را شناسایی می کنند؛ اگر کسی روحیه جاه طلبی داشته باشد، طعمه خوبی برای آن هاست. چنین فردی که عاشق مقام است، برای رسیدن به آن مقام، هر شرطی بگذارند قبول می کند. در مرتبه دوم کسانی که خیلی پول پرست اند، و در مرتبه سوم کسانی که شهوت پرست اند، طعمه های استعمارگران هستند. این سه عامل، عوامل مهمی است که در شخصیت افراد خیلی مؤثر است و استعمارگران به ترتیب این ها را به کارهای مختلف می گمارند.

## مؤمن باید تیزهوش باشد

از مطالب گذشته روشن می شود که به سادگی نمی توان همه فتنه ها را شناخت، و ریشه ها و عوامل پشت پرده اش و کسانی که به صورت های مختلف در آن دخیل هستند را شناسایی کرد. این مطالب را از این جهت می گویم که اگر یک رگ سادگی در ما وجود دارد، یک مقدار برطرف شود. البته ایمان ما اقتضا می کند که نسبت به همه خوش بین باشیم؛ اما همین ایمان اقتضا می کند که تیزبین هم باشیم: «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ...»<sup>۳</sup>. همان طور که مقام معظم رهبری روی بصیرت تأکید می کنند، ما هم باید به بصیرت اهمّیت بدهیم. ساده اندیشی و خوش بینی، بعضی جاها مشکل آفرین می شود. البته سوءظن گناه کبیره است: «... إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...»<sup>۴</sup>؛ اما وقتی احتمال بدهیم که از طرف کسی خطری ما را تهدید می کند و این باعث شود که حواس مان را جمع کنیم و بدون این که نسبت به او قضاوتی داشته باشیم، مواظب باشیم که ما را به دام نیاندازد، به اسلام ضرر نزنند، به نظام اسلامی ضرر نزنند، این دوراندیشی و احتیاطی است که از خواص مؤمن است. خیال نکنیم همه جا مؤمن باید سرش را زیر بیاندازد و بگوید: إن شاء الله خیر است! همین طور شد که علی را خانه نشین کردند؛ همین طور شد که ابوموسی اشعری حکم شد و به نفع عمرو عاص قضاوت کرد؛ همین طور شد که در طول تاریخ ما خسارت های زیادی دادیم. این خسارت ها ناشی از ساده اندیشی ها بود. مؤمن باید باهوش باشد، البته نه هوش شیطانی. باید هوشی داشته باشد که بتواند حق و باطل را تشخیص دهد؛ شیاطین را شناسایی کند. این خوش بینی های افراطی گاهی باعث فریب خوردن ما و افتادن در دام شیاطین می شود.

ذکر قضایای تاریخی و فتنه هائی که در گذشته واقع شده است، به خاطر این است که در زندگی آینده از این ها استفاده کنیم. آیا قرآن که این همه قضایای تاریخی را بیان می کند، فقط برای این است که کتاب تاریخ باشد؟ آیا برای این است که موقع بیکاری برویم برای سرگرمی بخوانیم؟ یا این که «... إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ»<sup>۵</sup> و «...»

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ<sup>۶</sup>. اگر چشم دارید عبرت بگیرید. قرآن نیامده که برای ما قصه بگوید و ما را سرگرم کند؛ بلکه این داستان را می گوید تا برای ما عبرت باشد: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِ آدَمَ بِالْحَقِّ...»<sup>۷</sup>، «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا...»<sup>۸</sup>.

قضایائی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه بیان می فرمایند و بالاتر، پیش گویی ها یا پیش بینی هائی که می فرمایند، العیاذ بالله مثل کار رمال ها نیست که پیش بینی کنند و بگویند: به نظر من صد سال دیگر چه خواهد شد، یا این که مثل گفته های فوکویاما باشد! وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «سیأتی زمان کذا و کذا»، به خاطر این است که من و شما متوجه باشیم که چنین چیزی ممکن است در زمان ما اتفاق بیافتد و حواسمان را جمع کنیم. این ابزار قرار دادن داستان های تاریخ نیست. این عبرت گرفتن از داستان های تاریخی است. تاریخ فایده اصلی اش عبرت است. اگر از تاریخ عبرت بگیریم و بگوئیم: مواظب باشید مثل ابوموسی اشعری نشوید، نباید حمل بر استفاده ابزاری از تاریخ شود. اصلاً تاریخ برای عبرت گیری است. برای این است که ما برای زندگی حال و آینده از آن درس بگیریم و مواظب باشیم در دام دیگران نیفتیم، خصوصاً با تأکیداتی که خود قرآن فرموده که قضایای گذشتگان برای شما هم اتفاق خواهد افتاد. چرا این را گفته است؟ آیا فقط یک پیش گویی و غیب گویی است؟ «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمُ الْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَ زُلْزَلُوا...»<sup>۹</sup>: خیال می کنید شما همین که گفتید: مؤمن هستیم و نمازی و عبادتی انجام دادید، بهشتی هستید؟ این طور نیست. آیا خیال می کنید تا داستان پیشینیان برای شما تکرار نشده، بهشت می روید؟ «أَمْ حَسِبْتُمْ» از نوع استفهام انکاری است؛ یعنی نه، این طور نیست؛ برای شما هم همین داستان ها اتفاق خواهد افتاد. بنابراین ما از داستان های تاریخی مخصوصاً تاریخ معاصر، باید عبرت بگیریم. چشم بسته قضیه دیروز را باز فردا تکرار نکنیم، که تکرار آن دلیل نجابت نیست؛ بلکه دلیل کم فهمی است.

مرحوم شیخ غلامرضا یزدی فقیه مرد بسیار بزرگی بود. یکی از ویژگی های ایشان این

بود که تا سن ۹۰ سالگی منبر می رفت و همه منبرهای ایشان هم آموزنده بود. سخن گفتن ایشان هم با منبرهای دیگر فرق داشت. ایشان روی منبر در مسجد گوهرشاد این جریان را نقل کرده است. می گوید: «یک شب بارانی در یزد، منزل کسی دعوت داشتم. سوار الاغ بودم و از کوچه ای عبور می کردم. به یک جوی آبی رسیدم که گویا پوشش روی آن سست بود. پای الاغ فرو رفت و من هم زمین خوردم و در گل ولای تمام لباس هایم کثیف شد. همسایه ها متوجه شدند و من را به منزل بردند و لباس هایم را عوض کردند و یک سر و صورتی به من دادند تا بتوانم بروم. من منصرف شدم و به منزل برگشتم. یک سال بعد به همان جا دعوت داشتم. سوار همان الاغ شدم و رفتم. وسط آن کوچه که رسیدم، الاغ ایستاد. هر چه سعی کردم حرکت کند، حرکت نکرد. پیاده شدم بینم علت چیست، یک وقت یادم آمد که سال گذشته این جا الاغ پایش توی گل رفت و زمین خورد و من را هم زمین زد، و به همین علت دیگر از این جا عبور نمی کند.» این داستان را روی منبر نقل می کند و سپس می گوید: «عزیزان من، سعی کنید از این الاغ کمتر نباشید.»

اگر ما امروز از یک سوراخ ماری گزیده شدیم، ولی فردا دوباره سراغ همان رفتیم، این نجابت نیست؛ این حماقت است. باید این داستان ها را بخوانیم و تحلیل کنیم تا دفعه دوّم مبتلا نشویم.

وَفَقْنَا لِلَّهِ وَايَاكُمْ

۱. التغابن / ۱۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰.

۳. بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۲۳.

۴. الحجرات / ۱۲.

۵. آل عمران / ۱۳.

۶. الحشر / ۲.

۷. المائدة / ۲۷.

۸. الاعراف / ۱۷۵.

۹. البقره / ۲۱۴.

فصل سیزدهم:

**امیدی به هدایت**

**طراحان فتنه نیست**

### عوامل مؤثر در فتنه اجتماعی

در چند جلسه اخیر، موضوع بحث ما فتنه بود و این موضوع را به جهت مسائل اجتماعی مورد ابتلا در چند ماه اخیر، انتخاب کردیم. منظور از فتنه اجتماعی که مورد بحث ماست عبارت است از این که در جامعه فعالیت‌هایی انجام گیرد که زمینه تشخیص درست و نادرست، و حق و باطل را مبهم کند و در نتیجه کسانی ناخواسته و ناآگاهانه به دام گمراهی و کجروی بیافتند. عرض کردیم که در پیدایش و پیشرفت فتنه اجتماعی سه عامل مؤثر است. آغازگر این حرکت کسانی هستند که به خاطر اغراض و منافع شخصی، قصد دارند شرایط نامناسب، مبهم و غبارآلودی در جامعه پدید آورند و به اصطلاح آب را گل‌آلود کنند تا بتوانند ماهی مقصودشان را بگیرند. اینان آگاهانه مقاصد شوم و نامشروعی دارند و به خاطر آن نقشه می‌کشند. خودشان هم می‌دانند دنبال چه چیزی هستند؛ برای آن‌ها ابهامی وجود ندارد؛ بلکه برای دیگران ابهام به وجود می‌آورند تا بتوانند منافع خودشان را تأمین کنند. اولین عواملی که معمولاً پشت پرده هستند و خیلی شناخته نمی‌شوند، این گروه اند.

این دسته برای پیاده کردن مقاصدشان به کارگزار احتیاج دارند. به دنبال کسانی هستند که به تعبیر ساده، بتوانند آن‌ها را بخرند؛ لذا مزدور انتخاب می‌کنند و به آن‌ها پول می‌دهند تا کار کنند. این مزدوران هم می‌دانند که چه می‌کنند. این‌ها به خاطر خواسته‌های مادی و دنیوی و صرفاً به خاطر این که پولی به دست آورند و زندگی‌شان را بگذرانند، تن به مزدوری می‌دهند. معمولاً هم از ارادل و اوپاش و آن‌هایی که شخصیت و کرامتی ندارند، هستند. این دسته هم از عواملی هستند که در پیدایش فتنه مؤثرند.

دسته دیگر عواملی هستند که می‌توانند در پیشرفت یا تسریع یا تعمیق فتنه مؤثر باشند، ولی قصد سوئی ندارند؛ بلکه از روی جهل، کم‌تجربگی و نداشتن بصیرت اجتماعی، حرکاتی را انجام می‌دهند که به نفع فتنه‌گران تمام می‌شود، و شاید هم با نیت خیر به فتنه کمک کنند؛ که در جلسه قبل به صورت‌های مختلف آن اشاره کردم. این سه دسته عامل در پیدایش فتنه مؤثر هستند.

اگر مجموعاً این عوامل را طیف فتنه‌جویان بنامیم، طیف دیگر، فتنه‌زدگان هستند؛ یعنی آن‌ها که در پیدایش فتنه نقشی ندارند؛ بلکه طعمه فتنه‌گران و قربانی فتنه می‌شوند. گرفتاری این افراد هم معمولاً ناخودآگاهی، اشتباه، یا ضعف ایمان است. این دسته شاید اکثریت را هم تشکیل دهند.

### امیدی به هدایت طراحان فتنه نیست

فرض ما این است که می‌خواهیم نه فتنه گر و نه طعمه فتنه‌گران باشیم؛ اما باید بدانیم که وظایفی هم داریم که گاه از آن‌ها غفلت می‌کنیم و آن مقابله با آن عوامل سه‌گانه فتنه است. در مقابل این‌ها چه وظیفه‌ای داریم؟

در مقابل طراحان فتنه که آگاهانه شیطنت می‌کنند و می‌خواهند مردم را گمراه کنند، و از آن‌ها سوء استفاده کنند چه باید کرد؟ در ابتدا به نظر می‌رسد که اگر بتوانیم، باید این‌ها را هدایت کنیم تا دست از فتنه‌گری بردارند. این یک احتمال و فرضی است که در بحث می‌توان مطرح کرد؛ اما در خارج تقریباً شبه محال است. هم تجربه‌های خارجی و هم آیات و روایات فراوانی نشان می‌دهند که همیشه در اجتماع، کسانی عالمأً و عامداً مردم را به خطا و انحراف می‌کشاند و قابل هدایت هم نیستند. اگر این بحث به این صراحت مطرح شود، برای بسیاری از افراد شبهه جبر پیش می‌آید؛ ولی ما می‌دانیم که مسئله، مسئله جبر نیست؛ زیرا کسانی که عمداً در مسیر خطا قدم می‌گذارند، روز به روز به فساد نزدیک‌تر می‌شوند؛ تا به جایی می‌رسند که قرآن می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ...»<sup>۱</sup>. برای نمونه آیات اول سوره یس را مرور و در آن تأمل کنیم؛ می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* یس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* تَنْزِيلَ الْغُرُزِ الرَّحِيمِ \* لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرُوا بِأَبْوَاهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ»<sup>۲</sup>: ما تو را فرستادیم برای مردمی که انذار نشده بودند تا آن‌ها را انذار کنی؛ بعد می‌فرماید: کسانی هستند که به هیچ وجه قابل هدایت نیستند. تعبیرات عجیبی دارد؛ می‌فرماید: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَفِيَّ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ»<sup>۳</sup>: ما به دور گردن عده‌ای غل‌هایی انداخته‌ایم که نه تنها گردنشان، بلکه تا چانه‌هایشان را هم گرفته است؛ «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۴</sup>: در مسیری که حرکت می‌کنند در اطرافشان، از جلوی رویشان و از پشت سرشان سد ایجاد کردیم؛ این‌ها را خوب پوشاندیم؛ لذا چشمشان نمی‌بیند. «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»<sup>۵</sup>: چه این‌ها را انذار کنی و چه انذار

نکنی، این‌ها هدایت نمی شوند.

این یک حقیقتی است که در میان انسان‌ها کسانی هستند که شکل و شمایل انسان دارند، اما قابل هدایت نیستند؛ شاید عمامه هم روی سر داشته باشند. با این توصیفی که قرآن از ایشان می‌کند، چگونه می‌خواهند هدایت شوند؟ گاهی از این افراد به شیاطین انس تعبیر می‌کند. بنابراین این که آدم گمان کند هر کس روی دو پا راه می‌رود، دو چشم دارد و ... حتماً آدم پاک، خوب و سالمی است، یک خوش‌بینی خیلی بی‌جائی است. قرآن کریم در جای دیگر با تعبیری بالاتر می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ...»: ما برای هر پیغمبری دشمنی قرار دادیم که آن دشمنان انبیاء، شیاطین انس و شیاطین جن هستند. خداوند این کار را هم به خودش نسبت می‌دهد. در وجود چنین موجوداتی هیچ شبهه‌ای نیست. اینان همان عوامل اصلی فتنه‌اند. آیا می‌توان اینان را هدایت کرد؟ قرآن به پیغمبر خدا می‌فرماید: تو هم نمی‌توانی این‌ها را هدایت کنی! این‌ها قابل هدایت نیستند. ظاهراً در قبال هدایت این دسته از عوامل و وظیفه‌ای نداریم؛ مثلاً وظیفه نداریم که برای رئیس جمهور آمریکا، نخست‌وزیر انگلیس یا نخست‌وزیر فرانسه نامه بنویسیم و آن‌ها را به عدالت و ... دعوت کنیم و امید تأثیر داشته باشیم. چنین اندیشه‌ای، خیالی بیش نیست.

دسته دوم افراد ضعیف النفس دنیاپرستی‌اند که به دنبال منافعشان هستند؛ البته نه منافع دراز مدتی که برای آن نقشه بکشند و طراحی کنند؛ بلکه به دنبال گذراندن امور روزمره‌شان هستند. اینان اراذل و اوباشی هستند که به دنبال آن‌اند که پولی بگیرند و سروصدائی راه بیاندازند و مردم را بترسانند. این افراد اگر در اوایل کار باشند و هنوز خیلی فریب نخورده باشند، کمابیش ممکن است در اثر موعظه و راهنمایی، یا حتی کمک‌های مادی، هدایت شوند. گاهی این افراد به خاطر وجود مشکلات مادی سراغ فتنه‌گران می‌روند؛ اگر به وضع آن‌ها رسیدگی شود، محبتی ببینند، شاید هدایت شوند. اما اگر حرفه‌ای شده باشند، به طوری که اصلاً کارشان همین شده که باج بگیرند و مزاحمت برای دیگران ایجاد کنند، و دنبال کاسی حلالی نیستند، دیگر امیدی به هدایت آنان نیست.

### چاره کم‌بصیرت‌ان، دادن بصیرت است

وظیفه اصلی ما در مورد عوامل فتنه بیشتر به گروه سوم مربوط می‌شود. گروه سوم کسانی‌اند که بدون سوء نیت، از روی کم‌بصیرتی و جهل، کاری می‌کنند که به نفع فتنه‌گران تمام می‌شود. هم در فهم و هم در تشخیص مورد و موقع، اشتباه می‌کنند. بالاخره گاهی از این اشتباهات پیش می‌آید. امیرالمؤمنین - علیه السلام - هم می‌فرماید: «کسی که طالب حق بود و اشتباه کرد، مثل کسی نیست که عمداً بر علیه حق قیام می‌کند»<sup>۶</sup>؛ ولی چه بدانند و چه ندانند، ضررشان با دیگرانی که نمی‌دانند مساوی است. خیال می‌کنند مشغول به انجام وظیفه شرعی هستند؛ اما متوجه نیستند که تیشه به ریشه اسلام می‌زنند.

در مقابل این نوع افراد، همه، مخصوصاً ما طلبه‌ها، وظیفه بسیار سنگینی داریم. باید سعی کنیم از راه‌های صحیح، با زبان نرم و با استدلال، این افراد را ارشاد کنیم و آنان را متوجه اشتباهشان کنیم. میزان اثر بخشی این کار به عوامل مختلفی بستگی دارد؛ ولی در میان این قشر بر خلاف دسته اول، امید به اینکه عده‌ای هدایت شوند و دیگر آب به آسیاب دشمن نریزند، زیاد است. اما ما که خود را از فتنه کنار گرفته‌ایم و تماشاگر میدان فتنه هستیم، گاهی توجه به چنین وظیفه‌ای نداریم؛ کسی هم باید ما را متوجه کند. خیال می‌کنیم فتنه آخرالزمان است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم انجام می‌گیرد و ما وظیفه‌ای نداریم. اگر این چنین افرادی عنوانی هم داشته باشند، می‌گوئیم: «این‌ها این طور تشخیص داده‌اند؛ ما نمی‌توانیم برای آن‌ها تعیین تکلیف کنیم؛ جاهل را با عالم بحثی نیست.» در صورتی که فرض ما این است که لااقل در این مسأله آن‌ها جاهل هستند و اشتباه کرده‌اند و ما عالم هستیم؛ گرچه ممکن است در بسیاری از علوم، آن‌ها عالم باشند و ما نسبت به آن علوم جاهل باشیم. اما این جا که فرض این است که ما راه حق را می‌دانیم و می‌فهمیم که این‌ها اشتباه کرده‌اند، باید از هر راه مناسبی که موثر باشد، سراغ این‌ها برویم و آن‌ها را به اشتباهشان توجه دهیم. تا اینجا صورت کلی مسئله

گفته شد؛ اما مراحل آن چیست و در موارد مختلف چه کار باید کرد، صورت های زیادی دارد که نمی توان همه را بیان کرد.

دسته دیگری که در قبال آن ها مسئولیت داریم و عمده مخاطبین ما را تشکیل می دهند، افرادی هستند که هیچ نقشی در پیدایش یا تثبیت فتنه ندارند؛ اما در معرض فریب فتنه گران و گمراه شدن قرار دارند. نسبت به این ها وظایف بسیار سنگینی داریم. همه این ها غیر از آن وظیفه ای است که نسبت به خودمان داریم؛ غیر از این که باید مراقب باشیم خودمان در دام فتنه جویان نیافتیم، باید وظایفمان را در قبال آن دسته از فتنه گران که امکان تأثیر در آن ها می رود و همچنین آن هائی که در معرض به دام افتادن هستند، انجام دهیم. برای مقابله با فتنه گران ابتدا لازم است از انگیزه آنان با اطلاع شویم و بدانیم چه نقشه هائی طراحی کرده اند؛ اما آنچه که به صورت کلی می توان گفت این است که در همه این موارد دو عامل، به نحو منع خلّو مؤثر است و منشأ پیدایش انحرافات است که موجب می شود اشخاص به عامل دست دوم یا سوم فتنه گران تبدیل شوند، و یا حتی موجب گمراهی افرادی شود که خطر فتنه آن ها را تهدید می کند. آن دو عامل عبارتند از: ۱. ابهام، جهل و غفلت؛ یعنی حقیقت برایشان آن طور که باید و شاید روشن نیست؛ ۲. تمایلات نفسانی که با حقّ نمی سازد؛ یعنی اسیر هوای نفس و شیطان هستند.

### آگاهی بخشی، پادزهر جهل و ابهام

طبیعی است که برای رفع عامل اوّل یعنی جهل و ابهام، باید آگاهی داد و روشنگری و افشاگری کرد، تا حقّ روشن شود و با باطل مشتبه نشود. این کاری است که در ابتدا همه انبیا انجام می دادند. البته این وظیفه در قبال کسانی است که امیدی هر چند ضعیف به هدایتشان وجود دارد. حتّی از آداب اسلامی در حرکت های نظامی، دفاعی و جهادی این است که مجاهد در ابتدا باید انذار، ارشاد و اتمام حجت کند. هنگامی که پیغمبر اکرم - صلی الله علیه و آله - امیرالمؤمنین - علیه السلام - را به یمن فرستادند تا فتنه ای را سرکوب کنند، عمده سفارش ایشان به امیرالمؤمنین این بود: «لَأَنَّ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْكَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ»<sup>۷</sup>: یا علی! اگر یک نفر را هدایت کنی برای تو از هر چه خورشید بر آن می تابد بهتر است. این جزء آداب جهاد اسلامی است که مسلمان ها در مقابل کسانی که می خواهند با آنها به جنگ پردازند، اول آن ها را هدایت کنند؛ بگویند: «اگر حرفی دارید، بزنید؛ اگر شبهه ای دارید، بپرسید»، تا حجت بر آن ها تمام شود. نباید ارشاد دیگران را سبک بشماریم. ما که معتقدیم لغزش در امور دینی باعث جهنّم و عذاب آخرت می شود و قابل مقایسه با بدبختی های دنیا نیست، باید نسبت به ارشاد دیگران دلسوز باشیم. چه طور برای یک فقیری که نان شب ندارد، یا مرضی که بیمارستان او را نپذیرفته، دلمان می سوزد، حال وقتی می بینیم کسی دارد گرفتار آتش جهنّم می شود نباید دلمان بسوزد؛ اما برای ارشاد دیگران لازم است که اوّل خودمان راه حقّ را بشناسیم، بعد به سراغ ارشاد دیگران برویم. این طور نباشد که روی توهمات یک مطلبی به ما القا شده باشد و سعی کنیم آن را به دیگران منتقل کنیم.

### تربیت اخلاقی، درمان دنیاگرایی

مسئله دوم مبارزه با هواهای نفسانی و گرایش‌های دنیاگرایانه است. در این راستا چه باید کرد؟ در این مرحله کار مشکل است؛ راه مسدود نیست، اما برنامه‌های کوتاه مدت برای این مرحله کارآیی ندارد. برای این کار باید دستگاه‌های تربیتی و ارشادی وسیعی با برنامه‌های طولانی مدت داشت. باید رسانه‌های ملی، روزنامه‌ها، انواع و اقسام وسایل ارتباط جمعی را به کار گرفت تا تربیت صحیح در جامعه پیش برود و آن گرایش‌های فاسد و حیوانی و شیطانی رشد نکند. این کار، نشدنی نیست؛ اما با یک مواجهه و چند کلمه صحبت کردن هم مسئله حل نمی‌شود. در این رابطه بیشتر باید برنامه‌ریزان فرهنگی کشور به فکر باشند و دست کم به همان اندازه‌ای که به مسائل اقتصادی مردم اهمیت می‌دهند، به مسائل معنوی، فکری و فرهنگی هم اهمیت بدهند.

به هر حال این یک وظیفه سنگینی است که به عهده ماست تا آن دسته از افراد که هنوز حرفه‌ای نشده‌اند، راه صحیح را تشخیص دهند. البته ممکن است بعضی از افراد آن چنان در دام هوس‌های مادی افتاده باشند که اصلاً به غیر از آن‌ها به چیزی فکر نمی‌کنند و حاضر نیستند حرفی گوش کنند. این افراد مصداق این آیه شریف هستند: «فَأَعْرَضَ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ ...»<sup>۹</sup>. صرف وقت برای کسانی که جز لذت دنیا چیزی نمی‌شناسند، سودی ندارد؛ مگر این که اول گرایش‌های دنیاپرستانه آن‌ها تضعیف شود و به حدی برسند که حاضر باشند حرف حسابی را بشنوند و روی آن فکر کنند؛ و الا مادامی که آنان در فکر خواهش‌های نفسانی خود هستند، حاضر نیستند در مورد آخرت، خدا و قیامت و ... فکر کنند؛ بلکه این امور را مسخره می‌کنند و می‌خندند.

اتفاقاً آن نقشی را که قرآن برای شیاطین انس و جن قائل است، موردش همین‌ها هستند. قرآن شیاطین انس و جن را اینگونه معرفی می‌کند: «... يُوْحٰى بِعَصْفِهِمْ اِلٰى بَعْضِ زُخْرُفِ الْقَوْلِ غُرُوْرًا ...»<sup>۹</sup>: کار این شیاطین این است که به همدیگر حرف‌های زیبا و فریبنده را الهام می‌کنند. ابزار کارشان حرف قشنگ است. کلام زیبا به همدیگر یاد می‌دهند؛ از این کلام زیبا چه هدفی را دنبال می‌کنند؟ «وَلِتَصْغٰى اِلَيْهِ اَفْئِدَةُ الَّذِيْنَ لَا

يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ...»<sup>۱۰</sup> هدفشان این است که آن‌هایی که ایمان به آخرت ندارند، دل به این حرف‌ها بدهند؛ نمی‌گویند: گوش بدهند، بلکه می‌گویند: دل بدهند؛ یعنی اگر انسان از اول مسئله دنیا و آخرت برایش حل نشود، قیامت را باور نکنند، در معرض این انحراف خواهد بود. به جایی می‌رسد که حاضر نیست گوش به حرف حساب دیگران بدهد، اما به حرف‌های این‌ها به جای گوش، دل می‌دهد.

پس وظیفه ما در درجه اول آگاهی دادن و هشدار دادن است. وظیفه دوم این است که با روش‌های معقول اسلامی و با رعایت احکام شرعی سعی کنیم آن‌ها را عملاً از پرداختن به کارهایی که موجب این فسادها و فتنه‌ها می‌شود، بازداریم. واجب‌ترین آن‌ها این است که ما در مقابل شبهه‌افکنی‌های آن‌ها، مجالس بحث آزاد داشته باشیم تا پاسخ شبهه‌ها داده شود. برای تحقق این هدف لازم است کسانی تربیت شوند که بتوانند به شبهات جواب دهند، جوابی که برای مخاطب قانع‌کننده و قابل فهم باشد. بعد این افراد به محل‌هایی که مظان این شبهات است، فرستاده شوند. این قسمت بیشتر به ما مربوط می‌شود؛ این فقط یک حرفه و یک شغل نیست؛ یک وظیفه واجب است. تنها مسئله غسله متنجس و ماء استنجا و ... مشکلات جامعه را حل نمی‌کند. در مقابل شیاطین انس و جن ما باید یک دستگاه تبلیغی قوی و فعال داشته باشیم. البته در کنارش هم باید دولت قدرتمند باشد تا اگر کار به برخورد‌های نظامی و تعرض به جان، مال و ناموس مردم رسید، بتواند جلوی آن را بگیرد. این‌ها راه‌های کلی است که برخی مسائل جزئی تر آن را انشاءالله در جلسات آینده با استفاده از آیات و روایات عرض خواهم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

- |                 |                             |
|-----------------|-----------------------------|
| ۱. البقره / ۷.  | ۶. نهج البلاغه، خطبه ۶۱.    |
| ۲. یس / ۱ تا ۷. | ۷. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۶. |
| ۳. یس / ۸.      | ۸. النجم / ۲۹.              |
| ۴. یس / ۹.      | ۹. الانعام / ۱۱۲.           |
| ۵. یس / ۱۰.     | ۱۰. الانعام / ۱۱۳.          |



## فصل چهاردهم:

**عالمان بی بصیرت ،**

**مؤثرترین عامل در فتنه ها**

### مراتب فتنه گری

در جلسه قبل به اندازه ای که خداوند توفیق داد در مورد عاملین فتنه توضیحاتی عرض کردیم. عرض شد: کسانی که در پیدایش فتنه مؤثر هستند، سه دسته اند: یک دسته نقش اول را ایفا می کنند. این افراد معمولاً آگاهانه برای اغراض فاسدی که دارند، دست به ایجاد فتنه می زنند. دسته دوم، وسیله ای در دست گروه اول هستند و توسط آن ها با پول و امثال آن استثمار می شوند. دسته سوم هم کسانی هستند که قصد سوئی ندارند و علاقه مند به خدمت هستند؛ ولی از روی ناآگاهی اقداماتی انجام می دهند که عملاً به نفع فتنه گران و به ضرر اهل حق تمام می شود. البته ذکر این تقسیم بندی به این معنا نیست که یک مرزبندی وجود دارد که کاملاً این سه دسته را از هم تفکیک می کند، به طوری که هر کدام ویژگی خاص خودشان را به طور کامل دارند؛ بلکه این دسته بندی برای این است که به انسان نشان دهد در مقام عمل با هر دسته باید چگونه رفتار کند. مقصود از دسته اول، یک عده کافر و مشرک نیستند که ذاتاً با اسلام عناد دارند؛ بلکه ویژگی این ها این است که فساد اخلاقی و انحراف فکری آن ها به قدری شدید است که برای رسیدن به هدفشان بدون هیچ تردیدی به هر کاری اقدام می کنند. ممکن است از ابتداء خیلی انسان های بدی هم نباشند؛ ولی به تدریج در اثر انجام گناه به جایی می رسند که با کفار هم تراز می شوند. بزرگترین فتنه ای که در عالم اسلام اتفاق افتاد، همان فتنه ای است که به شهادت حضرت زهراء سلام الله علیها منتهی شد، و در ادامه منجر به واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء علیه السلام شد. عاملین این فتنه کفار و مشرکین نبودند؛ عاملین اول این فتنه کسانی بودند که سال ها پای منبر پیامبر نشسته بودند و در جنگ های صدر اسلام شرکت کرده و برخی از آن ها معلول جنگی بودند. برخی از کسانی که برای جنگ با سیدالشهداء علیه السلام به کربلا آمده بودند، از کسانی بودند که چند سال پیش از آن در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام علیه معاویه جنگیده بودند.

آدمیزاد به گونه ای خلق شده است که چنین امکانی برای او وجود دارد که با این که در ابتداء ایمان دارد، اهل جهاد و انفاق مال در راه خدا است، اما آرام آرام به گناه، به دنیا پرستی و به ریاست طلبی کشیده شود، تا جایی که گویا به مبدأ و معاد اعتقادی ندارد. شاید وقتی از او در مورد این اعتقادات سؤال شود، با تأکید بگوید که انسان معتقدی است و شاید نماز هم بخواند؛ مگر عمر سعد صبح عاشورا نماز نخواند؟ اصحاب عمر سعد نماز صبح عاشورا را به او اقتداء کردند و برای تعقیب نمازشان به جنگ سیدالشهداء رفتند و او را به شهادت رساندند. پس این که می گوئیم: دسته اول آگاهانه فتنه گری می کنند، یعنی باکی ندارند که چه نتیجه ای حاصل می شود. عمر سعد در شب عاشوراء تا صبح با خودش فکر کرد و نزدیکی های صبح تصمیم گرفت که جنگ با سیدالشهداء را قبول کند. پس اقدام به فساد دارای مراتبی است. همه در یک حد نیستند؛ همه کافر، مشرک و معاند نیستند.

### نسیان روز حساب، عامل کوردلی

طبق بیان صریح قرآن آنچه موجب ارتکاب گناه می شود، نسیان روز حساب است و حتماً لازم نیست روز حساب را انکار کنند: «... إِنَّ الَّذِينَ يَصِلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ»<sup>۱</sup>. لذا در عمل با کسانی که معتقد نیستند فرقی ندارند: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»<sup>۲</sup>. نتیجه گناه به این جا می کشد که انسان دین و ایمانش را از دست می دهد. اول شك پیدا می شود، کم کم شك تقویت می شود و گاهی به انکار هم کشیده می شود. این دسته چون آگاهانه به فساد اقدام می کنند، در اثر شدت گناه، کارشان به جایی می رسد که باطنشان کور می شود. قرآن می فرماید: عده ای معبود خود را هوای نفس قرار داده اند: «أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ»<sup>۳</sup>: کسی که معبود خودش را هوای خود قرار داده، یعنی در برابر فرمان نفس تسلیم است و او را می پرستد، خدا او را با این که علم دارد و می فهمد که چه امری خوب و چه امری بد است، گمراهش می کند و بر قلب و گوشش مهر می زند و جلوی چشم او را هم با پرده ای می پوشاند. وقتی پرده ضخیمی در برابر چشم قرار گیرد، هر چند که چشم سالم باشد، قادر به دیدن نخواهد بود؛ «فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ»: چه کسی می تواند انسانی را که خدا گمراه کرده است، هدایت کند؟ اگر کسانی به این حد رسیدند دیگر وقت گذاشتن برای آن ها فایده ای ندارد. این ها قابل هدایت نیستند. البته اتمام حجت مسئله دیگری است. انسان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر دارد که مصلحت کلی آن اتمام حجت و در مرتبه بعد در صورتی که امید به تأثیر وجود داشته باشد، ارشاد دیگران است. اما این که انسان وقت صرف کند و متصدی هدایت چنین انسانی شود، کار لغوی است. صرفاً جهت اتمام حجت خوب است که یک بار گفته شود و اگر احتمال تأثیری می دهیم، موعظه ای هم بشود.

ممکن است سؤال شود که در داستان اصحاب سبت، آن هائی اهل نجات بودند که امر به معروف و نهی از منکر کردند و کسانی که در برابر آن ها سکوت کردند با آن ها گرفتار عذاب شدند، پس نباید سکوت کرد. قرآن می فرماید: «وَ إِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَنْتَقُونَ»<sup>۴</sup>؛ این امر به معروف به دو جهت بود: یکی این که در برابر خداوند عذری داشته باشند، یعنی همان اتمام حجت (مَعْذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ) و دیگر این که امیدی ولو ضعیف به بازگشت آن ها داشتند (لَعَلَّهُمْ يَنْتَقُونَ)؛ ولی ما که می گوئیم: نباید برای این دسته از فتنه گران که عامداً و عالماً فساد به پا می کنند وقت صرف کرد، به این جهت است که امیدی به بازگشت آن ها نداریم و بیشتر از این وقت صرف کردن باعث می شود نیرو و وقتی برای پرداختن به دیگران نماند. البته اگر اتمام حجت نشده یا امیدی به بازگشت آن ها وجود دارد، نسبت به آن ها هم تکلیف داریم؛ اما یک مسئله دیگری هم وجود دارد و آن این است که اگر تکالیف متزاحمی داشته باشیم، باید ببینیم کدام یک اولویت دارد.

### فساد، لازمه اختیار انسان

برای روشن تر شدن مطلب نکته ای را ذکر می کنم که گاهی مورد توجه قرار نمی گیرد. از زمان خلقت حضرت آدم تاکنون، هم طبق نقل تاریخ هائی که بشر تدوین کرده و هم طبق تاریخی که از وحی به دست می آید، جامعه ای که کاملاً عاری از فساد باشد، به طوری که هیچ کس سوء استفاده ای نکند، حقی را باطل نکند و به کسی ظلم روا ندارد، سراغ نداریم. قبل از خلقت آدم، ملائکه گفتند: «... أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا...»<sup>۵</sup>. آن ها هم می دانستند که این موجود اهل فساد است. خدای متعال هم نگفت: نه این گونه که شما فکر می کنید نیست؛ بلکه فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی معلوم بود که زندگی آدمی زاد در روی زمین توأم با فساد و خونریزی خواهد بود. همه انبیاء برای هدایت بشر زحمت ها کشیدند؛ برخی هم فی الجمله موفق شدند حکومتی تشکیل دهند؛ اما چنان نبود که جامعه ای تشکیل دهند که هیچ فساد و ظلمی در آن نباشد؛ نه چنین چیزی در تاریخ سراغ داریم و نه انتظار آن را داریم. ان شاء الله حضرت ولی عصر -عجل الله تعالی فرجه الشریف- که ظهور بفرمایند، جامعه ای ایده آل تشکیل خواهند داد؛ اما چگونگی آن جامعه را به درستی نمی دانیم. قدر متقین این است که اگر کسی ظلمی کند بی مجازات نمی ماند؛ مسلماً انسان های خوب و مخلص زیاد خواهند شد، عدالت گسترش پیدا خواهد کرد و...؛ اما این گونه نیست که هیچ گناهی نخواهد شد، یا کسی به کسی ظلم نخواهد کرد. حکومت حضرت حکومتی عادلانه است، یعنی اگر کسی ظلمی کرد، مجازات آن را خواهد دید.

آیا ما انتظار داریم که وقتی شخصی مثل رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه و آله - یا کسی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام که مظهر عدالت در بین همه انسان ها در طول تاریخ است، وقتی به حکومت می رسد، دیگر هیچ ظلم و تخلفی در کار نباشد؟ داستان زندگی امیرالمؤمنین را مطالعه کنیم، ببینیم آیا کسانی را که خود حضرت به آن ها مقام و حکم داد و استاندار و قاضی و... شدند، هیچ تخلفی نکردند؟ آن ها را که علی خوب

می شناخت. حضرت بهترین ها را انتخاب می کرد. برخی از نزدیکان حضرت بودند که وقتی بیت المال به آن ها سپرده شد، آن را برداشتند و فرار کردند! نباید توقع داشت که چون حضرت علی رئیس این حکومت است، نباید هیچ تخلفی از کسی سرزنند؛ امام خمینی - رضوان الله تعالی علیه - خود را خاک پای معصوم می دانست و به این افتخار می کرد. چنین کسی بعد از هزار سال حکومتی اسلامی تشکیل داده است. آیا نشانه درستی این حکومت این است که هیچ تخلفی در آن نباید صورت بگیرد؟ آیا این شخص عدالتش از علی بیشتر است؟ آیا قدرت مدیریت او از حضرات معصومین بیشتر است؟ این را برای این عرض می کنم که گاهی در گوشه و کنار افرادی در اثر القائنات شیاطین این مسئله را مطرح می کنند که این حکومت اسلامی نیست، چون در فلان گوشه فلان تخلف صورت گرفته است! این توقع بسیار بی جایی است. این یا به خاطر این است که ما انسان را نشناخته ایم و یا خود را فریب می دهیم. حداکثر کاری که رئیس یک حکومت سالم، در صورت یاری مردم، انجام می دهد این است که اگر کسی ظلم کرد، طبق احکام اسلام او را مجازات می کند؛ اما نه امکان دارد ضمانت کند که در هیچ جا تخلفی صورت نگیرد، و نه هر جا هر ظلمی شد، مجازات شود. مگر چنین شخصی قدرت نامتناهی دارد؟ یک نفر برای کنترل یک جمعیت هفتاد میلیون نفری، با وجود این همه دشمن که مرتباً قصد راه اندازی فساد در داخل کشور را دارند، چقدر قدرت دارد؟

### عالمان بی بصیرت، مؤثرترین عامل در فتنه ها

عمده مشکلی که ما با آن مواجه هستیم، مربوط به دسته سوم است. از یک طرف انسان هائی درس خوانده، ملاً و احیاناً مجتهد، و از یک طرف اهل عبادت، تقوا، نماز شب و ... هستند؛ اما گاهی از روی ناآگاهی مطالبی را می گویند یا کارهائی انجام می دهند که آب به آسیاب دشمن می ریزند و در عین حال خودشان هم متوجه نیستند. بزرگترین تکلیفی که امروز ما طلبه ها بر دوش داریم این است که نیروی خود را صرف این گروه کنیم. باید سعی کنیم در نهایت ادب و احترام و از راه مناسب، آن ها را متوجه خطایشان کنیم. اتفاقاً از آغاز اسلام تا کنون، مهم ترین و مؤثرترین عامل در فتنه ها این گونه افراد بوده اند. عموم مردم به دو دسته اعتماد می کنند: یکی به علماء، و دیگر به اشخاص متقی و زاهد؛ مخصوصاً اگر کرامتی هم درباره آن ها نقل شده باشد. همین باعث می شود که سایر حرف هایشان را هم بپذیرند. گمان می کنند چنین کسی امکان ندارد خطا کند، یا گمان می کنند کسی که در راه فقه آل محمد صلی الله علیه و آله ریشی سفید کرده، حتماً وظیفه اش را می شناسد و اشتباه نمی کند. اما فقط اینان دین شناس نیستند، بلکه دیگرانی هستند که هم دین شناس و هم باتقوا هستند و هم بصیرت دارند، و حرف هایشان با آنان اختلاف دارد. در این صورت حرف کسانی برای ما حجت است که هر سه ویژگی را داشته باشند: عالم اند، یعنی اسلام را خوب فهمیده اند؛ باتقوا هستند، یعنی انگیزه برای عمل دارند؛ و بصیرند، یعنی خوب می فهمند که باید چه کار کنند. اگر کسی مسائل سیاسی و اجتماعی را خوب درک می کند، معنایش این نیست که مجتهد نیست یا تقوا ندارد. خداوند بر ما منت نهاد و مردی را به ما معرفی کرد که در دورترین نقاط عالم هم شخصیت او شناخته شد و در طول نهضت ثابت کرد که مسائل سیاسی را از همه بهتر می فهمد. سیاست مداران به او ارادت داشتند و هر جا با او مخالفت کردند، بعدها معلوم شد که حق با او بوده است. پس ما باید به دنبال چنین افرادی برویم؛ البته به

عالمان باتقوا احترام بگذاریم؛ حتی دستشان را ببوسیم. اما معنای این احترام این نیست که وظایف اجتماعی را هم از آنان یاد بگیریم.

شرط سوم برای درک مسائل اجتماعی و جلوگیری از وقوع فتنه یا نجات دادن کسانی که در فتنه افتاده اند، بصیرت است. تأکید مقام معظم رهبری بر بصیرت بی جهت نیست و هم مورد تأکید قرآن است و هم در فرمایشات امیرالمؤمنین در نهج البلاغه روی آن تأکید شده است. قرآن می فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...»<sup>۶</sup>؛ این یک اصطلاح قرآنی است و قرآن روی آن کار کرده تا فرهنگ عمومی ما شده است؛ گرچه الآن این اصطلاح در جامعه دینی ما جایگاه شایسته خود را ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد می زند: «... إِنَّ مَعِيَ لَبَصِيرَتِي مَا لَبَسْتُ عَلَىٰ نَفْسِي وَلَا لُبُّسٌ عَلَيَّ...»؛ من بصیرت دارم و می فهمم باید چه کار کنم. نه خودم بر خودم امر را مشتبه کردم، و نه کسی امر را بر من مشتبه کرده است. پیداست که او را متهم به ناتوانی در اداره امور می کردند و برخی صریحاً می گفتند: معاویه جامعه را خوب اداره می کند. حضرت فریاد می زد: من وظیفه ام را بهتر از شما می دانم و شکی ندارم که راهی جز این وجود ندارد. در نهج البلاغه در رابطه با فتنه جمل تعبیر واقعاً کوبنده ای وجود دارد؛ می فرماید: «من شب ها خوابم نبرد. نشستم و فکر کردم؛ آغاز و انجام این کار را بررسی کردم. دیدم امر من، بین دو کار دائر است: یا باید با این ها بجنگم، یا باید دست از دین محمد - صلی الله علیه و آله - بردارم.» اینگونه فهمیدن، کار هر کسی نیست. نیاز به یک بصیرت خاص در مسائل اجتماعی دارد که حاقّ حق را درست بشناسد؛ بفهمد که اگر کوتاه بیاید چه اتفاقی خواهد افتاد.

### نعمت رهبری بصیر

اگر در جریانات اخیر، مقام معظم رهبری، و به دنبال ایشان مردم، سکوت کرده بودند و با تساهل و تسامح از کنار مسئله می گذشتند، عاقبت این انقلاب به کجا می انجامید؟ اگر کسی بگوید: این تصمیم قاطع رهبری، نمونه ای از آن تصمیم قاطع علی برای جنگ با اصحاب جمل است، حرف بی جایی زده است. این یک بصیرت و فراست الهی است. این مصداق «اتَّقُوا فِرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ...»<sup>۷</sup> است. اگر انسان از استعداد کافی و خدادادی بهره مند بود و در عمل هم با خدا پیمان بست که آن چه مورد رضایت الهی است، عمل کند و بر سر این پیمانش هم استقامت کرد، حاشا و کلاً که خدا او را کمک نکند. خدائی که ما می شناسیم، این گونه نیست. از این جهت باید در مورد عظمت این نعمتی که خدا به ما داده است و چنین رهبری به ما عطا فرموده، تفکر کنیم. اگر او را با همه رهبران دنیا مقایسه کنیم، چه نسبتی می توانیم برقرار کنیم؟ آن ها چه مقدار از لیاقت رهبر ما را دارا هستند؟ اگر به تعصب متهم نمی شدم صریح جواب می دادم؛ اما اجمالاً عرض می کنم که به عقیده بنده، قابل مقایسه نیستند. اگر این نعمت را نداشتیم، می فهمیدیم که چه احتیاجی به آن داریم. معمولاً آدمیزاد با مقایسه می فهمد که چه نعمتی دارد. وقتی قدر چشم سالم را می داند و شکر خدا را بجا می آورد که به او نایبانی را نشان دهند. کشورمان را با کشور افغانستان مقایسه کنیم؛ چقدر مردم افغانستان با ارتش مارکسیستی شوروی و حکومت دست نشانده آن ها مبارزه کردند. تقریباً هم زمان با انقلاب ایران، مبارزات آن ها هم شروع شد. سی سال از این جریان گذشته و عاقبت دشمن در خانه آن ها آمده و اختیار همه امورشان را به دست گرفته است؛ ولی خدا به ما عنایت کرد و رهبری به ما داد که آن چنان پیروزی و عزتی نصیب ما شد که دیگران به آن غبطه می خورند. فرق ما با کشور افغانستان در چیست؟ آیا آن ها کم مبارزه کردند؟ من می دانم که بسیاری از گروه های افغانی خیلی بیشتر و عمیق تر از ما مبارزه کردند و سختی های شدیدتری را تحمل کردند؛ ولی بعد از این همه گرفتاری ها، ویرانی ها، عقب افتادگی ها و ... در خانه خودشان زیر یوق دشمن هستند؛

چرا؟ چون رهبری مثل امام نداشتند.

این نعمت با چه چیزی قابل مقایسه است. با این حال یک عده افراد ناآگاه به خاطر خطای یک مسئولی، یا به خاطر وجود یک گناهی در جامعه می گویند: «خمینی چه کار کرد؟ فقط یک عده را به کشتن داد!» آیا واقعیت امر این است؟ در زمان حیات امام عده ای که حواسشان به امور بود، وقتی به ذهنشان خطور می کرد که اگر روزی امام از دنیا برود چه خواهد شد، آن چنان وحشت می کردند که نمی توانستند آن فکر را ادامه دهند؛ اما خدا جانشین شایسته ای که نسخه بدل امام بود را به ما عنایت کرد. آیا شایسته است که بگوییم: «او برای ما چه کار کرد؟!» این از سخنان همان دسته سوم است که ناآگاه اند؛ خیال می کنند چون در گوشه ای بی حجابی وجود دارد یا در اداره ای رشوه گرفته شده، پس هیچ کاری صورت نگرفته است؛ در حالی که این امور در زمان امیرالمؤمنین هم وجود داشته است. آیا ما حق داریم بگوییم: «این چه حکومتی بود که علی تشکیل داد؟» باید توجه به این نکته داشت که اگر این نعمت را نداشتیم چه می شد و اگر موئی از سر رهبر معظم انقلاب کم شود، چه خاکی بر سر ما خواهد شد.

پروردگارا! به حق فاطمه زهراء سلام الله علیها معرفت ما را به دین خودت و نسبت به نعمت های خودت افزون بفرما.

۱. ص ۲۶ /

۲. الروم / ۱۰

۳. الجاثیه / ۲۳

۴. الاعراف / ۱۶۴

۵. البقره / ۳۰

۶. یوسف / ۱۰۸

۷. الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸

# فصل پنجم:

## تحریف مفاهیم

## و بازی با واژه‌ها

### خلاصهٔ مباحث گذشته

در جلسات اخیر تحلیلی از کیفیت پیدایش فتنه های اجتماعی در جوامع دینی را ارائه دادیم. عرض کردیم: این فتنه ها معمولاً به وسیله سه گروه انجام می گیرد: یک گروه کسانی که به تعبیر قرآن کریم از شیاطین هستند و برای رسیدن به اغراض شوم خود یک سلسله پدیده های اجتماعی را طراحی می کنند. گروه دوم عامل مباشر در ایجاد فتنه در جامعه هستند که از عوامل پشت پرده، إلهام می گیرند و پشتیبانی می شوند و برای رسیدن به آمال و آرزوهای پست دنیوی، دینشان را می فروشند. گروه سوم کسانی هستند که اهل اطاعت و عبادت اند و احیاناً معلوماتی هم دارند؛ ولی نسبت به فعالیت های شیاطین و نقشه های آن ها آگاهی ندارند؛ گاهی به گمان انجام وظیفه، کاری می کنند که در واقع عامل تأیید فتنه گران می شود. گاهی تأثیر ایشان در جامعه از هر دو گروه دیگر بیشتر است؛ ما نسبت به این گروه باید حساسیت بیشتری داشته باشیم. در این جا نباید اسلحه ای به کار برد، نباید بی احترامی کرد؛ اما باید از راه های عاقلانه آن ها را متوجه اشتباهشان کرد.

البته در مسائل انسانی و اجتماعی که اراده و اختیار افراد در تحقق آن ها نقش دارد، فرمولی که صد در صد نتیجه بدهد، وجود ندارد. هیچ پیغمبری نتوانست تمام قومش را هدایت کند؛ هیچ امامی نبود که بتواند جامعه خودش را صد در صد اصلاح کند. قرآن از قول ایشان می فرماید: «... إِنَّ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ...»<sup>۱</sup>. بالأخره موضوع هدایت، انسان است و انسان هم موجودی مختار است. تدبیر انسان یک تدبیر مکانیکی نیست، به طوری که یک فردی را وارد کارخانه ای کنند و از آن طرف یک کالای خاص خارج شود. هر چقدر روی یک انسان کار تربیتی شود، نهایتاً فکر و اراده خودش مؤثر است که آن هم به مقدار معرفت و ایمانش بستگی دارد.

### استراتژی و تاکتیک های شیاطین در ایجاد فتنه اجتماعی

ما برای این که بتوانیم به سهم خودمان از وقوع فتنه ها در جامعه جلوگیری کنیم یا از شدت آن ها بکاهیم، باید تلاشمان را بیشتر صرف گروه سوم کنیم. ولی این کار ساده ای نیست؛ نقشه های آن شیاطین، نقشه هایی است که با کمک إبلیس و اتباعش طرح می شود و به خصوص در این عصر و زمانه بعد از تجارب چند هزار ساله ای ابلیس، آن قدر این طرح ها پیچیده شده است که افراد بسیار زیرک را هم به دام می اندازد. البته با استفاده از بیانات قرآن معلوم می شود که وجود این فتنه ها چیز تازه ای نیست؛ بلکه از روزی که جامعه انسانی تشکیل شده و شیاطین هم در میان انسان ها فعال شده اند، این امور به صورت های مختلف وجود داشته، ولی پیچیدگی های آن به تدریج افزوده شده است. مواجه شدن با این فتنه های پیچیده کار آسانی نیست؛ ولی یک سری راه های کلی وجود دارد که باید آن ها را مد نظر قرار دهیم. یک دسته از این راه ها به اصطلاح امروزی- جنبه راهبردی و استراتژیک دارد؛ یعنی یک خط مشی های کلی دنبال می شود، و یک دسته جنبه تاکتیکی و کاربردی دارد؛ یعنی در شرایط مختلف و در رابطه با اشخاص، گروه ها، احزاب و قشرهای مختلف جامعه و جنسیت های مختلف، تفاوت می کند و نسبت به هر گروه خاص، یک راه و شیوه متناسب با آن گروه انتخاب یا ابداع می شود. به طور کلی نقشه هایی که شیاطین برای ایجاد فتنه طرح می کنند، به این دو دسته کلی تقسیم می شود.



### اولین ترفند شیاطین: تحقیر و استهزا

در چندین آیه از قرآن کریم تأکید شده است که ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که از طرف مردم، به خصوص از طرف مترفین و نخبگان جامعه، مورد تکذیب و استهزاء قرار گرفت.

باید توجه داشت که مسائل روان شناختی چیزی نیست که جعلی و قراردادی باشد؛ بلکه در ارتکاز همه انسان‌ها وجود دارد. بعد از این که این ارتکازات را دسته بندی و تدوین کردند، به صورت یک علم در آمد، و گرنه همه انسان‌ها از یک نوع روان شناسی بهره مندند. یکی از روش‌هایی که از قدیم‌ترین ایام، با استفاده از یک قاعده روان شناختی، برای منحرف کردن مردم و محروم کردن آنها از هدایت انبیاء و ایجاد فتنه در جامعه از آن استفاده می‌کردند، تحقیر انبیاء و اولیاء خدا بود. می‌دیدند این‌ها در میان جامعه، صرف نظر از مقام نبوتشان، مردم محترم، پاک، شریف، امین، درستکار و راستگویی هستند و همه انسان‌ها این طور افراد را به طور فطری دوست می‌دارند. همه انبیاء معصوم بودند و گناهی مرتکب نمی‌شدند؛ مهربان بودند و به دیگران خدمت می‌کردند. حال چنین انسان‌هایی وقتی حرف‌های منطقی هم بزنند، قاعدتاً باید خیلی زود پذیرفته شود؛ اما بر عکس، تاریخ نشان می‌دهد و قرآن هم بیان می‌فرماید که این گونه نبوده است. پیغمبرانی مبعوث می‌شدند، عده‌ی معدودی به آن‌ها ایمان می‌آوردند و بقیه تکذیبشان می‌کردند. عمده‌عاملی که باعث می‌شد، توده مردم به انبیاء گرایش پیدا نکنند، شیاطینی بودند که انبیاء را در میان مردم تحقیر می‌کردند؛ «یا حَسْرَةً عَلَی الْعِبَادِ مَا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ»<sup>۲</sup>: افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنان نیامد مگر اینکه او را استهزا می‌کردند!

اگر چند نفر دور شخص محترمی را در وسط خیابان بگیرند و مسخره اش کنند، هر قدر هم متین و مؤدب باشد، در نظر مردم سبک می‌شود. اگر بچه‌ها هم یک کسی را مسخره کنند، سبک می‌شود، چه رسد به این که افراد بزرگ و حسابی این کار را انجام دهند. این مسخره کردن یک پشتوانه و یک ضامن می‌باشد؛ اول ایشان را متهم می‌کردند

که عقلشان کم است و گاهی صراحتاً می‌گفتند: این‌ها دیوانه هستند و حرف‌های نامربوط می‌زنند. وقتی انبیاء الهی حرف‌های متین، زیبا و مستدل می‌زدند، می‌گفتند: این حرف‌ها شعر است و این‌ها شاعرند؛ لذا حرف‌های قشنگ می‌زنند. این تقریباً یک بخش از برنامه‌ای بود که از صدر پیدایش زندگی اجتماعی بشر بین همه اقوام جریان داشته است؛ قرآن می‌فرماید: «کَذَلِکَ مَا أَتَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ \* أَوْ أَصْوَابًا بِهِ...»<sup>۳</sup>: آیا این اقوام مختلف در طول تاریخ همدیگر را سفارش کرده بودند که این طور با پیغمبران برخورد کنند؟ پیداست که این شیوه شیطانی خیلی سابقه دارد؛ تنها امروز نیست که وقتی کسی مورد توجه مردم قرار می‌گیرد، افرادی از سنخ همان شیاطین او را مسخره می‌کنند.

### دومین ترفند شیاطین: تهمت زنی

اگر شیاطین از راه استهزاء موفق نمی‌شدند که اولیاء خدا را از راهشان باز دارند، سعی می‌کردند آن‌ها را به رفتارهایی که جامعه نمی‌پسندد و ناهنجار است، متهم کنند. کمابیش در همه جوامع رفتارهای نامشروع با جنس مخالف، محکوم و مردود بوده است؛ حتی در جوامعی که این امور رواج داشته و علنی بوده، به عنوان یک کار زشت و پست تلقی می‌شده است. البته زشتی و زیبایی کارها در همه جوامع کاملاً مثل هم نیست؛ ولی این گونه مسائل تقریباً در تمام جوامع بشری زشت شمرده شده است. الآن هم حتی در جوامعی که این مسائل رواج دارد، وقتی می‌خواهند یک شخصیت سیاسی مهمی را بدنام کنند، راست یا دروغ، یک چنین نسبت‌هایی به او می‌دهند. مقصود این است که زشت شمردن این کارها یک امر فطری است؛ حتی اگر این امور را به آن‌هایی که مرتکب می‌شوند، نسبت دهند، ناراحت می‌شوند. اگر به کسی که هر روز دزدی می‌کند، نسبت دزدی بدهند، ناراحت می‌شود. این امور هم همین طور است.

همین شیاطین بعضی از انبیاء را به این امور متهم کردند تا آن‌ها را از چشم مردم بیاندازند. کار به جایی رسید که آن قدر این مسائل عمومیت پیدا کرد و قبح آن ریخت که در متن کتاب تورات فعلی که کتاب مقدس میلیون‌ها انسان است، به بعضی از انبیاء نسبت داده شده است که این عمل نامشروع را حتی با دختران خودشان انجام داده‌اند! قرآن به خصوص روی این مسأله تأکید فرموده و می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسَى قَبْرًا ۗ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِیْهًا»<sup>۴</sup>. پیداست که زمینه

این گونه اتهامات برای پیغمبر هم بوده که می‌فرماید: همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند، و خداوند او را از آنچه در حق او می‌گفتند، مبرا ساخت. این نسبت‌ها کمابیش در بعضی از مجامع روایی بعضی از فرق جهان اسلام هم وارد شده است. اموری را به انبیاء نسبت دادند که اصلاً شائبه‌اش هم درباره آن‌ها مطرح نبود. آن‌ها به قدری پاک و منزّه بودند که حتی به شدت مراقب بودند که چشمشان به نامحرم نیافتد. این اتهامات برای این بود که مردم را از انبیاء دور کنند. آن اتهام اول باعث می‌شد که مردم به افکار انبیاء دلبستگی پیدا نکنند و افکارشان را نپذیرند؛ وقتی می‌گویند: مجنون و کم عقل است، مردم دیگر به فکر و حرفش و به مسائل نظری و علمی که مطرح می‌کند، توجه نمی‌کنند. این اتهام دوم برای این بود که به رفتار انبیاء هم توجه نکنند و تحت تأثیر رفتارشان قرار نگیرند؛ یعنی آن‌ها را انسان‌هایی شایسته و اخلاقی ندانند. امور زندگی ما، یک منشأ فکری و یک منشأ رفتاری دارد. مردم، هم از فکر انبیاء و هم از سیره عملی و رفتارشان تأثیر می‌گرفتند. اما وقتی در فکرشان به جنون و در رفتارشان به گناه، فساد و انحراف متهم شوند، چیزی برای پیروی از آن‌ها باقی نمی‌ماند.

### آخرین راهکار شیاطین: آزار، اذیت و قتل

سرانجام اگر هیچ یک از راهکارهای فوق نتیجه نمی‌داد، شروع به اذیت و آزار انبیاء می‌کردند و گاهی آن‌ها را از شهر بیرون می‌کردند و نهایتاً آن‌ها را به شهادت می‌رساندند؛ «... قُلْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُنَّ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ...»<sup>۵</sup>. این رفتاری بود که طی مراحل نسبت به همه انبیاء واقع می‌شد و قرآن آنرا نقل می‌کند. البته قتل نسبت به همه انبیاء صورت نگرفت؛ ولی بیرون کردن از شهر، اذیت کردن، زندان کردن و انواع ایذاها عمومیت داشته است. شیاطین امروز نیز در ایجاد فتنه در اجتماع از همین مدل استفاده می‌کنند. آنها در جامعه دینی ما، با جامعه‌ای مواجه هستند که بر اساس مبانی دینی اسلامی شکل گرفته و این انقلاب بر اساس اسلام و بر اساس باورها و ارزش‌های اسلامی به وجود آمده است و قوامش به همین باورها و ارزش‌ها است. اگر این امور از آن گرفته شود، دیگر انقلاب اسلامی نخواهد بود. در مواجهه با چنین انقلابی، اولین کار شیاطین متزلزل کردن افکاری است که هم مایه پیدایش این حرکت انقلابی شد و هم عامل تثبیت این نظام است. این شیاطین بهتر از من و شما این را می‌دانند. آن‌ها سعی می‌کنند آنچه منشأ فکر انقلابی شد و در طول تاریخ انقلاب و بعد از پیروزی انقلاب، تکیه گاه کلام رهبر بود، یعنی اسلام، قرآن، ... را تضعیف کنند.

### ترویج گناه و اعمال ناهنجار

در کنار تضعیف باورهای دینی، سعی می‌کنند کاری کنند که به ارزش‌های عملی، ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای دینی توجه نشود و مردم کم‌کم به گناه کشیده شوند و پایبند به عمل به دستورات اسلام و رعایت ارزش‌های اسلامی نباشند. این دو کار اصلی آن‌ها است؛ یعنی همان کاری که شیاطین با انبیاء می‌کردند. البته در گذشته امکانات ساده‌ای برای این اهداف داشتند؛ یک شایعه ساخته می‌شد و دهان به دهان پخش می‌شد؛ اما امروز انواع و اقسام وسایل رسانه‌ای در اختیار آن‌هاست. هر کسی وبلاگ شخصی دارد و هر چه می‌خواهد، می‌نویسد و دیگران هم از آن استفاده می‌کنند. امکانات رسانه‌ای اصلاً قابل مقایسه با گذشته نیست. در گذشته وقتی می‌خواستند یک حرفی را حتی در یک جامعه‌ی هزار نفری پخش کنند، به آسانی ممکن نبود. اما اکنون در عرض یک دقیقه یک خبر به کل دنیا منتشر می‌شود. وسایل ارتباط جمعی و به همان میزان، نقشه‌های شیاطین، پیچیده شده است؛ اما ریشه و اساس کار همان است. پس در طول جریان‌های همواره دو کار اساسی و استراتژیک فتنه جویان، یعنی تلاش در جهت تغییر افکار مردم و تلاش در جهت تغییر رفتار مردم، ادامه دارد. برای امثال ما این دو مورد خیلی مهم است. با دقت در گذشته معلوم می‌شود از روزهای اول انقلاب تا به حال یک سلسله تلاش‌هایی در جهت تضعیف باورها، اصل اعتقاد به خدا، وحی، اعتقادات شیعه، امام زمان و سید الشهداء علیهما السلام صورت گرفته، و این اواخر همه چیز را زیر سؤال برده‌اند. ایجاد شبهه کار مشکلی نیست؛ سنگی است که به قول معروف دیوانه‌ای در چاه می‌اندازد؛ اما صد نفر عاقل باید تلاش کنند تا آنرا بیرون بیاورند. تلاش دیگری که از اول انقلاب تا به حال صورت گرفته، این بوده است که سعی کنند مبانی ارزشی مسلمانان، حزب الهی‌ها و انقلابیون را از آنان بگیرند؛ سعی کرده‌اند چیزهایی که برای ایشان مقدس و محترم است، کم‌کم کمرنگ شود. کمرنگ کردن یک ارزش گاهی در اثر ایجاد شبهه‌های فکری، و گاهی به وسیله برنامه‌های عملی است. مثلاً ربا

در جامعه اسلامی یکی از خط قرمزها است که در قرآن به عنوان جنگ با خدا از آن یاد شده است: «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ...»<sup>۶</sup>: اگر دست از ربا بر نمی‌دارید، اعلان جنگ با خدا کنید. شیاطین در دو جنبه به آن می‌پردازند؛ اولاً: شبهه می‌کنند که این ربا نیست و راه شرعی دارد و حيله هائی مطرح می‌کنند که عملاً ربا باشد، اما اسمش ربا نباشد. در نهج البلاغه به خصوص در مورد فتنه‌های آخرالزمان به همین امر تأکید شده است. می‌فرماید: در آینده فتنه‌های عظیمی در میان مسلمان‌ها اتفاق خواهد افتاد. یکی این است که «... فَيَسْتَحِلُّونَ ... الرِّبَا بِالْبَيْعِ...»<sup>۷</sup>: ربا را به نام خرید و فروش می‌خورند. این یکی از برنامه‌های شیاطین است که مفهوم و اسم ارزش یا ضد ارزشی را عوض کنند. ثانیاً: سعی می‌کنند عملاً آن قدر انجام گیرد که قبح آن از بین برود. این بُعد جریان، نقشی است که امروز فیلم‌ها و تلویزیون‌ها و ... بازی می‌کنند. این، شبهه‌ای در مسائل فکری و نظری نیست؛ نمی‌خواهند بگویند: آیا این ارزش است یا ضد ارزش، بلکه آن قدر آن را انجام می‌دهند تا ارتکاب به گناه برای جوانان عادت شود. بالاخره آدمی زاد چقدر می‌تواند مقاومت کند؟ جوان در موقعیتی که با اوج فعالیت‌گریزه مواجه است، مثل یک ماده محترقه‌ای است که برای انفجار فقط به یک چاشنی و یک اشاره احتیاج دارد؛ آن وقت اگر نه یک اشاره، بلکه از در و دیوار آتش بیارد، چه بر سر او می‌آید؟ این جا بحث از خوب یا بد بودن عمل نیست؛ این یک عاملی است که عملاً رفتار را عوض می‌کند.

نمونه دیگر، وضعیت لباس در جامعه ماست. در بازار به زحمت می‌توان لباسی که با شئون اسلامی، تناسب داشته باشد، پیدا کرد. مدل‌هایی عرضه می‌شود که به صورت‌های مختلف تبلیغ فرهنگ غربی است. روی بسیاری از لباس‌ها، نوشته‌ها و علائم خیلی بدی وجود دارد که مربوط به گروه‌های فاسدی است، و مصرف‌کنندگان هم نمی‌دانند. عملاً کارهای اقتصادی و تأمین‌نیازمندی‌های مردم را طوری طراحی می‌کنند که خود به خود به این‌ها گرفتار می‌شوند. این دو نحو فعالیت برای آن‌ها جنبه استراتژیک دارد.

### ترویج ارزش‌های ملی به جای ارزش‌های اسلامی

گاهی مطالب خیلی ظریفی وجود دارد که اکثراً متوجه نمی‌شوند، و اگر کسانی هم توجه پیدا کنند، جرأت نمی‌کنند، بیان کنند؛ چراکه فوراً متهم به خشونت طلبی و ارتجاع می‌شوند. از سیاست‌های دیکته شده به شاه مخلوع، حمایت از ملی‌گرایی بود. بر همین اساس تاریخ دو هزار و پانصد ساله را به بهانه زنده کردن ملیت ایرانی، جایگزین تاریخ هجری کرد. قصد داشتند اسلام تحت الشعاع ملیت ایرانی قرار گیرد. کلمه میهن‌پرستی و وطن‌پرستی را در کتاب‌های سال اول ابتدایی می‌نوشتند و به جای تقویت شعارهای دینی، روی مسائل ملی و ایرانی تأکید می‌کردند. این کارها از شاه عجیب نبود؛ این‌ها جزء سیاست‌های دیکته شده به آن‌ها برای کمرنگ کردن اسلام و ارزش‌های اسلامی بود. آن‌ها می‌دانستند که جامعه خالی از ارزش نمی‌شود و مردم به طور فطری دنبال ارزش‌هایی می‌گردند، تا پایند به آن‌ها باشند؛ لذا می‌دانستند اگر بخواهند ارزش‌های دینی از بین برود، باید ارزش دیگری را جایگزین آن‌ها کنند. چیزی که می‌توانست جای ارزش‌های دینی را بگیرد، ارزش‌های ملی بود. هر چقدر آن‌ها بزرگ شود، مسائل دینی کم‌کم بی‌اهمیت‌تر می‌شود. متأسفانه بعد از انقلاب هم گاهی در بین افرادی که خوش‌نیت هم هستند، از این نوع گرایش‌ها، گاهی ضعیف و گاهی قوی، دیده می‌شود. از این مسئله غافل می‌شوند و تفکری را ترویج می‌کنند که دل‌دشمنان را خنک می‌کند. ترویج این تفکر که ما ملتی با چند هزار سال سابقه هستیم، وسیله‌ای برای فراموشی اسلام و ره آورده‌های اسلام از یاد مردم است. مطرح کردن ارزش‌های به اصطلاح انسانی به جای ارزش‌های دینی و الهی، جزء اسلوب‌هایی است که برای تضعیف مبانی فکری، اعتقادی و ارزشی به کار گرفته می‌شود.

### تحریف مفاهیم و بازی با واژه‌ها

نمونه دیگر، مفهوم آزادی است که یکی از ارزش‌هاست. باور من این است که هیچ کس در دنیا جرأت نمی‌کند نسبت به اهمیت و ارزش و قداست این شعار تردیدی داشته باشد. اما با این مفهوم بازی می‌کنند؛ آن چنان آن را توسعه می‌دهند که حاصل آن این می‌شود که هر چه دلت می‌خواهد عمل کن و هیچ قید و بندی نداشته باش! این حرف شوخی نیست؛ امروز بزرگ‌ترین افتخار فرهنگ آمریکایی همین است که می‌گویند: «ما نسبت به اروپایی‌ها برتری داریم؛ زیرا ما مشغول فراهم کردن زمینه‌ای هستیم که هر کسی هر طور دلش می‌خواهد، زندگی کند، و حتی المقدور قید و بندها و قانون‌ها و هنجارهای اجتماعی شکسته شود.» من اولین بار که در بعضی از دانشگاه‌ها و مجامع آمریکا صحنه‌هایی را می‌دیدم، واقعاً تعجب می‌کردم که آیا این‌ها بشر هستند. از ما دعوت کرده بودند سر یک کلاسی بحثی داشته باشیم. جناب آقای دکتر حداد عادل هم آن وقت تشریف داشتند و حرف‌های بنده را ترجمه می‌کردند. یک صحنه‌هایی را ما در کلاس دانشگاه می‌دیدیم که تعجب می‌کردیم که آیا اینجا واقعاً دانشگاه است؟! در دانشگاه‌های اروپا این طور نیست؛ ولی آمریکایی‌ها با افتخار می‌گویند: «ما این قدر آزاد هستیم که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد، می‌کند. این هدیه‌ای است که ما برای انسان‌ها آورده‌ایم.» از یک وزیر ارشادی در دولت جمهوری اسلامی - البته حالا در خارج از کشور پناهنده است - سؤال شد: وزارت ارشاد اسلامی شما چه خدمتی به فرهنگ اسلامی ما کرده است؟ گفت: «بزرگ‌ترین خدمتی که ما کردیم دادن آزادی به مردم بود؛ چه ارزشی از این بالاتر؟ ما سعی کردیم مردم آن‌طور که دلشان می‌خواهد آزاد باشند؛ ایران هم باید مثل برخی کشورها بشود که خانم‌های باحجاب و بی‌حجاب کنار هم هستند.» طرح این مسائل یعنی فراهم شدن زمینه‌های فتنه؛ یعنی طوری کار فرهنگی در جامعه انجام بگیرد که باورهای مردم سست شود، و مکتب‌های فلسفی مختلفی مثل شک‌گرایی، نسبی‌گرایی، پوچ‌گرایی، سکولاریسم، اومانیزم، در

جامعه رواج پیدا کنند، که البته اکنون به صورت‌های گوناگون در کتاب‌ها، فیلم‌ها و ... منعکس می‌شود و کسی هم خیلی متوجه نیست. کار به جایی رسیده بود که بعضی از تئوریسین‌های بعضی از دولت‌های گذشته کتابی به نام سکولاریسم نوشتند و از این تفکر حمایت کردند. عده‌ی دیگری صریحاً گفتند: «ایدئولوژی ما لیبرال-دموکراسی است و اصلاً حزب ما فقط همین تفکر را می‌شناسد!» این‌ها یک سری کارهای اساسی شیاطین است که از اول انقلاب شروع شد و همچنان ادامه دارد. شیاطین انتظار داشتند که سال گذشته این تلاش‌ها به ثمر بنشیند و فاتحه اسلام و جمهوری اسلامی خوانده شود؛ اما اراده خدا و برکت خون شهدا بود که اجازه‌ی به ثمر نشستن آن فتنه‌ها را نداد و الا شیاطین کم نگذاشته بودند.

و سرانجام اگر نتوانستند افکار برخی از دانشمندان و بزرگان را تحریف کنند و یا شخصیتشان را ترور کنند، خودشان را ترور کردند. این ایام متعلق به بزرگ‌ترین دانشمند دوران انقلاب است که در اولین بهار انقلاب به دست این نادانان یا مزدوران به شهادت رسید و همه ما را از آثار علمی و قلمی و رفتاری ایشان محروم کردند.

پروردگارا! تو را به محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - قسم می‌دهیم که ایشان و سایر شهدای ما را با شهدای کربلا محشور بفرما.

۱. هود / ۸۸

۲. یس / ۳۰

۳. الذاریات / ۵۲ و ۵۳

۴. الاحزاب / ۶۹

۵. البقره / ۹۱

۶. البقره / ۲۷۹

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶

# فصل شانزدهم:

## تضعیف عالمان دینی،

## راه تضعیف باورها و ارزش ها

## جنگ نرم

در جلسات گذشته مطالبی را حول محور فتنه مطرح کردیم. از بحث‌های مفهوم‌شناسانه به این نتیجه رسیدیم که فتنه کاربردهای متفاوتی دارد و آن معنایی که امروز در فرهنگ ما شناخته شده است، عبارت است از مجموعه‌ای از فعالیت‌های سازمان یافته برای ایجاد نوعی اختلال و تشویش در جامعه. این فعالیت‌ها گاهی صرفاً برای اهداف مادی و دنیوی است و در قالب فعالیت‌های مادی انجام می‌گیرد، و گاهی فراتر از اهداف مادی است و شامل اهداف معنوی هم می‌شود. در جایی که فقط اهداف مادی دنبال می‌شود، هدف نهایی این است که قدرت را از دست یک عده سلب کنند و خود آن را تصاحب کنند. در فتنه‌های معنوی، یا در هدف و یا در روش، بیش از این مد نظر است؛ یعنی ممکن است هدف نهایی تسلط بر ثروت، قدرت و امکانات مادی باشد؛ اما از آنجا که جامعه مورد نظر، یک جامعه دینی است، ابتدا با عقاید و باورهای دینی آن‌ها مبارزه می‌کنند، تا زمینه برای رسیدن به آن هدف فراهم شود. در همه انواع فتنه یک سری سیاست‌های کلی مشترک وجود دارد؛ ولی در این قسم اخیر که پای دین در میان است، خیلی روش‌ها پیچیده‌تر و شناخت و مبارزه با آن مشکل‌تر می‌شود. اگر بخواهیم واژه فتنه را به این مفهوم با ادبیات امروز مقایسه کنیم، تقریباً فتنه با «جنگ نرم» مساوی می‌شود که در مقابل جنگ سخت، که واژه عربی آن «حرب» است، قرار دارد. یعنی دو گروهی که در مقابل هم قرار می‌گیرند، ممکن است برای نابودی یکدیگر، علناً به روی هم اسلحه بکشند، که این جنگ سخت است، و یا ابتداء سعی می‌کنند با فعالیت‌های تبلیغاتی به اهدافشان برسند. اگر هدف محقق شد، به همان اکتفاء می‌کنند و گرنه ممکن است به جنگ سخت هم منتهی شود. در صدر اسلام، به خصوص در زمان امیرالمؤمنین - علیه السلام - هم فتنه و هم حرب وجود داشته است. قبل از خلافت ظاهری امیرالمؤمنین، فتنه زمان عثمان و بعد فتنه جمل، فتنه صفین و فتنه نهروان بود. اول فتنه بود؛ ولی بعد به جنگ منتهی شد. این وقایع از جهت مقدمات، فتنه بود؛ یعنی فعالیت‌هایی صورت گرفت تا بین مردم اختلاف ایجاد شود و آن‌ها در مقابل امیرالمؤمنین قرار گیرند.

## پیچیده بودن جنگ نرم در جامعه دینی

بحث اصلی ما در مورد فتنه‌های معنوی است؛ یعنی فتنه‌هایی که به دین، ایمان و نظام اسلامی ما مربوط است. در این جا فتنه گران با جامعه‌ای روبرو هستند که نظام سیاسی آن مبتنی بر دین است؛ به اصطلاح امروزی، یک نظام ایدئولوژیک است. چنین جامعه‌ای صرفاً متکی به قدرت نیست؛ بلکه به اعتقادات و باورهای مردم متکی است. برای تضعیف چنین نظامی جنگ نرم، کاربرد بیشتری دارد؛ چراکه باورهای دینی، هم علت مُحدِثه و هم علت مُبْقِیه این نظام است. اقدام به برپایی این نظام از ابتداء و تلاش برای حفظ آن در ادامه، همه بر اساس اعتقادات دینی و انجام وظیفه شرعی بوده است. در صورت بروز جنگ سخت، مردم ما باز بر اساس وظایف دینی حاضر به جانفشانی هستند. کسانی که با چنین نظامی دشمنی کنند به طور طبیعی باید در فکر سست کردن پایه‌های فکری و اعتقادی مردم باشند؛ بنابراین علاوه بر روش‌هایی که در انقلاب‌های مخملی و در جنگ‌های نرم دیگر به کار می‌گیرند، در این جا باید روش‌های پیچیده‌تر و گسترده‌تری را به کار ببرند.

وقتی آمریکائی‌ها می‌خواستند اوکراین را از چنگ روسیه در بیاورند، ابتدا جنگ نرم را شروع کردند و نهایتاً یک انقلاب مخملی در آن‌جا به وجود آوردند و بدون این که به جنگ صریح نظامی بیانجامد، حکومت اوکراین را عوض کردند. این دو کشور هر دو سکولار بودند؛ در اینجا راه خیلی سخت نیست. فقط کافی است که مردم را نسبت به آن نظام بدبین کنند و یک عده‌ای را هم برای شورش آماده کنند. بسته به این که چه اندازه زمینه آماده شده باشد و چه اندازه سرمایه‌گذاری کنند، نتیجه می‌گیرند. اما وقتی با یک نظامی که بر اساس دین استوار است، مواجه شوند، راه فرق می‌کند. این گونه نظام‌ها تنها به قدرت مادی، ثروت، تکنولوژی، علم، سرمایه و حتی نیروی انسانی متکی نیستند. در این جا محرک اصلی، وظیفه دینی است. البته این به این معنا نیست که همه افراد،

دارای ایمانی آن‌چنان قوی هستند که در همه مراحل فقط برای دین کار می‌کنند؛ بلکه معنای آن این است که عامل مؤثر و تعیین کننده در این نظام، عامل دینی است. البته ممکن است عوامل دیگری هم وجود داشته باشد؛ اما آن عاملی که کار را به سرانجام می‌رساند، عامل متکی به دین است. ما می‌دانیم که نظام ما این گونه بود. مردم ما با ارتش تا بن دندان مسلح شاه جنگیدند و آن‌ها را به زانو درآوردند، فقط بر اساس این که نایب امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - دستور می‌داد. امام فرمود: «تقیه دیگر حرام است ولو بلغ ما بلغ» و مردم تا پای جان ایستادند، شهیدها دادند تا این که انقلاب پیروز شد.

مقابله با چنین نظامی با روشی که در مثل اوکراین و گرجستان یا در بعضی کشورهای دیگر انجام شده است، قابل عمل نیست. البته دشمن آن روش‌ها را هم امتحان کرد، ولی افراد دوراندیش در جبهه دشمن می‌دانستند که در این جا با این روش کار پیش نمی‌رود؛ از این رو طراحان فتنه از سال‌ها پیش، زمینه‌های مختلفی را بررسی و فراهم کردند تا ایمان مردم را نسبت به این نظام سست کنند. من یک تحلیل اجمالی از این جنگ نرم عرض می‌کنم، و بعد به برخی از مواردی که در کشور ما پیاده کردند، اشاره می‌کنم.

### تضعیف باورها و ارزش‌ها، راه شکست جامعه دینی

تصور کنید گروهی قصد دارند بر مردمی مسلط شوند که به باورهایی معتقد و به ارزش‌هایی پای بند هستند. برای تسلیم کردن این‌ها چه کارهایی باید انجام دهند؟ در هر جنگی، اعم از نرم و سخت، یک سلسله فعالیت‌های مشترک وجود دارد. در جنگ سخت و نبرد نظامی هم وقتی دو گروه بخواهند با هم بجنگند، چند نوع فعالیت باید انجام دهند. از یک طرف باید نسبت به تقویت خودشان کارهایی را انجام دهند؛ باید نیروهای خود را ارزیابی کنند؛ نیروی انسانی، ابزار جنگی و سایر ابزار لازم، حتی خوراک لازم را پیش‌بینی کنند؛ مکانهای امن فراهم کنند. از طرف دیگر فعالیت‌هایی را باید نسبت به دشمن انجام دهند، و هر چه می‌توانند دشمن را تضعیف کنند. در هر جنگی این دو نوع فعالیت باید انجام گیرد. این یک استراتژی عام است. اما در جنگ نرم با جامعه‌ای که ما فرض کردیم، قوایی که نظام حق به آن متکی است، تنها امور مادی نیست؛ بلکه ایمان و باورهای آن جامعه هم وجود دارد. در این جامعه تنها سرزمین، نیروی انسانی و ... مهم نیست؛ بلکه افراد آن حاضرند همه هستی خویش را فدا کنند، اما دیشان باقی بماند. باور چنین مسئله‌ای برای دشمنان مشکل است؛ ولی در طول این سی سال ناچار شدند، باور کنند. در اینجا فعالیت‌های لازم، فقط دو نوع فعالیت ساده یعنی تضعیف طرف مقابل و تقویت خود، نیست؛ بلکه یک سلسله فعالیت‌های گسترده و هماهنگ برای تضعیف باورها باید انجام بگیرد.

مردم از لحاظ پابندی به باورها در سطوح مختلفی قرار دارند. یک سلسله باورهاست که اکثریت مردم قاطعانه به آن پابندند، و برخی باورهای دیگر یک مقدار ضعیف‌تر است؛ مثلاً در جامعه ما اعتقاد به خدا، پیغمبر، امام زمان و سیدالشهداء چیزی نیست که به سادگی بتوانند با آن‌ها بازی کنند؛ ولی برخی قشرها حتی در همین اعتقادات، ضعیف و آسیب پذیرند. طبعاً آن‌هایی که جوان‌ترند یا از مجالس دینی و مناسک دینی دورترند، آسیب‌پذیرتر هستند.

فعالیت‌هایی در کشور ما بعد از انقلاب با هزینه‌های سنگین، برای تشکیک در اعتقادات دینی مردم انجام گرفته و الآن نیز در حال انجام است. صدها برنامه تلویزیونی، و هزاران برنامه کامپیوتری و اینترنتی در عالم برای تضعیف عقاید اسلامی به خصوص عقاید شیعه وجود دارد که شمار آنها سرسام آور است. این همه هزینه برای این است که فهمیده‌اند مسأله اسلام، یک مسأله ساده‌ای نیست که بتوان به راحتی با آن بازی کرد و با کشیدن چند کاریکاتور یا دادن چند دشنام، کار را تمام کرد. البته دشمن از این‌ها هم دست بر

نمی‌دارد. رادیوهایی وجود دارد که کارشان این است که دائماً به خدا، پیغمبر اسلام و ائمه اطهار - صلوات الله علیهم اجمعین - و علماء دشنام بدهند. بالاخره یک عده هم تحت تأثیر این‌ها قرار می‌گیرند. ولی آن‌چه مهم‌تر است این است که آن نسلی که قرار است در آینده سرنوشت این کشور و این نظام را در دست گیرد، این اراذل و اوباش و عرق‌خورها نیستند؛ هر چند در یک جاهایی هم می‌توانند از این‌ها استفاده کنند. آن کسانی که آینده کشور - چه دستگاه‌های دولتی، چه دستگاه‌های ملی - در دست آن‌هاست و اقتصاد، صنعت، و مدیریت کشور را در دست خواهند گرفت، دانشجویان هستند. دشمن بیشترین سعی خود را صرف این قشر جوان تحصیل کرده‌ای که در حال گذراندن مدارج علمی است، می‌کند؛ چون می‌داند در آینده رئیس جمهورها، وزراء، نمایندگان مجلس، استاندارها، صنعت‌گران و تجار مهم از میان این‌ها بیرون می‌آیند. واقعاً برای این‌ها سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

حال صرف نظر از واقعیت‌های عینی، اگر کسی بخواهد چنین شیطنتی را عملی کند، چه کارهایی باید انجام دهد؟ یک بخش از فعالیت‌هایی که در این جنگ نرم باید انجام بگیرد، تضعیف اعتقادات دینی مردم در سطوح مختلف است. برای کارگر و کشاورز بحث در مورد این‌که آیا خدایی وجود دارد یا نه، بی‌فایده است؛ این قشر معمولاً یک اعتقادی که از پدر و مادر گرفته‌اند، دارند و پای آن هم ایستاده‌اند. اما قشر دانشجو و فرهیخته جامعه سر و کارش با مسائل فکری است؛ از این رو دشمن از همان اوایل، فعالیت بسیار گسترده، برنامه‌ریزی شده، هماهنگ و سازمان یافته‌ای را برای این‌ها شروع کرد.

البته دشمنان امیدی به سلب کامل عقاید اسلامی و کافر کردن مردم ندارند؛ ولی از این‌که شک ایجاد کنند، هیچ ناامید نیستند؛ بلکه تجربه کرده‌اند و نتیجه مثبت هم گرفته‌اند. ایجاد شبهات و شکوک در اصول اعتقادات، یک بخش کار است. بخش دیگر، ارزش‌ها است؛ یعنی باید و نبایدهای عملی، خوب و بدهای رفتاری، این‌که چه کاری خوب و چه کاری بد است؛ چه کاری باید انجام داد و چه کاری نباید انجام داد. در هر جامعه‌ای این مسائل بر اساس یک نظام ارزشی مطرح است؛ خواه این نظام تدوین شده و مواد آن مشخص شده باشد و خواه نانوشته باشد. هر جامعه‌ای برای خودش یک ارزش‌هایی دارد. در جامعه اسلامی این ارزش‌ها برخاسته از دین و جزء عظیمی از دین است. در جنگ نرم با چنین جامعه‌ای، باید این ارزش‌ها را هم در جامعه تضعیف کرد. این هم یک بخش کار است و ساز و کار خودش را می‌طلبد.

### تضعیف عالمان دینی، راه تضعیف باورها و ارزش‌ها

این باورها و ارزش‌ها چگونه در جامعه رواج پیدا می‌کند و چگونه باقی می‌ماند؟ ترویج این باورها و ارزش‌ها یا به وسیله نوشتن کتاب، یا با بیان عالمان، یا با تدریس در کلاس‌های رسمی کلاسیک، یا با بیان آن‌ها در مجالس دینی، مساجد و حسینیه‌ها، صورت می‌گیرد و از این طرق در دل‌ها رسوخ پیدا می‌کند و نهادینه می‌شود. پس این عالمان دینی هستند که می‌توانند این‌ها را در جامعه حفظ و تقویت کنند. لذا باید اول عالمان دینی را هدف بگیرند. تا این عالمان دینی هستند، هر چه دشمنان می‌ریسند، آن‌ها پنبه می‌کنند. این‌ها شبهه ایجاد می‌کنند، عالمان جواب می‌دهند؛ این‌ها ارزش‌ها را تضعیف می‌کنند، عالمان تقویت می‌کنند؛ بنابراین برای تضعیف باورها و ارزش‌ها هیچ چاره‌ای جز تضعیف عالمان دینی نیست. برای این کار، لازم است ابتداء موقعیت اجتماعی عالمان دینی تضعیف شود.

در جلسه قبل روی این نکته تکیه کردم که این برنامه یکی از راهکارهای دشمنان انبیاء و اولیاء الهی بوده و هست؛ اول سعی می‌کنند که علماء را از چشم مردم بیاندازند. برای این کار یکی از ساده‌ترین روش‌ها این است که یک نقطه ضعفی از این‌ها پیدا کنند و آن را بزرگ نمائی کنند. از آن وقتی که بنا گذاشتند که با اسلام در این کشور مبارزه کنند، سعی کردند عالمان دینی را به عنوان مردمی خرافی، عقب مانده‌ی ذهنی و فاقد درک اجتماعی به مردم معرفی کنند. حدود ۷۰ سال قبل، من پنج یا شش سال داشتم. یک روزنامه‌ای منتشر می‌شد که هر روز نکته‌ای از مسائل دینی، مخصوصاً در ارتباط با آخوند و روحانی مطرح می‌کرد؛ مثلاً عکس یک خزینه حمام را می‌کشید که یک آخوندی با ریش بلند و سر تراشیده، مشتی از آب خزینه برداشته و می‌خورد و این را القاء می‌کرد که آخوندها اصرار دارند که خزینه‌های حمام باید بماند، ولی وزارت بهداشت موافق نیست و می‌گوید باید دوش باشد تا مردم از این کثافت‌ها سالم بمانند! به این صورت آخوندها را آدم‌های سبک مغزی معرفی می‌کردند. اوایل انقلاب هم یک روشنفکری بود که در یکی از مراکز فرهنگی خیلی معروف سخنرانی می‌کرد؛ او وقتی می‌خواست جوک بگوید، سعی می‌کرد برای تضعیف روحانیت روی آخوندها پیاده کند و طلبه‌ها را انسان‌های سبک مغزی معرفی کند. این یک سبک و روشی بود که از



دوران مشروطیت شروع شد و هدف آن جدا کردن مردم از روحانی بود. البته ما تعصبی نسبت به آخوند بودن نداریم. خودمان هم می‌دانیم که عیب‌های زیادی در ما وجود دارد. همه جا عیب وجود دارد، ما هم داریم؛ متأسفانه برخی عیب‌ها هم در ما وجود دارد که توقع آن از ما نمی‌رود. ولی منظور بنده اشاره به آن جهت مثبت حوزه علمیه بود که دشمن درصدد تخریب آن است، و آن این که دین‌شناسان در حوزه علمیه تربیت می‌شوند و اگر به دنبال دین‌شناس باشیم، باید در میان همین آخوندها دنبال آن بگردیم. دانشگاه‌ها روارد که به کسی اسلام یاد نمی‌دهد. اگر کسی عالم به قرآن باشد، از همین مدرسه فیضیه و امثال آن فارغ‌التحصیل شده است. حضرت امام، آقای مطهری، آقای بهشتی و امثال ایشان اسلام‌شناس بودند. مرکز و پایگاه دینی، حوزه علمیه است. بله، اگر بخواهند در یک رشته خاصی، مهندس و متخصص تربیت کنند، و فن‌آوری آن در یک کشوری بیشتر است، باید نیرو به آن‌جا بفرستند تا درس بخواند و در آن رشته متخصص شود. اما اگر کسی بخواهد در رشته علوم دینی متخصص شود، باید در حوزه علمیه قم درس بخواند. آن کسانی که می‌خواستند مردم را از عالم دینی جدا کنند، نقطه ضعف‌های آخوندها را پیدا می‌کردند (که گاهی هم وجود داشت)، و آن‌ها را زیر ذره بین می‌گذاشتند و در نشریات به صورت کاریکاتور، اشعار هجو و ... منتشر می‌کردند، و هدفشان جدا کردن مردم از روحانیت بود.

این یک کار حساب شده بود و برای رسیدن به آن هدف باید این کار را می‌کردند. کسی که بخواهد مردم متدینی را به تسلیم وا دارد و شکست دهد، باید دینشان را شکست دهد. چگونه می‌توان دین را شکست داد؟ برای این کار ابتداء باید با ترور شخصیت، عالمان دینی را شکست داد. اگر این روش کارساز بود، بیش از این احتیاجی نیست و آن‌ها به هدفشان می‌رسند. وقتی مردم از علما جدا شدند، دیگر هر نوع انحرافی ممکن است برای آن‌ها پیش آید. اگر این روش کارساز نبود، اقدام بعدی ترور فیزیکی است. چرا در آغاز انقلاب باید علامه مطهری به شهادت برسد؟ آیا در آن وقت هیچ شخصیت سیاسی یا نظامی در ایران فعال‌تر از آقای مطهری نبود؟ بله، شخصیت‌های سیاسی و فرماندهان نظامی زیادی بودند؛ ولی به سراغ آقای مطهری رفتند، چون می‌دانستند امثال آقای مطهری باعث پیش‌رفت فکری انقلاب می‌شوند و اسلامیت این نظام را تأمین می‌

کنند. باقی ماندن فکر و باور اسلامی و پاسخ‌گوئی به شبهات کار هر کسی نیست. این میدان پهلوانی مثل او می‌خواهد. چون در آن زمان واقعاً کسی مثل آقای مطهری نبود که بتواند از عهده این کار بر آید. بعد از ایشان هم چند نفر مثل ایشان، مرد این میدان بودند. شهادت ایشان یک برنامه کاملاً حساب شده بود.

به موازات چنین اعمالی، برنامه‌هایی برای تضعیف و متهم کردن دیگران را اجراء می‌کنند؛ مثل متهم کردن به بی‌سوادی، کم‌عقلی، مفاسد اخلاقی، اقتصادی و امثال این امور که مردم نمی‌پسندند تا بین مردم و روحانیت فاصله بیافتد. امام که فرمود: «اسلام منهای روحانیت یعنی اسلام منهای اسلام» دقیقاً می‌فهمید چه می‌گوید. این فرمایش ایشان قبل از پیروزی انقلاب مطرح شد. کسانی این شعار را مطرح کرده بودند که «دکتر مصدق اقتصاد منهای نفت را پیشنهاد کرد، و ما اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد می‌کنیم.» امام در مقابل ایشان این جمله را فرمود. این سخن امام از روی تعصب صنفی نبود؛ امام پاک‌تر، مبرّاتر و فراتر از این حرف‌ها بود. او می‌دید که نتیجه ضربه زدن به روحانیت، این است که مردم نتوانند از علوم اهل‌بیت - علیهم‌السلام - و معارف اسلام، به درستی استفاده کنند؛ در این صورت می‌توان به هر مسأله‌ای رنگ و لعاب اسلامی زد و با آن به نام اسلام، دیگران را فریب داد. این یک بخش کار بود. ان شاء الله جلسه بعد، اگر توفیقی بود در مورد زمینه‌های جنگ نرم و تطبیق آن‌ها بر آنچه انجام گرفته، صحبت خواهم کرد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.